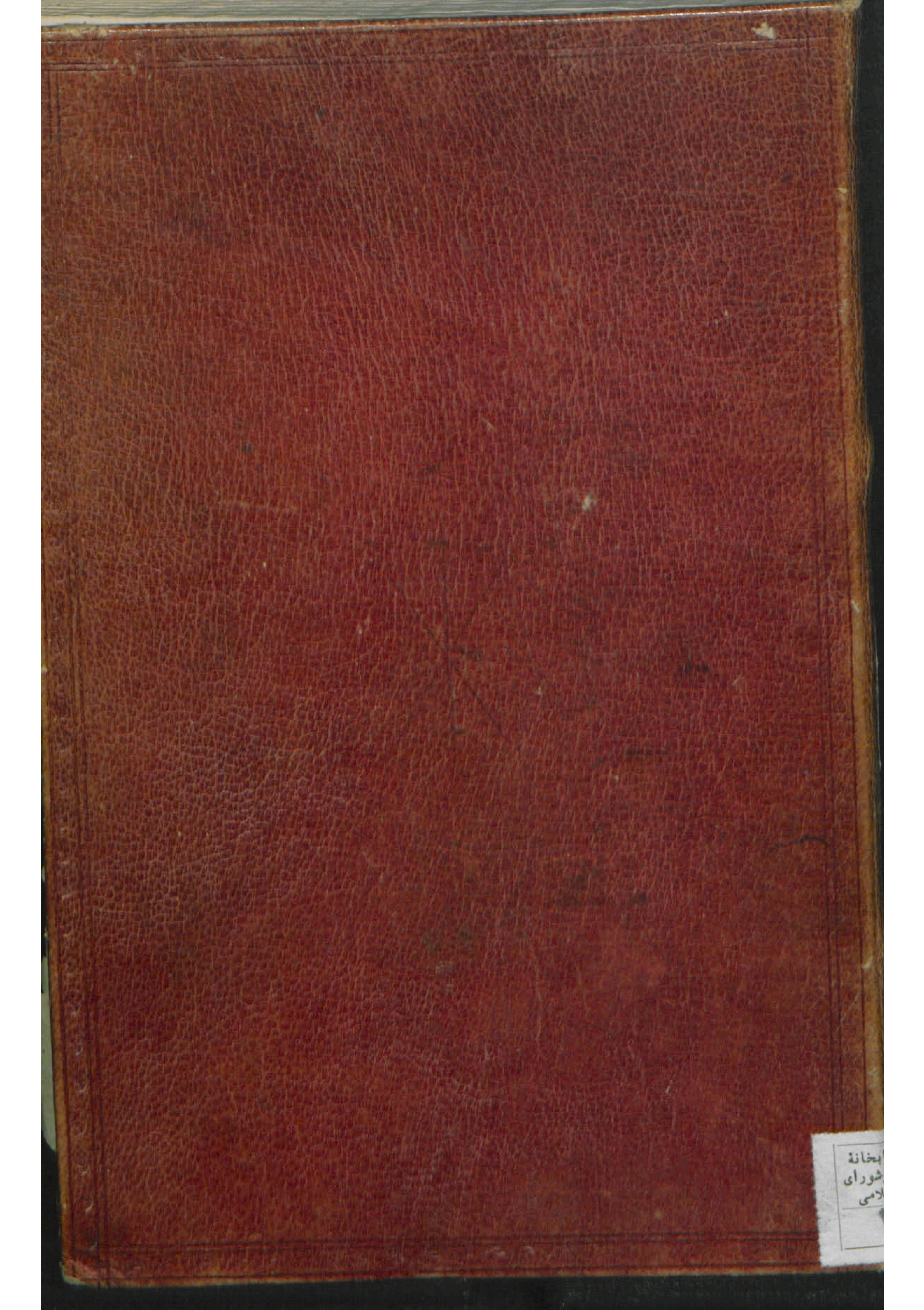
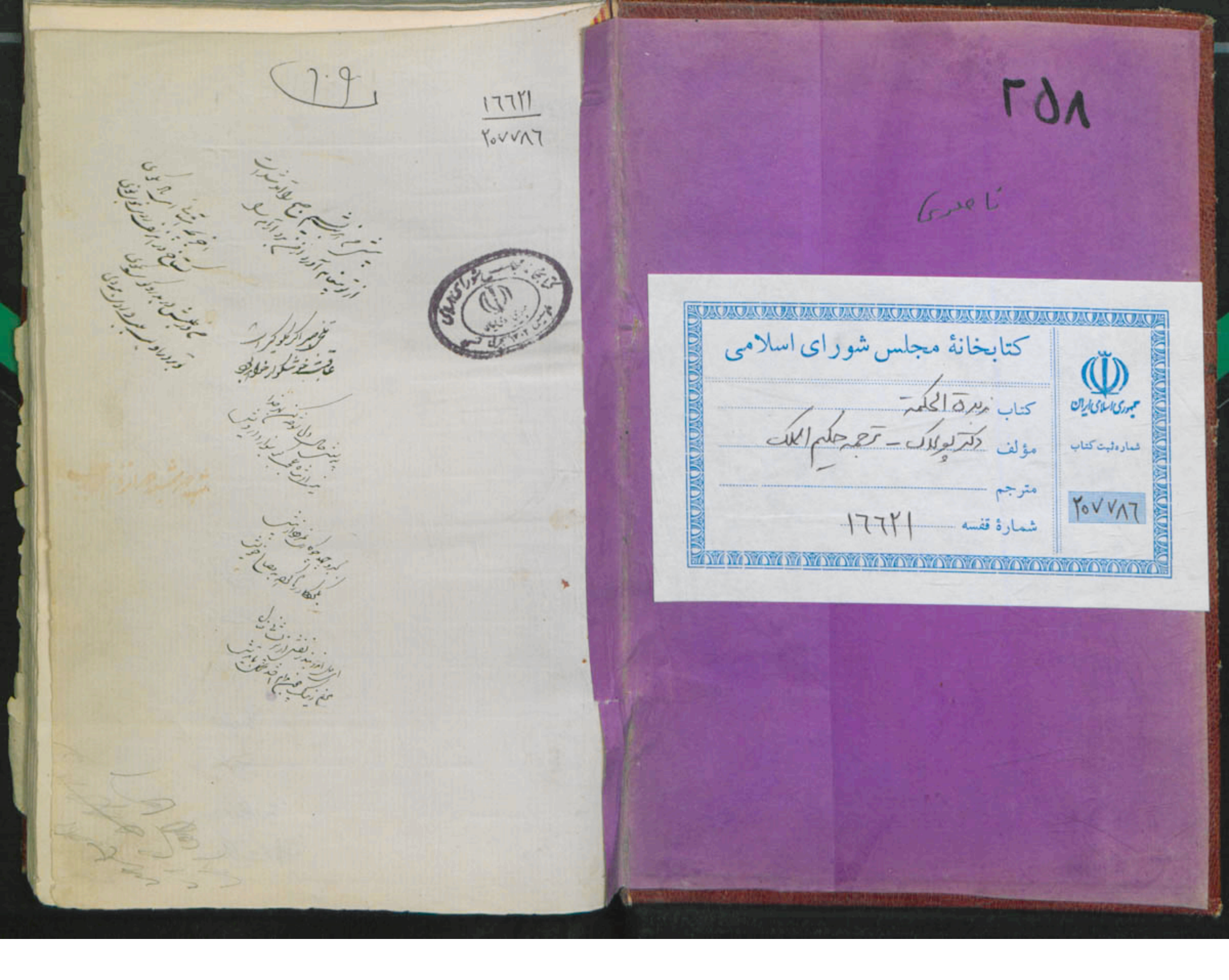
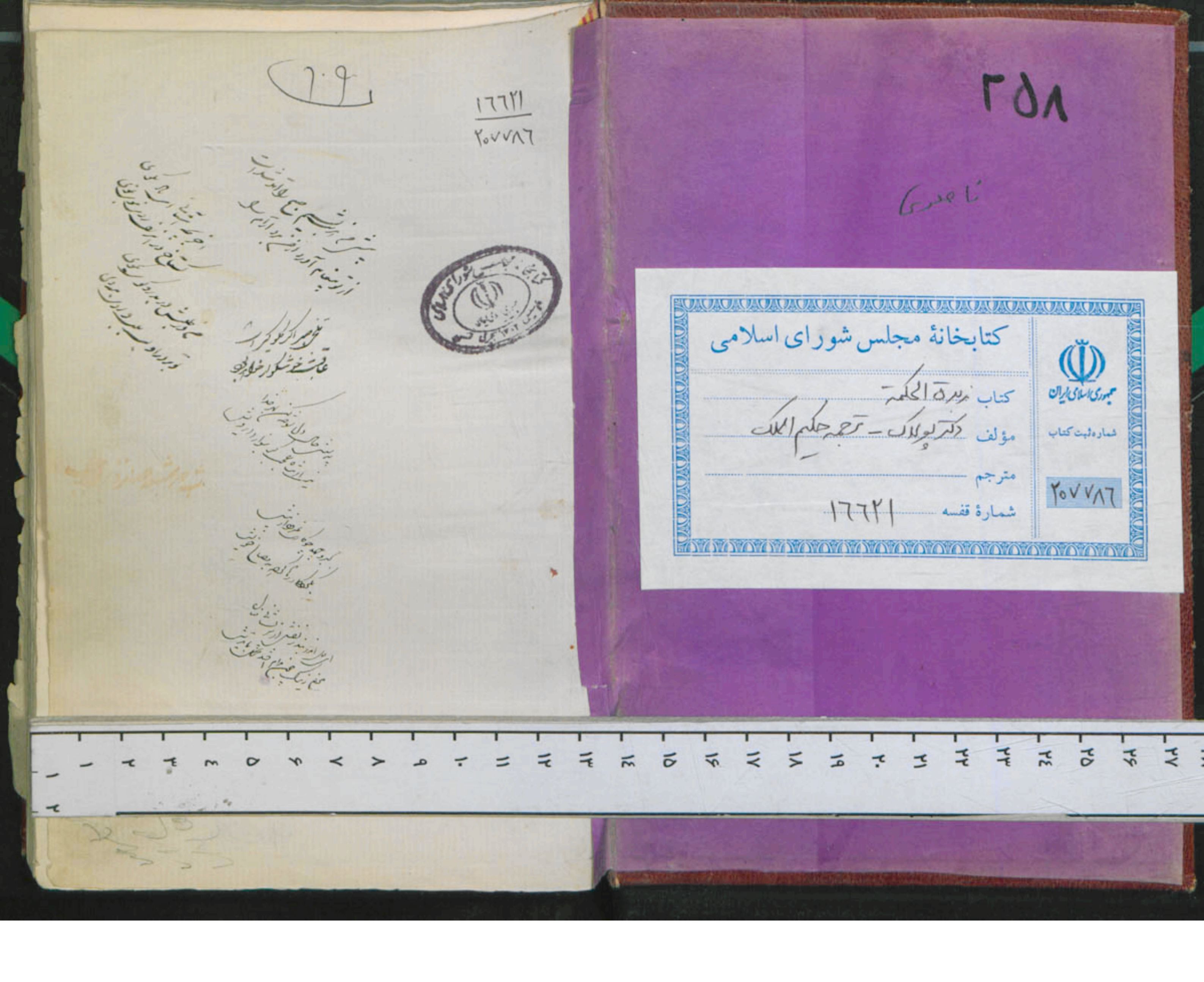
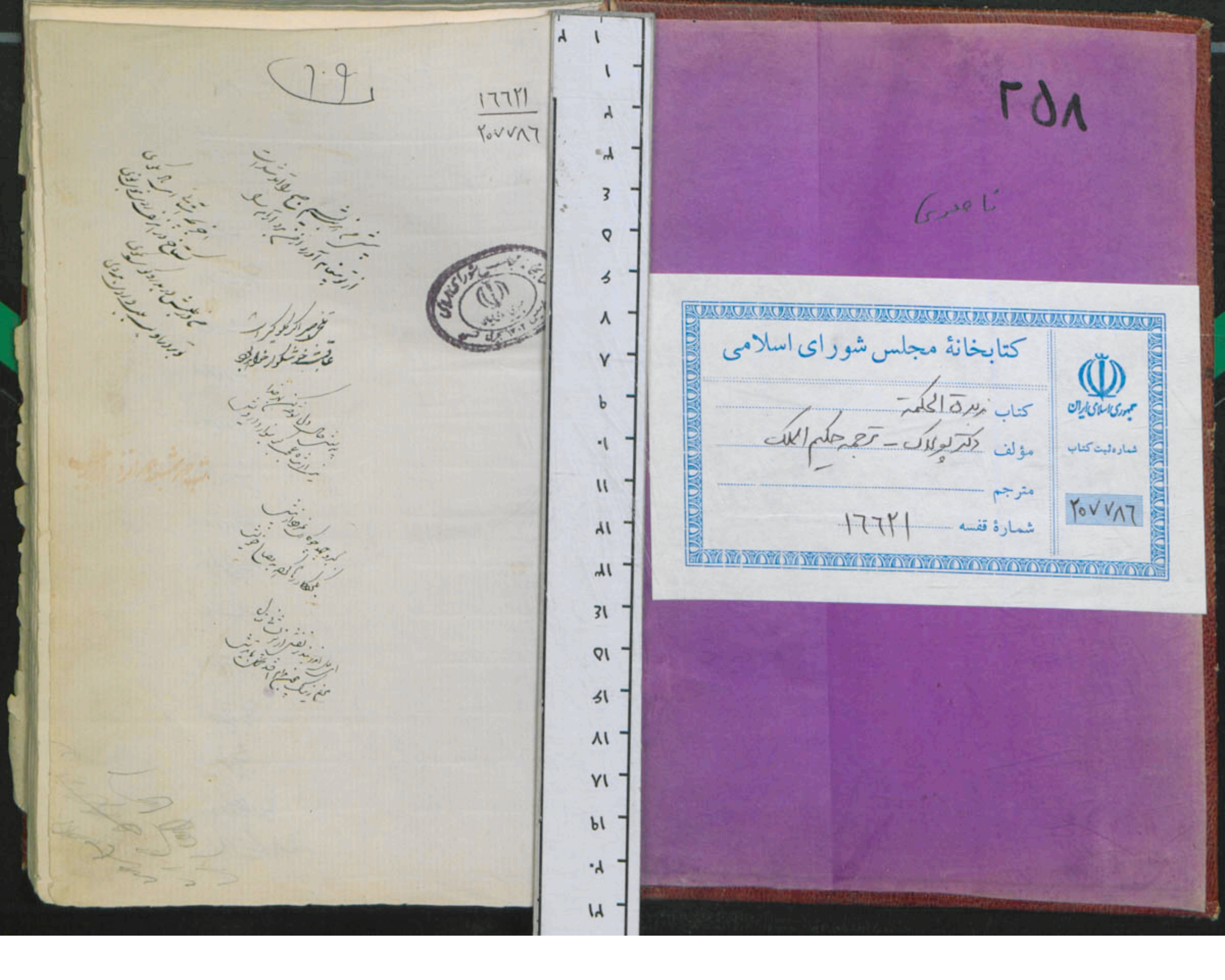

بخانة
شورای
لامی



۲۵۸
۱۶۶۲۱
۲۰۷۷۸۶
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب زبدة الحکمة
مؤلف دکتر پولاک - ترجمه حکیم الملک
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۶۲۱
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۷۷۸۶



۲۵۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب زبدة الحکمة
مؤلف دکتر پولاک - ترجمه حکیم الملک
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۶۲۱
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۷۸۶



۲۵۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب زبدة الحکمة
مؤلف دکتر پولاک - ترجمه حکیم الملک
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۶۲۱
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۷۸۶

این فهرست اشیاء نوشته شده از این کتاب است

صفحه

مقدمه ۱

در اهویه ۲

در نور و ظلمت ۳

در حرارت و برودت ۴

در حرارت ۵

در حرارت ۶

در برودت ۷

در برودت ۸

در نوم و یقظه ۹

در اکل و شرب و اخذاد شیر ۱۰

در کیفیت اجزاء شیر ۱۱

در لحوم و اغذیه حیوانی ۱۲

در اغذیه نباتی ۱۳

در شروبات ۱۴

در حرکت و سکون بدنی ۱۵

در حرکت و سکون نفسانی ۱۶

در استفراغ و احتباس ۱۸

در کیفیت الکتریسیت ۱۹

در مغناطیس و کیفیت او ۲۰

در محل استعمال ادویه و قدر شربت ادویه ۲۱

در شناختن ادویه ۲۲

در کیفیت و تاثیر ادویه ۲۳

در کیفیت ادویه ۲۴

در ترکیب ادویه ۲۶

در ملاحظه سن و شهر و انواع علیل ۲۷

در ملاحظه طبع مریض ۲۸

در مواضع استعدادت ادویه ۲۹

در موضع استعمال ادویه ۳۰

طریق استعمال ادویه ۳۱

در استعمال و اقسام ادویه ۳۲

در اقسام ادویه ۳۳

در مقیئات ۳۵

در محل استعمال مقیئات ۳۶

در تعریف مسهلات و محل استعمال او و مکرر است ۳۸

در تعریف ایپکا و قدر شربت و ترکیب نسخه جات او ۳۹

در تعریف ... و محل استعمال و قدر شربت او ۴۰

در تعریف ... و محل استعمال ... ۴۱

در تعریف اسارون ۴۲

در تعریف و ... مسهله ۴۳

در مسهلات ملینه و استعمالات آنها ۴۴

در تعریف مسهلات مبرده و محل استعمال آنها ۴۵

در اعلاج مسهله و محل استعمال آنها ۴۶

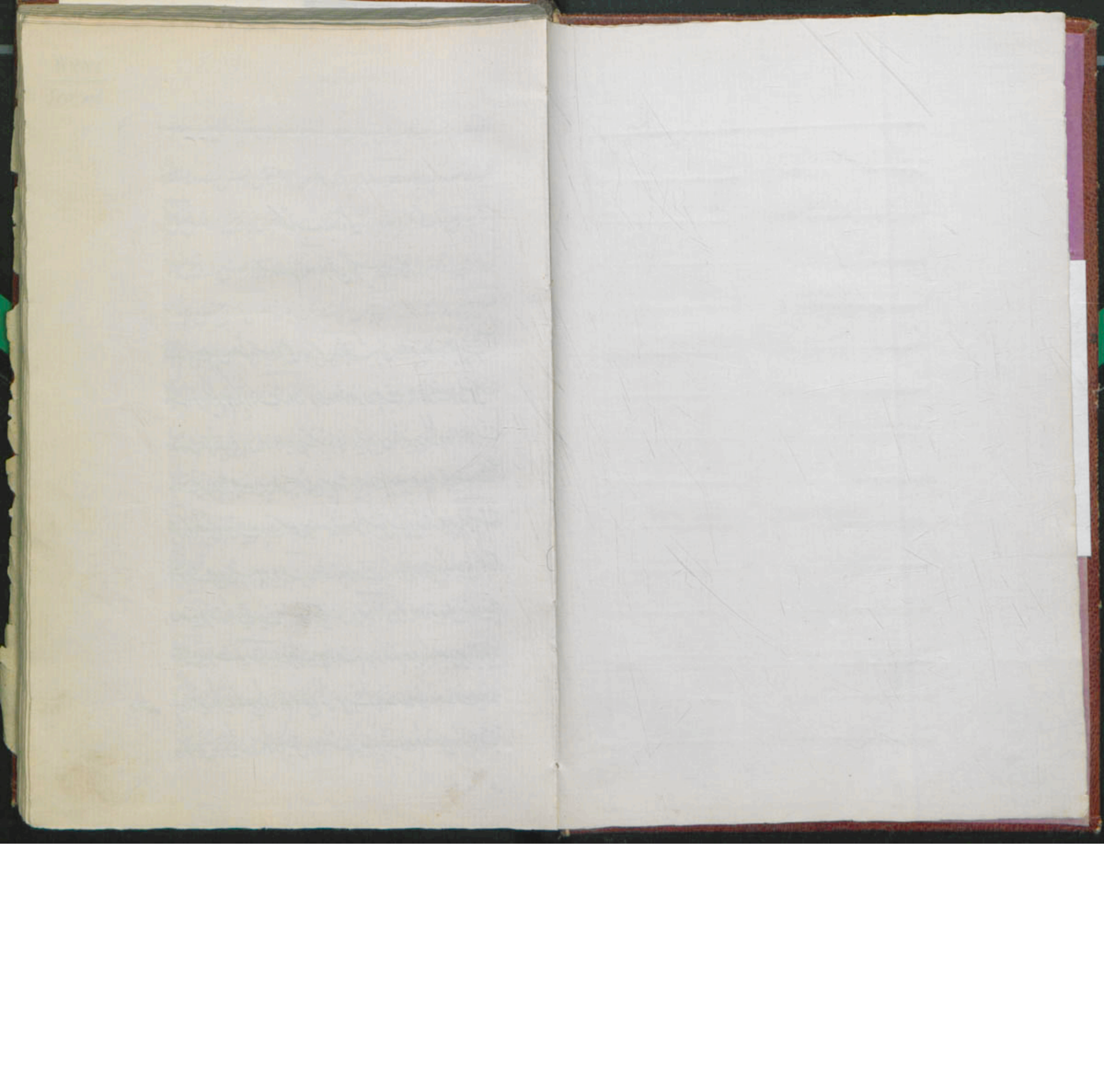
در تعریف مسهلات حاره و محل استعمال آنها ۴۷

در تعریف ریوند چینی و جلاب ۴۸

در تعریف سنا و صبر زرد ۴۹

در تعریف سقمونیا و خطمی ۵۱

عصاره ریوند چینی که ... باشد ۵۲



هو

کتاب زبدة الحکمه

بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله اجمعین اما بعد این رساله وجیزه صورت تحریر یافت از تقریرات
استاد مکرم حکیم معظم دکتر پولاک نمساوی معلم مدرسه دارالفنون و طبیب خاصه اعلیحضرت سلطان السلاطین
وخاقان الخواقین قهرمان الماء والطین شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه که خانه زاد دولت ابد
مدت همایون میرزا علینقی ابن محمد اسمعیل تلمیذ حکیم مشار الیه باشاره اولیای دولت جاوید مدت و بمباشرت
حکیم مذکور تلقین و ترتیب داده و آن مسمی است بزبدة الحکمه و مشتمل است بر یک مقدمه و دو جمله اما مقدمه
در تعریف علاج و اقسام او و جمله اولی در تدابیر ستة ضروریه و قوه جاذبه نار که بعبارة اخری [illegible]
صاعقه و بفرانسه الکتریسیته نامند و قوه مقناطیس و جمله ثانیه در خواص ادویه و محل استعمال و مقادیر
شربت آنها است اما مقدمه در تعریف علاج و اقسام او بدانکه علم علاج را که باصطلاح یونانیان تراپیا
نامند آنچه را گویند که علاج کند و در اصطلاح حکما علمی است که بواسطه شناختن او حفظ صحت ابدان (در لغت)
و ازاله مرض از آن کنند و حکمای سبق او را منقسم نموده‌اند بتراپیای عام که متضمن است تدابیر ستة ضروریه

و قوه الکتریسیته و مقناطیسیه و تراپیای خاص که در او گفتگو شود از خواص ادویه و محل استعمال و مقادیر
شربت و مأخذ و ترکیب آنها و اما جمله اولی در تدابیر مذکوره و مقصود از او شناختن و دانستن اشیائیست که در اعتدال
باعث بقای حیوة انسانی و تکثیر و تقلیل آنها موجب نقصان در اوست و آنچه در تحت تدابیر است فصل فصل اول
در هوای مجاور و تأثیر نور و ظلمت و حرارت و برودت فصل ثانی در نوم و یقظه فصل ثالث در اکل و شرب
فصل رابع در حرکت و سکون فصل خامس در حرکت و سکون نفسانی فصل سادس در استفراغ و احتباس
فصل سابع در خواص و کیفیت الکتریسیته فصل ثامن در خواص مقناطیس اما فصل اول در هوای مجاور
و تأثیر نور و ظلمت و حرارت و برودت و در او سه فقره است فقره اولی در هوای محیط بابدان که از برای بقای
حیوة انسان الزم و احتیاج بر او اهم است زیرا که ترویح دم و استعداد بدل ما یتحلل شدن آن پس از فساد
و احتراق بواسطه اخراج اجزای دخانیه اعضا و حرارت حادثه از حرکت شرائین و سخونت ماکولات و مشروبات
حاصل نشود مگر بواسطه تنفس و تنفس نیست مگر استنشاق هوا و جذب نسیم و دفع هوای حار دخانی آناً فآناً و اما
هوای صحیح و مصفی و معتدل هوائی باشد که در کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و یبوست و رطوبت قریب باعتدال
باشد و بری از اهویه متصاعده از اجسام متعفنه از زارها و بطایح [illegible] و غدیرها و [illegible] متعفنه بود
زیرا که ازدیاد هر یک از کیفیات چهارگانه باعث عروض مرضی و رفع مرض دیگر است چنانکه ذکر میشود اما هوای حار
مضر است صاحبان امراض دموی و صفراوی و [illegible] اکثر ترشحات بدن است چون عرق علاوه بر حالت طبیعی است و اکثر
مورث امراض کبدی و ذبول است چنانکه [illegible] خلط استعداد بلاد حاره اکثر مستعد مرض کبد شوند و سیاه چهره و ضعیف

باشد و نافع است هوای حار صاحبان نزله مزمن ریه و مفاصل مزمن و ریاح ارثه و خنازیر و داء الفیل و امراض مثانه
و امثال اینها اما بارد مضر است بمغز و عصب و مزاج او و اکثر مورث امراض ریه و اوجاع مفاصل و ریاح ارثه و احتباس ابخره
مزمنه است چنانکه غیر این امراض مسکّنین قطب اینها را افتد و اما هوای یابس نافع است صاحبان استسقا و مزمن و دیابیطس
و امثال اینها و اما هوای رطب باعث بعض نوازل و وجع مفاصل و اما هوایی که مخلوط با ابخره متصاعده از اجسام بطیئی باشد
اغلب سبب نوایب مختلفه و سوء مزاجات و امراض بسیار است و اما هوای عفنه چون هوای متصاعده از مقابر و مزابل
و ابخره عام [illegible] باعث تغیر الطعم و امراض چشمها اکثر مورث عفونت دم و امراض عفونیه چون مطبقه و محرقه و امراض
سریه چون وبا و طاعون است و اما هوای غلیظ چون هوای بلاد و اماکنی که اجماع خلق در آنجا بسیار باشد مضر است
ناقهین و اشخاصی که عادی نباشند و نیکو است صاحبان نزف الدم و سل و طپش قلب و ضیق النفس و امثال اینها و اما هوای
صاف و لطیف چون هوای جبال و ییلاقات و قراییکه در دامنه جبال واقعند و اجتماع خلق در آنجا کم باشد
باشد نافع است ناقهین و صاحبان مالیخولیا و نوب [illegible] و امراض صدر و مستعدین امراض خنازیریه و امثال اینها
که صاحبان امراض لطیفه و نظیفه چون بلاد نهایت مرتفع که مرتفع از ده هزار قدم از سطح دریا بیشتر باشند بود و بلطافت
و لطافت هوا از انف و گوش و سینه رعاف کنند و اما هوای متحرک و بیابانی روزنده مضر اند امراض چشم
و سینه را اما فقره ثانی در نور و ظلمت و در او دو بیان است بیان اول در تاثیر نور و علاوه و بیان
ثانی در عمل ظلمت و تاثیر آن اما بیان اول در کیفیت نور بدانکه روشنایی حاصل شود از تابیدن اشعه شمس و قمر
و سایر ستارگان و مشعشع بر زمین و انعکاس آن و آن باعث تموج [illegible] است و علاوه در نباتات ظهور دارد

چنانکه از عدم او فانی شوند و تغییر لون بهم رسانند و اوراق آنها خوابیده شود سیما بعض نباتات چون گل آفتابگردان که مواجه
اشعه شمس حرکت کنند بدین طور که از جهه او گشته و از عدم او پژمرده شوند و هم چنین است عمل روشنایی در حیوانات که از قبیل آن
پژمرده شوند و خون در بدن ایشان رقیق و جسم سست [illegible] و صاحب بعضی از امراض چون خنازیر و امثال آن شوند چنانکه [illegible]
و از اکثر زیاد در بعضی عمی و صداع شمس و ادوام دماغ حاصل شود و در مقدار طبیعی نافع است در رقت خون و صاحبان خنازیر
و ناقهین و [illegible] مالیخولیا و امثال اینها و اما بیان ثانی در ظلمت بدانکه ظلمت حاصل شود از عدم
اشعه اشیاء منوره و او نافع است در امراضی که هیجان خون در آنها زیاد باشد سیما اورام در دماغ و اغشیه او و اورام عین
و صداع شمسی که [illegible] از عدم روشنایی و هم چنین لازم است صاحبان جراحات عظیمه را اثر آن در آن [illegible] نمایند
و اما از برای تغییر [illegible] تاثیر اشعه شمس بر چشم عینک چند بر درجات مختلفه از یک تا نود درجه ترتیب داده اند چنانکه از برای
اشخاصی که اشیاء از مسافت بعیده نیک نبینند بخلاف مسافت قریب و از این طبقه قریبه و کذا [illegible] قریبه
از طبقه شبکیه که مدرک او است عینک محدب اختراع نموده اند تا شعاع از اشیاء قریبه و بعیده در مرکز از چشم افتد
و نیک ملاحظه کند و محدب او بدرجه متسطح باشد که علاوه بر حالت طبیعی است و بخلاف آن عینک مقعر
از برای اشخاصی که محدب قرنیه ایشان زیاد است قرار داده اند تا اشعه مرکز طبقی چشم که در مقدم طبقه شبکیه است
رسند و مدرک شوند و از برای اشخاصی که چشم ایشان ضعیف است و اشعه را با الوان مختلفه در او مدرک
کنند عینک سبز رنگ تعبیه نموده اند تا اشعه را یک رنگ حس کنند و از الوان مختلفه چشم ایشان متاذی نشوند
و اما فقره ثالث در حرارت و برودت و در او نیز دو بیان است بیان اول در حرارت بیان ثانی در برودت اما بیان اول

در حرارت

در حرارت بدانکه حرارت باعث حیات حیوانات و نباتات است و هر یک از نبات و حیوان را حرارت غریزی جهت بقای حیات
و حفظ قوی و افعال و تغذیه و هضم غذا و حرارت خارجیه جهت نمو و حدوث اثمار در نباتات لازم است و تزاید او سبب اختلال
در اعضا و ضعف قوی و افعال است چنانکه اغلب ساکنین خط استوا و امکنه گرمسیر را [illegible] و اعضا و قوی ناقص است
و امّا نقص او باعث فحیت و ناتمامی نمو و ضعف عقل و قوی است مانند ساکنین قطبین که اغلب خلقت ایشان ناتمام
و نمو آنها کم و در عقل و قوای نفسانیه نقصان دارند و امّا حرارت طبیعی در بدن هر فرد از انسان سی و دو درجه است و هرگاه
حرارت خارجه بر این حرارت افزوده شود طبیعت او را به عرق و بخار از مسامات دفع کند تا همواره حرارت طبیعی در درجه
باقی ماند امّا علاج و تأثیر حرارت خارجی در بدن چند چیز است اوّل آنکه ترشحات بدن را چون عرق و ابخره زیاد
کند و رطوبات بدن را به آنها دفع کند دوم آنکه علت کبد و ذوبان صفرا را بیفزاید و بدین جهت است که متمکنین بلاد
حاره اغلب صفراوی مزاجند و اکثر آنها مبتلا به امراض کبدی می‌شوند و امّا حکما حرارت خارجه را در چند موضع
بکار برند اوّل از برای تحریک حرارت غریزی در بدن و غلیان در او دوم متمایل ساختن حرارت
غریزی بعضوی و متزاید ساختن هیجان و دوران خون در او سیم جهت تنقیح ترشحات بدن چون عرق و ابخره
در صورتیکه سبب احتباس آنها غیر از حمیات باشد چهارم جهت رفع تشنج و تمدد و اختلاج پنجم جهت تسکین
و تحلیل اوجاع که سبب او استفراغ دم در محل مأوف باشد سیما در اوجاع حادّه ششم جهت تحلیل و نضج
مواد محتبسه در عضوی هفتم جهت احداث جراحی در عضوی جهت جذب مواد و متمایل ساختن طبیعت به دفع آن
مرض از آن جا که [illegible] و امّا حرارت را مضر دانسته‌اند در امراض جلدی و غلیان خون در عضوی و در جمیع اعضای رئیسه

و سیلان دم

در برودت

و سیلان دم و در هنگامیکه ترشحات بدن زیاد شود چون عرق و اسهال آن علاوه بر حالت طبیعی باشد و امّا استعمال حرارت
یا باعانت آتش یا تابش شده چون آفتاب یا اجرام رطبه چون ضماد و بخارات و جوشیدن در مایعات و حقنه و یا به وسیلهٔ اجزا
یابسه چون الکل در بکار برند امّا علاج آتش و تابش شده در کتاب جراحی به تفصیل مذکور است و امّا [illegible] بالفضل طب
یا ضماده [illegible] یا ابخره متصاعده از مایعات سخن و یا آبزن رطب و یا جوشیدن در مایعات و یا حقنه گرم [illegible] و امّا ضماد حاره را قوه
در حرارت و رطوبت بالفعل انها است و استعمال نمودن آنها [illegible] اشیائیکه قوت [illegible] حرارت و رطوبت آنها اکثر باشد
چون [illegible] و تخم کتان و نان خشک و امثال آنها و استعمال کنند ضماد را جهت تحلیل و نضج مواد متورمه و تسکین اوجاع
سیما اوجاع احشا و در حبس البول که سبب او تشنج مثانه باشد و امّا بخارات را در یک موضع بکار برند بدین نحو
که آب را گرم نمایند بطوریکه ابخره از او متصاعد شود و در آن وقت عضو را در روی او فرا داشته و محاذی او را حفظ کنند
بطوریکه ابخره متصاعده از مایع حار مذکور در عضو اثر کند پس موقوف کنند و یا در جمیع اعضا این عمل را در حمامات
مرعی دارند اعم از آنکه در حمام روسیه باشد که در او سنگهای بزرگ تابیده و آب بروی آنها بریزند تا بخار شود پس
از سنگها حرکت کرده او بجای دیگر که معین است رفته و بدن را به [illegible] آن دلّاک شده [illegible]
شسته و خارج شوند و یا آنکه استحمام در حمامهای مصری و ایرانی کنند که در آنها بخار مجتمع از آب است که گرم نمایند
و استحمامات مذکوره را استعمال نمایند در ریاح و [illegible] و تشنجات و [illegible] و امّا
استنشاق ابخره حاره نافع است از برای [illegible] و امّا آبزن رطب نیکو است [illegible] جهت [illegible] و اوجاع [illegible] دل
و معده و [illegible] و هم چنین نیکو است استعمال او [illegible] ساختن دم [illegible] و امّا حقنه [illegible] حاره

[illegible]

بکار برند در بهبیز حبه تسکین وجع وادرار طمث و در مغاص مستقیم حبه ادرار بول و درد تسکین اوجاع **واما پایان ثانی**
در برودت واقع نیز که عدم حرارت و عدم او است جمع وتکثیف اجرام وردع دم از اعضا و تهیج ساختن اورا
بباطن سینه و قلب و دماغ چنانکه اکثر دیده شده است که برد شدید بغتة موجب سکته و جنابت شده و بلادت
رسانیده است و نیز از خواص اوست که چون بعضوی تاثیر کند و تبرید سازد آن عضو را حرارت غریزی آن عضو
باندک سستی محو کند و بدین جهت است که حکما او را بکار برند جهت رجعت دادن حرارت غریزی بعضوی قبل از عمل ثانی
وعمل ثانی اثرا کنند که پس از تبرید بدن یا مبرد است بواسطه تسخین باد الکشید بد رجعت دهند حرارت اصلی را
بیش از مقداری که اول بود و این عمل را بلادتین رکیسون یعنی مقاومت طبیعت و نیز استعمال مبردات
بالفعله را عموما در چند موضع نافع دانسته اند چنانکه **اول** از برای تسکین و استرداد هیجان و دوار سکته
بدماغ باشد ثانی جهت تسکین وتخفیف حدت اورام وردع ماده مورمه ثالث جهة اصلاح عضو سرما برده
رابع از برای سد سیلان دم خامس بجهة تب و توجه طبیعت باشند که در غشی صب ماء بارد باعث انتعاش
حرارت غریزی و توجه طبیعت است و در این عمل کیفیت او منزلت باشیر حوخ صاعقه و مقیس است
سادس جهة تقویت و انتعاش قوای عصبانی در دلالت حسی که سبب او ضعف عصب باشد
و استرخائیکه سبب آن سده عصب باشد **واما انچه** از مبردات بالفعله استعمال کنند یکی هوای بارد است
که نافع است در محرقه و مطبقه و سایر امراض حاده و حاره و دیگر استحمام در ماء بارد مانند آب رود ها و چشمه ها
و بجار و دریاهاست که حرارت آن او پانزده درجه تا هفده درجه از حرارت غریزی انسان کمتر باشد و عمل او است

دو چون

که چون شخص در او استحمام کند اول حجم بدن و بشره رنگ شتاب و حجم او کم شود و قشعریره عارض شود و چون تا مدتی در او مکث
کند لون بدن بنفش شود و چون از آب خارج شوند باندک حرکتی حرارت رجعت کند و ظاهر بغایت گرم شود و بدین
جهت است که اکثر او را در مرض جرب نافع پس از برد اطراف بکار برند بدین طور که علیل را در آب سرد اندازند چون بدن
وی سرد شود بپرورش آورده و بتدریج دلک کنند تا حرارت اصلی رجعت نماید و مرض دفع شود و هم چنین در اکثر از و نیز
استحمام در ماء بارد نافع است صاحبان مالیخولیا و وسواس و تقویت بدن و قوی و جلد و کم کردن ذکاوت حس
واما انضباب ماء بارد و او را هم قوه است تنبیه طبیعت و انتعاش حرارت غریزی آن عضو را و تحلیل اورام صلبه و بوا
انتعاش حرارت غریزی با فقرات استرخا و ورم مفاصل مزمن که از ضربه و سقط باشد و قروح مترهله و استرخای
عصبی و مغاص مستقیم و ضعف قوه باه و لقوه و غشی و اشخاصیکه مسموم باشند چون بذر البنج و افیون خورده باشند
یا از هوای ذغال گرفته شده باشند و در چند علت دیگر قوة او قوی تر شود چون ادامه بدهند بر او بطریق استحمام
در حمام بکار گرم و مسامات جلد را باز کنند و بعد صب ماء بارد نمایند تا تاثیر برودت اسرع شود و اما بواسطه
که نیز نافع است در اوجاع اعصاب چون عرق النسا و امثال آن و بعد که صب ماء بارد را بر جزو کوفته
و عضو اکنه بر عضو تطول یا قطور کنند نوعی دیگر آنکه دو بقیه نجم و مجاری مجرای معلول کشته و از بالا منبع
بلند آب در لوله مذکور ریزند تا بحجم فواره ایست از لوله بالا آمده و بموضع علت رسد و این قسم اجزا را
اکثر در استرخای عصبی و مغاص مستقیم بکار برند **واما احتقان** بماء بارد را بکار برند بعضی اوقات جهة
سده و حبس بول که از عصبی یا مغاص مستقیم باشد و جهة بواسیر مزمنی که سبب او ضعف معاء مستقیم باشد زیرا

۲ علیل

لیم

در نوم و یقظه

که هم متین و هم مقوی است و آماج و برفراستان کسنه جهت سیلان دم سیما درعضوی که اعمال یدی کرده باشند یا جراحتی که بر عروق وارد آمده باشد و جهت تسکین صداع و اورام بلغمی و اورام دماغی و غشیه و دوار و هذیانی که در حمیات حادث و سبب او هیجان و سیلان ماده بر دماغ باشد و بنابر این نافع است دلک یخ و برف جهت جمع دادن حرارت غریزی در عضو سرمایه زده و رد ع ماده مورمه و وضع او بسینه در نفث الدم آخرین علاج است و در اینجا لازم است که آنها را در پارچه پیچیده بر موضع معلول گذاشته و نیز نیکو است بعید ان قطع یخ جهت تسکین وسمه و بدل برف و یخ است ضمادی پارچه مبرود در ماء مشوش **فصل ثانی در نوم و یقظه** بدانکه خواب و بیداری لازمه نفس نیست بلکه حیوانیت است از اینکه افعال و حرکات صادره از انسان از حس و حرکت بظهور میرسند مگر در چند این و استراحت طبیعت و توجه حرارت غریزی بباطن و اعمال هضم و غاذیه تمام نشود مگر بخواب پس لازم است هر حیوانی را زمان معینی را در شبانه روز بمقدار ثلث یا ربع آن البته بخوابد طبیعت استراحت یابد و فعل متعلقه بلکه نیز کما ینبغی حاصل شود و هر یک از این حالات که افراط و تفریط یابند باعث اعلال چند شوند چنانکه سبات مفرط باعث بازماندن قوی است از افعال ظاهره و بواسطه زیادتی سیلان ماده بدماغ اکثر مقدمه سکته است و تعدادی نافعه او در جذب ماده و مصروف شدن اوست از دماغ بسرعت شربه یا تنقیه یا شیافهای حاده و حار و جذب ماده بار و بر سر و صورت و حرکت و تقرع و سهر مفرط باعث کمی قوای بدنیه است و اشتعال و ذبول و جزئا و عاقبت سبب جنون نیز است از جمله تدابیر نافعه در او شنیدن صدای متصل است چونکه حرکت آب و صدای بعضی آلات طرب بخصوص در سهری که سبب او جنون و امراض دماغی است و در بعضی مضرت است و این از جمله تدابیر

در اکل و شرب و اجزاء شیر

بسیار قدیم است چنانکه حضرت داود علی نبینا و علیه السلام مینوازید سلطان شاول را با اسباب موسیقی معالجه نمود و الیضا سطالعه نمودن کتب و دیدن اشیائیکه بریک نهج حرکت کنند چون حرکت خوشه گندم از نسیم و علم روشنائی و سکوت معین خواب و منوم هستند **فصل ثالث در اکل و شرب** بدانکه ضروریت اکل و شرب بدان سبب است که چون ابدان حیوانات مرکبند و مؤلف از اعضا و ارکانیکه از خون تولید شده اند و هر یک از آنها دایم در نقصان و تحلیل لهذا محتاجند بغذائیکه بدل ما یتحلل و مورث نمو و بقای شخص و نوع آنها گشته و چون غذا بدون آنست سیر آب هضم و نضج کامل نگشته و باعضا بعیده و عروق ضیقه نمیرسد پس محتاجند بشرب و چون آب و او محتاج الیه بالضرورت است زیرا که آب بالذات قابل تغذیه نیست مگر با خلط طعام دیگر و اگر چه در تفصیل ماکول و مشروب بسیار است لیکن چون بنای ما در این کتاب باختصار است این فصل را نیز مجملا بیان میکنیم و او مشتمل است بر سه بیان **بیان اول** در اجزائیکه بجهت تغذیه اعضا لازمند **بیان ثانی** در غذای مطلق **بیان ثالث** در مشروبات اما بیان اول در اجزای غاذیه بدانکه غذای هر فردی از افراد انسان و بعضی از حیوانات تا چندی از تولد آنها منحصر است بشیر و شیر مرکب است از اجزای چند که بجهت تغذیه و تنمیه بدن لازم است مانند جلدوت و دسومت و جبنیت و مائیت و بعضی از املاح چون نطرون و قلیات و طباشیر و فسفور و آهن و اجزاء مذکوره در شیر حیوانات بطور تخصیص معین نیست چنانکه از این تقسیم معلوم میشود

	انسان	گوسفند	گاو	بز	خر	
جبنیت	۲½	۳½	۳¼	۴	۱¾	
دسومت	۴½	۳½	۳	۳½	۱⅕	
جلدوت	۳½	۴½	۳¾	۴½	۶	
املاح	۰٫۵	۰٫۸	۰٫۷	۰٫۷	۰٫۳	۰٫۲
مائیه	۸۸	۸۵	۸۶	۸۲½	۹۱	

در کیفیت اجزاء شیر

واین اختلافات معتادیرا اجزاء مذکوره را بدان مشخص نموده اند که ظرف معینی را فردا فردا از هر یک از اینان
مذکوره ممتلی نمایند و بتجربه کمیه اجزاء او را بتحقیق یافته و ضبط نموده اند و چون این نژاد در ابتداء نمو و سن طفولیت
اعضا متولد شده از اجزاء مذکوره پس از باز داشتن از شیر نیز ریشه و بدل ما یتحلل آنها محتاج باکل و شرب اغذیه ای
که صاحب اجزاء مذکوره باشد و باید دانست که اجزاء مذکوره را در کثرت شدن و سرعت و بطوء هضم اختلافست
چنانکه در ضمن فقرات بیان میشود **فقره اول** در حبوبات و آنچه در کیفیت قریب بدو است چون مسموعات
و نباتات یعنی ریشه آنها نیست و امثال آن و اما حبوبات بر دو گونه اند یا قابل انعقاداند چون گندم و جو
چغندر و سیب زمینی که از آنها قند و نشاسته حاصل کنند و یا قابل انعقاد نیستند چون ربوبی و ماء العنب و نخود و
و امثال آن و هر یک از آنها کثیر الغذا و سریع الهضم و سستن اند چنانکه اغلب عاملین کارخانه های قند زیاد فربه
و سمین شوند و عکس بسیار ملاحظه شده که در صاحبان زود هضم بغایت دیر هضم شوند و موجب نفخ و حبس
حابس و مترایدس ساختن رطوبات ناحیه معده و جراحت دنبال گردند و اما صمغ عربی و کتیرا و سایر حابس او
نیز کثیر الغذا و بطیء الهضمند بخلاف نباتات که سریع الهضم است اما نشاسته و اجزای او چون سکاکر
نمکیت و آرد او روت و امثال آن پس از طبخ بغایت کثیر الغذا و سریع الهضم شوند و بر بچه های کم اکثر
انها را در ناقهین بکار برند **فقره ثانی** در دوشت و ادم مرکب از دو جزو است جزء غلیظ و با صلابت
که شبیه کافوری از آن حاصل شوند و جزء دیگر رقیق و مایع که او را دهن زیتونی گویند و دلوعات الذی ات
کثیر الغذا و لی بغایت بطیء الهضم و مولد صفرا می باشند و در صاحبان سوء هضم صفراء اسهال آرند و جب خشانی

در لحوم و اغذیه حیوانی

یا زمحت شوند و از تجارب کثیره چنین ظاهر شده که هضم دهنیات در اینکه بارده چون جوز و شاه بلوط اسرع از جامدات
حاره است چنانکه اکثر ساکنین قرب بحر منجمد را دیده اند که بقدر نیم من روغن خالص حوت را و کتیرا برده اند بدون عروض
ضرری **فقره ثالث** در البان و پنیر و بیض و نباتات حیوانیه و لحوم و مرق طعام که داخل اجزاء جیلینه شیر دار است و کیفیت
تغذیه و هضم بدین نحو است که ایشان را قوه غذائیت بسیار و اکثر در عضلات یافت شوند و بیاض بیض چون نیم برشته
سریع الهضم و بخلاف چون بسیار پخته یا در روغن برشته شود بغایت بطیء الهضم و قلیل الغذا شود و نباتات حیوانیه را عادات
قلیل و سریع الهضم است و او عبارت از بروتین است که پس از طبخ عضله و کراع حلال بهم رسد و او را مگر دارا
با مضافه مقوی دیگر چون شیر و شراب و بعضی ادویه دیگر طبخ داده مرة اخری بگذارند تا سرد و منجمد شود و اما ملح طعام
جزء اعضا و از برای تغذیه بسیار لازم است و در تشنجات نیز از دفع مقدار است بخصوص در نوبه صفرا که رکن
اعظم است و نیز دافع و مهلک دیدان سومیت و باید دانست که چندی مداومت باغذیه بی نمک باعث ضعف اعضا
و نکس آنها است و این بدان سبب است که چون طبیعت در نوبه صفرا محتاجست بملح هرگاه پس از چندی ملح
خارجی بقدر کفایت بدو نرسد لابد ملح را که جزء اعضا شده است جذب نماید و بمصرف خود رساند و بدین
سبب اعضا را رخاوت و ضعف بهم رسد **فقره ثانی** در غذای مطلق و او یا حیوانی است یا نباتی اما غذای حیوانی
نیکو و نافع است در بلغمی مزاجان و صاحبان خنازیر و قلت خون و استسقای طبل و سوء هضم و ضعیفان و ناقهین و امثال آنها
و بعکس مضر است در حمیات و ورم و غلیان و هیجان خون و سیلان دم و مستعدین سکته و صاحبان نقرس
و او بر دو گونه است قسم لحوم و قسم البان **و اما لحومات** بر چند دسته نوع لحم انعام و نوع لحم طیور و نوع لحوم مائی

در اغذیه نباتی

چون خرچنگ و ماهی و نوعی از جنس غوزه آما لحم الانعام و از آن قبیل است گوشت گاو و گوسفند و بزغاله و امثال آن
و اما گوشت گاو و گوسفند کثیر الغذا و مقوی و سخن است و بدین جهت است که نافع است در مقوی مزاجان و قوی چون و ضعف مزاج
و رفع وحشت ضعفا اما گوشت بره و گوساله چون نازکی و اعتدال است نزد طبع تمام نیست لیکن اغذیه ایست که از آنها
بظهور رسیده و افراط در آنها مورث سوء الهضم و بطء الهضم تر تیب جمیع لحوم لحم خنزیر است و افراط او سبب استعداد
به وسنطاریا و امراض معوی و کبدی است و بهترین قسم او مهر زده است اما لحم طیور کثیر الغذا و سریع الهضم است
در باین انها گوشت جوجه ها که بغایت لذیذ گوشت الانعام سریع الهضم است و بدین جهت استعمال او در مرض و ناقهین
نافع است و اما گوشت ماهی و سرطان گوشت ماهی را غذائیت بسیار قلیل و بطء الهضم است و اکثر مورث استعداد
بنوبه و ازدیاد حموضت معده است و بدین سبب است مضر بودن آن در صاحبان سوء الهضم و گوشت سرطان را
مستعد مجاری و رودی است و او بطء الهضم و افراط او مورث استلاء معده و قولنج و ظهور بنات الیل است و اما
لحم حیوانات صدفیه چون ودع و اظفار الطیب و امثال آن مقوی باه و بغایت بطء الهضم است و از الجمله است
که هیچ نوع اشتها ندارد و بغایت تقویت باه میکند **و اما اغذیه نباتیه** کلیتاً بیشتر و ادرار میکند و مروری
مزاجان و مستعدین سکته و صاحبان امراض قلب و نقرس را و بعکس مضر است بلغمی و ضعیف مزاجان و صاحبان
فتح و امثال اینها را و ماکول از آنها یا حبوبات یا فواکه یا اصول یا بقول یا اوراق سبزه یا ازهار یا قارچ
یا و نبلدن و اما حبوبات بعض از آنها چون گندم و جو و ارزن مستعمله جهت ترتیب دادن نان و قوت غالب
و چون برآمده یعنی خمیر او تعفن شده باشد سریع الهضم است و چون تازه پخته و گرم بود در اعب امرضه مولد نفخ

در شروبات

و ممزوج او با روغن بغایت ثقیل الهضم است و نیکوترین نانها نان گندم است و آنها چون نفخ و نان ارزن موجب یبوست مزاج است اما
بعضی دیگر چون نخود و عدس و لوبیا و امثال آن کثیر الغذا و بطء الهضم است و اکثر مورث استلاء معده و نفخ میکنند و اما جنس آخر از حبوبات
که با دیگر حبوبات تشبیه شده چون بادام و فندق و پسته و امثال اینها اکثر مولد جوش خاص و بازمو منقد و بعضی مند صاحبان سوء الهضم را
و اما فواکه اغلب آنها قلیل الغذا و بطء الهضم و اکثر آنها از قبیل رسیده دانه و خیار و خربزه و انجیر و توت و امثال اینها به و کوچ
الهضمند و نیکوترین و مقوی ترین فواکه به و سیب است و اما از اصول ماکول است سیب زمینی و کرزو و جغندر و شلغم و امثال
اینها اما سیب زمینی چون برنج کثیر الغذا و سریع الهضم لطعوبت چون بردن از دهن برشته باشند و مضرات بلغمی و خاری
مزاج را و اما کرز سریع الهضم است و متوسط الغذاست و اما پیاز و سیر حار و مقوی باه است و دافع دیدان است و مهیج
و نفخ ولی نیک آنها را و در محرورین و اطفال افراط آنها مضر است و اما مارچوبه که هیون نیز گویند سریع الهضم و مدر ادرار
بول مخصوص از و بوی برسد و بعضی مقوی دل شیما چون او را در آب گوشت طبخ کنند اما بقولات از جنس کاهو
و اسفناج و کلم و کرفس و امثال آنها قلیل الغذا و بطء الهضم اند و از افراط بعض از آنها چون ریباس حموضات نه حاصل شود و اما از انار
ماکول لنکر و ازرشته شک و اما قارچ و در سیدن بعض از آنها از سموم است و مرارت قوی اند و بعضی آنها در حالت قابل است
امراض شرح حالت شده و اکثر بطء الهضم و در صاحبان سوء الهضم مضرند و اما بعض ادویه جات مخصوصه چون سنگک و دارچین
در کبیر و فلفل و خردل که اکثر در اغذیه مخلوط کنند مهیج و حارند و بعضی بر ده دیوان و مستعدین سکته و حمیات
دموی انها یعنی فلفل و کبیر بغایت نافعند در نوائب نبه **پیان ثالث** در شروبات و آنها یا آب محضند
یا چائی یا قهوه یا مطبوخ شوکولات و یا فقاع و یا شراب و یا عرق شراب و امثال آنها اما آب محض و اوبات

رقیق و انفاذ غذا و تعفن دم است و رشحات بسیار افزاید و آنکه از اجسام دبقی باشد اگر ضرورت استعداد
نوایب بر سند است و ما [illegible] آنس و آنکه از خیره باشد باعث استعداد بامراض عفونیت و اما چای ۲
سرق است و افراط او باعث استعداد مزاج است بامراض عصبانی و طپش قلب و خواب و قوه باه کم کند و اما
قهوه در بعضی از طبایع دیر کنند و در بعضی باعث یبوست شود و در رفع خواب و قوه باه را بر باید و اما
سوکلات که کم کاکائو است از جنس قهوه است مگر آنکه دهنیت او اکثر و مضرت صاحبان سوء هضم و اما فقاع
اگرچه از جمله مشروبات است لکن غذائیت کلی دارد و بواسطه مرارت مقوی معده است و هضم را بیفزاید و افراط
او تولید بلغم کند و اعضا را رخوت عاید و مضرت است در دموی مزاجان و مستعدین سکته و صاحبان نقرس و اما شراب
مهیج و مقوی باصره و قوت در بلغمی مزاجان و ناقهین و احمرار او قوت قابضه بیشتر است برای حالی است و افراط او
باعث استعداد سکته و حمرت و نوعی از جنون است که او را جنون خمری گویند و اما عرق قلیل از او مقوی
معده و هاضم غذا است و افراط در او مضر طبیعی و کبد و باعث نقرس او و نوعی ضعف و [illegible] چون خمری از او
حاصل شود اما [illegible] که قلیل از و مسکن عطش و حرارت است و تولید شیر را کم کند و افراط در او موجب زوال [illegible]

فصل رابع در حرکت و سکون بدانکه حرکت و سکون از ضروریات بدن انسان است زیرا که تقویت
اعضا و امداد حرارت غریزی و آرام بدن قوی و اعضا بهم رسد و تحلیل رطوبات فضلیه عفنی نماید و هضم غذا
حاصل شود مگر بواسطه حرکت و تسکین حرارت غریزی و آرام بدن قوی و ضعف بهم میرسد مگر بواسطه سکون
و ظاهرست که در صحت این هر دو فعل باید که معتدل باشند بدان سبب که هریک از این دو فعل متضاد را در افراط و تفریط

ضرر

ضررست اگرچه صاحبان بعضی امراض مانند [illegible] آنها نیکو و دافع علت خواهد بود چنانکه حرکت مضرست در حمیات
و امراض قلب و مستعدین سکته و کذلک حرکت عنیفه قویه که ناقهین را موجب ضعف و نکس مرض است و اما حرکت
بر چهار گونه است قسمی حرکت در کالسکه و تخت روان قسمی پیاده روی و قسمی ورزش و اما حرکت بالکالسکه و تخت روان

قسمی سواری مطلق

برفق ترین اقسام حرکات و مقوی ناقهین و ضعفا و هاضم غذا است و اما سواری ناقهین را نافع و ورزش [illegible]
هضم را مفید و مقوی نیکو است لیکن در امراض کبد و سپرز و [illegible] سنطاریا مضر [illegible] که تمرین [illegible] آن موجب
و اما پیاده روی حرکتی است قوی و تعب او اصعب و در تقویت قوه نامیه اقوی از سایر اقسام حرکات و بهترین است
که دلکی روزانه اوراد در تنقیه و سده کبد و سپرز و باب الکبد و سوء هضم و بواسیر و حبس طمث تدبیر [illegible]
دانسته اند و اما قسم اخیر از حرکات که ورزش است اقوی از سایر انواع دیگر و جامع منافع آنها است بخصوص
شنا [illegible] که بواسطه او صدر و سینه [illegible] و مواد [illegible] که در اعضا باشند تحلیل رود و او [illegible]
در ضعف مزاج و [illegible] و سوء هضم و این نوع از حرکت مضر است در [illegible] که سکون نافع باشد و اما
سکون لازم است در مستعدین سکته و صاحبان امراض قلب و سل و در اسهالی که بنیه تن تحلیل رفته باشد
زیرا که صاحبان نقاهت بسیار را اطلاق چند روزی سکون [illegible] تا قوت حرکت [illegible] بهم رسانند و از
تجارب دیده شده که متعادین بحرکت متصل چون چند روزی ساکن شوند صاحب امراض عظیمه گردند

فصل خامس در حرکت و سکون نفسانی باید دانست که قوه نفسانیه قوه ایست مؤثر
اعضای سیما دماغ و آلات هضم و قوه غاذیه بدنیه را و چون مقر نفس و نسبتی که مراد است

با عقل

باعضا و طریق تاثیر بدان آنها مجهول است لهذا احکام این فرع بحسب موقع کامل باحوال او بهم رسیده اند ولکن با وجود
این آنها فاقد تاثیر او در بدن بخصوص در اعضا ما کرظاهر است چنانکه در حالت غم و تحمیل مفرط قوه نفسانیه
موثر بدن بواسطه امر باعث موذی موثر و متالم گردیده ساکن و از حفظ باز مانده و بدین واسطه بدن هم عارض اعضا
از تغذیه عاجز یا بعضی باز میماند و بالعکس تفرح و تعیش که از مفرحات و مقویات و محرکات قوه نفسانیه اند
بواسطه انتعاش و تقویت او بعضی از امراض عظیم این اعضا را از قبیل وسواس و مالیخولیا و امراض اعصاب بسیار
او جمیع آنها دور نموده هضم از تدابیر سکون واضح است و بدین واسطه است که صاحبان نوع هضم مزمن را اکثر شرع
و مجالست در محفل تعیش و غذا خوردن در آن امر فرمایند تا بواسطه تحریک و تقویت نفس بسی بغذا
اکثر هضم آن سهل شود و نیز از تشهیات قوه نفسانیه هوا و هوس اند که بواسطه آنها حرکتی عنیف در دماغ
بهم رسد و آنها مطلوب نیستند مگر بعضی از آنها چون امید داران بعیلی که بعضی اوقات تقویت کلی
در نفس نموده و او را در حرب با موذی غالب ساخته و بدین واسطه امراض کلی دفع شوند و چون اعتدال
که مقصد بودن معالج است در نزد علیل اکثر امراض عظیمه تقریباً متمکن شده اند بدون آنکه ادویه قویه
بکار برند و نیز از این قبیل است بیم که در امراض عصبانی چون غش و عرق النسا محوف بودن مریض
با سبب داغ تدبیری سکون است و اغلب رفع مرض کرده اما افراط در محرکات نفسانی سبب استعداد
با امراض دماغی چون وسواس و مالیخولیا و جنون و سوء هضم و هزال است اگرچه در حد اعتدال داخل این
امر هستند و اما تفریط در محرکات نفسانی اگرچه تعلق کننده عزیمت وسط ظاهر است که صاحبان او را

از امور

در شعور و فراست نقصان تام است چنانکه در اکثر روستائیان ملاحظه شده و این اشخاص را بکلام فصحاء شعور و فراست
عمر طویل و اعضا قوی باشد و الله اعلم **فصل سادس** در استفراغ و احتباس بدانکه وجه اضطرار بسوی استفراغ
و احتباس بدان سبب است که چون مجموع غذا جزو اعضا نشود بلکه در هر هضم فضله از آن باقی ماند پس طبیعت محتاج
باستفراغ آن زیرا که هرگاه دفع نشود موجب تعفن دم و تسده عروق و حبس شود و نیز خون غذا را
پس از رسیدن باعضا در آنها تحلیل باید لهذا طبیعت محتاج است باینکه آن را که مستعد در عضو با غذا عاید مانع
جزو منعقد نشود و چون هر یک از این دو قوه مستفرغه و محتبسه را نقصان بهم رسد موجب امراض چند شود و از آنها
آنها حاصل نشود مگر باستعمال ادویه مستفرغه و محتبسه مناسبه لهذا التفصیل آنها در ضمن ادویه در فصل مستفرغات و قابضات
بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل سابع** در کیفیت الکتریسیته و خواص او بدانکه الکتریک لفظی است
مشتق از الکترن و او باصطلاح یونانیان کهربا را گویند و چون این کیفیت که ذکر خواهد شد ماخوذ
از وی است لهذا او را الکتریک یا الکتریسیته نامیده اند یعنی قوه کهربائیه و اما کیفیت انقوه
باید دانست که حکمای متقدم چنین یافته اند که چون عنبر یا لاک یا کهربا را بپارچه صوفی بمالند قوه
در آنها بروز کند که جذب اجسام صغیره نمایند و در مکان تاریک از آنها صاعقه بظهور رسد چون قدری
عظیم باشند و این هنگام از ملامست آن حرکتی مخصوص در بدن پدید شود پس از چند از تجربه یافته اند
که در اجسام زجاجیه نیز پس از دلک قوتی این قوه بروز کند ولی بخلاف و ضد قوه اولی یعنی هرگاه هر جسم را
او جذب نموده باشد این یکی بخود کشد و از او دور کند و بالعکس و پس از آنکه دو جنس الکتریک متضاد

یعنی

یعنی الکتریکهای گاه بازی و الکتریکهای زجاجی پیدا نموده اند بمرور ایام چنین استنباط نموده اند که صواعق سماوی
هیچ نیست مگر الکتریکهای هوا و از برای ثبوت این ادعا چرخ از الکتریک تعبیه کرده اند که برق او
چون برق هوا آشیانه حیوانی را هلاک ساخت و چون چندین سال گذشت حکمای متاخرین از
تجارب بسیار پیدا نموده که همین قوه از مجاورت جسم معدنی مختلف چون روی و مس عارض شود و هم چنین
این قوه را یافته اند در مشقولیکه بروی مقناطیس کشند و در بعضی از ماهیان مانند سک ابرعش که در بحر [illegible]
چنانکه تفصیل او را حکیم اسحق قزوینی که چهار صد سال پیش از این بوده در کتاب خود مفصلا شرح داشته و اما
این کیفیت چون اشعه قوه ایست سریع النفوذ و دارای حرکتی عظیم در بدن انسان بهم رسد با وجودی که شاید از درد
ضربه و سقط بر رفق حاصل شود بنوعیکه مشاهده شده که هرگاه جمعیتی عظیم بمسافت ده فرسنگ ایستاده و دستهای
یکدیگر را باتصال بگیرند و دم مشقول الکتریک را باولین شخص دهند آخرین شخص بیک مرتبه با دیگر جمیع آن
اشخاص مرتعش شوند و سبب باشد که چون چرخ مذکور بزرگ و قوی باشد موجب هلاکت شود تا [illegible]
ارضا عقده و هم از آثار این قوه است که بعضی اجسام را تجزیه کنند چنانکه هرگاه دم مشقول الکتریک را به آب
متصل سازند آب بدو هوا تجزیه شود و همین عمل است که در طلاسازی بکار برند بدین نحو که پس از حل
نمودن طلا در جوهر شوره اسبابی را که بخواهند مطلا کنند در او فرو برند و دم مشقول الکتریک را بدو متصل
سازند بواسطه این قوه طلا ملحق بآن جسم شده و جوهر شوره تصعید شود اما خواص او بدانکه حکما از برای
بکار داشتن این قوه در امراض دو قسم چرخ اختراع نموده اند یکی را با استوانه شیشه و دیگری را با قطعه های

مختلف

مختلف از مس و روی و مجوف و او را استعمال کنند اقلا در استرخاء اعصاب مانند در امراضی که سبب او استرخاء
اعصاب باشد و در لقوه و فلج که تشنج از بدن منقلع باشد اعم از آنکه عرضا یا طولا باشد و همچنین بعضی و در قطرب که یک
میل او را به کام متصل کنند و میل دیگر را در دست علیل دهند و در حبس طمث که سبب امتلای مجهول باشد و باس [illegible]
جهه تکین [illegible] که در عضوی مسلسل شده باشند ثالث جهه منجمد ساختن خون در کیسه ابورسما و آماس [illegible] در
امراض اعصاب و اوجاع مختلفه بدنی او را بدین نحو استعمال کنند که [illegible] چند مستید جا براعماق عضو
ماوف فرو برند و بعد دم مشقول الکتریک را بآنها متصل سازند از این عمل منافع عظیمه حاصل کنند و در این اوقات
حکمای اورپ نیز استعمال او را در بعضی امراض چون عرق النسا و ابورسما و استرخاء عضلات و امثال آنها بکار داشته اند
و نتایج نافع دیده اند **فصل ثامن در مقناطیس** و کیفیت او بدانکه مقناطیس که بفارسی آهن ربا گویند در
بعضی از معادن بالطبع یافت میشود و او سنگی است شبیه به آهن که آهن را جذب نماید و بجانب خود کشد و آهن را نیز میتوان
بواسطه مقناطیس دیگر آهن ربا نمود بدین نحو که میله آهن را برداشته و چهار پارچه از آهن ربا را در دست گرفته از نقطه
وسط آن یکی را از سمت چپ و دیگری را از سمت راست بکشند و عمل را تکرار نمایند تا آهن قوه آهن ربائی بهم
رساند و هم آهن را میتوان بواسطه الکتریک آهن ربا نمود و چون در این کتاب بنا بر اختصار است لهذا از تفصیل او
درگذشتیم و بباید دانست که هر یک آهن ربا را دو سر است که هر سری را بمناسبتی با قطبی موسوم باسم آن
قطب نموده اند چنانکه یک سر او سمت شمالی و دیگری سمت جنوبی باشند و تفصیل این را در بیان مقناطیس و قطب نما
در کتابهای طبیعی باید دید و از خواص او است که چون صاحب امراض عصبانی او را در دست گیرند حس آن کند که اجزای

لرزا

جمله ثانی در شناختن ادویه

سه دیگر دست ایشان تأثیر کند و در بعضی اشخاص تقشیر باشد که هرگاه آهن ربا در نزد ایشان باشد خواب ایشان
نخواهد برد و نیز در بعضی اشخاص در درد تسکین داده و در بعضی بیافزاید و هم چنین بعضی اشخاص هستند که هرگاه
آهن ربا بر بدن ایشان بمالند حرارت بهم رسانند و بثورات چند ظاهر میشود و اما حکما آهن ربا را بجهت
بعضی از امراض استعمال نمایند درد دندان و درد گوش و ریاح و فرس و لقوه و فالج و درد پشت قلب عصبانی و ثقالت آنها و امثال
درد دندان در بعضی اشخاص هرگاه بدست آهن ربا را بدندان معلول بمالند و جع شده خلاص شود و از بعضی دیگر تسکین
خواهد یافت و بعکس آن در بعضی دیگر و از برای رفع ضیق النفس عصبانی در صورتیکه بطور نوبه باشد آهن ربا علاج
بسیار نیکو است بدین نحو که دو پارچه از آهن ربا را شبیه به نعل اسب تعبیه نموده یکی را بسینه و دیگری را به پشت علیل
گذارند بقسمی که سمت شمال آهن ربای مقدم محاذی باشد با سمت جنوب آهن ربائیکه در پشت است و در صاحبان امراض
عصبانی یا سعدین بدو همراه داشتن آهن ربا خواصیت به برای ایشان نیکو و بعضی زنانیکه حس لطیف داشته باشند
یا لمس ایشان بسیار تند باشد هرگاه آهن ربا بر بدن ایشان بمالند متشنج گردیده و حالت غشی بر آنها بروز کند

و اما جمله ثانی در ماخذ و محل استعمال و خواص و مقادیر و ترکیب ادویه و مشتمل بر شش رکن است
رکن اول در طریق یافتن ادویه رکن ثانی در کیفیت ادویه و طریق تأثیر آنها رکن ثالث
در ملاحظات کلی که در استعمال ادویه باید مرعی داشت رکن رابع در محل و مواضعیکه ادویه
مختلفه در آنجاها بکار برند و طریق بکار داشتن ادویه در آنها رکن خامس در طریق استعمال
ادویه بنحو کلی رکن سادس در طریق اقسام ادویه و محل استعمال و خواص و قدر شربت آنها بشرح

اما رکن اول در طریق یافتن ادویه و شناختن آنها باید دانست که در سابق یعنی ناحیه پس از خلقت عالم غذای
مردم منحصر به گیاههای صحرا بود و از علم و اثر آنها بسبب نوع حفظ و تمیز خواص او را بسبب ... اشخاص پیدا شد که این نباتات
غذای مطلق یا دوای مطلق یا غذای دوائی یا دوای غذائی یا دوای سمی یا سم مطلق است و قریب دو هزار سال امور مخلوق
بدین منوال میگذشت پس از آن بعضی از اهل تجارب چنین استنباط نمودند که ادویه بسبب اینکه در اعضا اثری ظاهر نمایند یا آنکه
بعضی را از ادویه قلبی می شمردند بواسطه شباهت صوریکه او را است با قلب و هم چنین فلوس را از ادویه اسهالی
و زراوند طویل را بجهت رحم و ثعلب را منسوب بیضه و نیز منسوب است لون زعفران و خلود و نیا را از ادویه یرقانی
محسوب داشتند و واضح است که این قول را چندان اعتباری نیست زیرا که اولاً نه چنانست که حضرت باری تعالی
جمیع نباتات را بجهت ازاله امراض خلق نموده باشند بلکه بعضی حافظ صحت و معین حیات و بعضی مزیل امراض هستند ثانیاً
نسبت نباتات را با امراض نسبت بامر اتفاقی داده و هم از جمله نوادر است که جزئی از شباهت اثری بعضی نماید و اما چون
چندی بنای خلق باین نحو گذشت طایفه دیگر از حکما یافت شدند که نباتات را بامانت قوه ذائقه و شامه تشخیص میدادند
بدین قسم که هرگاه در طعم عفص و در شم معطش و در لمس خشن بود گمان می نمودند که این دوا میفید است اسهال را
و این نیز خلاف عقل و درایت است چون بعضی از نباتات باشند که از طعم آنها هیچ استنباط نتوان کرد
هرگاه صاحب طعم نیز بوده باشد که از سموم مهلکه بود و اما پس از این طایفه دیگر از حکما یافت شدند که خواص
ادویه را بنابر نوع و جنس آنها تمیز دادند چنانکه ادویه را وسایر چیزها که شباهت بهم داشت از آن
جنس میشمردند و مجذر نامیدند و در این باب علمی ترتیب دادند بعلم نباتات موسوم شد که حال در کتب شناسی ابتداء و

ولیکن او را نیز اعتبار قوی نشاید زیرا که ارشان خالق است اکثر اشیاء مختلفة الکیفیة اگرچه در نوع کثرت
داشته باشند مانند آنکه خیار و قثاء الحمار و حنظل در نوع مشابه و در تحت یک جنس داخل و در کیفیت مخالف‌اند
بدین قسم که حنظل و قثاء الحمار مسهل مهلک و خیار غذا نیکو است و بعکس نباتات که از اجناس مختلف‌اند
چون لیمون و کاهو و جبلا در کیفیت مشابه‌اند و در بدن انسان مؤثر متنوع تأثیرند و لهذا او اما بعد حکما متدرجا
این علم را تکمیل نمودند از استعمال ادویه در حیوانات مدت مدیدة تأثیرات آنها خواص آنها را یافته‌اند
و در انسان استعمال نموده‌اند و هم بعضی از حکمای بزرگ حکمایی را که در خاصیت او متشابه بوده‌اند برای ثبوت
آنها اول در مقدار اقل در وجود خود تجربه نمودند و به تدریج مقدار او را افزودند تا تأثیر او را
یافتند و بسیاری از حکما بواسطه این عمل که در دیگران نافع آمد تلف شدند و نیز بعضی ادویه قویه را
در صاحبان امراض مهلکه که حیات ایشان بر ممات ایشان اولی بود چون صاحبان جذام و داء الفیل
و امثال آن استعمال نمودند و در اکثر مقصود ایشان بعمل آمد چنانکه سیماب در داء افرنجی و سم الفار در جذام
و نوبه و سرطان و مانند آنها نافع واقع شده و در این امراض به تجربه رسیده‌اند اما [illegible]
در کیفیت ادویه و طریق تأثیر آنها در ابدان بدانکه تأثیر ادویه در ابدان انسان یا بواسطه کمیت است و یا بواسطه
کیفیت آنها است و اما آنهایی که بواسطه کمیت مؤثر و دافع امراض واقع شوند بسیار کم و نادر
استعمال شوند مثل قلیل از آنها چون سیماب و گلوله سرب و آهن که در قولنج ایلاوس استعمال نمایند
تا بواسطه کمیت معاء ملتوی شده را از یکدیگر متفرق و باعث رفع مرض شوند و اما ادویه که بواسطه کیفیت مؤثرند

بر دو گونه‌اند قسمی آنکه بکیفیت منفعله با تعرض بقاعده علم کیمیا که علم تجزیه و ترکیب اجسام است عمل کنند چون استعمال حموضات
در حصات و مثانه که از املاح قلیائیه متولد شده باشند یا بعکس استعمال املاح قلیائی در حصاتی که از حموضات تولید شده
باشند زیرا که بواسطه علم کیمیا دانسته شده که حموضات بزودی با املاح قلیائیه ترکیب یافته و از آنها املاح ثانوی بوجود آیند
که نسبت مرد و هیچ وجه از آن احصاء بعمل نیاید و از همین قبیلند بسیاری از ادویه که ذکر خواهند شد و اما قسم دیگر
از ادویه آنکه بکیفیت مخصوص بدن بالخاصیه اثر کنند مانند تریاک (و اسید ایدروسیانیک) و بزرالبنج و امثال
سیماب و امثال آنها که هر یک با خاصیت در عضوی اثر کنند و دافع مرضی باشند و سبب این خاصیت بر علمای افرنج مجهول
و حقیقت آن واضح نشده است و اگرچه طایفه از حکمای سبق تأثیر ادویه را بواسطه مزاج آنها دانسته‌اند لکن این نیز
منافی رأی حکمای مذکور است زیرا که بسیاری از ادویه هستند که به هیچ نوع اثر آنها از جهت مزاج ظاهر نشده و حال آنکه
بغایت در دفع امراض نافع باشند مانند اکثر ادویه مقیئه که به هیچ نوع مزاج آنها تشخیص نشده و تأثیر از آنها در مزاج معلوم
نگشته بلکه عمل ایشان به این واسطه است که هر مقی منافی طبیعت و موذی معده است و طبیعت چون خواهد او را از مجاری خود
دفع سازد لابد اتفاق عارض شده و فضلات مجتمعه در معده نیز به این واسطه دفع شوند و از این قبیل ادویه بسیار است و هرگاه
گویند که چون حکمای افرنجه را اعتقاد مزاج نیست پس چگونه با ادویه مبرد و مسخن معتقد شده‌اند جواب گوییم که مقصود
ایشان از ادویه مسخنه ادویه جاتی باشد که مهیج و باعث غلیان دم باشند چون مشک و جندبیدستر و امثال آنها
و مقصود از مبردات ادویه جاتی باشند که مسکن غلیان دم و مرقق و مصفی دم باشند و فرض کنیم که این صنف
ادویه را نیز تأثیر بواسطه مزاج و حرارت و برودت آنها باشد نیز دلیل کاملی بر حجت سیر ادویه نیست زیرا که این [illegible]

از ادویه اقوی از سایر اجناس از ادویه‌اند و در اینجا حکم جزئی کلی مطلق نخواهد بود والله اعلم و بباید دانست
که اغلب از ادویه چون کافور و مشک و نیل و ریوند و سرب و آهن و بید و چوبه و امثال آنها را پس از شرب
در خون یا سایر ترشحات بدن یا بعضی از اعضا چون عضل و جلد و عظم و بدون تغیر یافته‌اند چنانکه در دم
کافور و مشک و سنبل الطیب و سرب و آهن و زیبق و عرق و القوزه و بید و امثال آن و در مواد مستنشق
عرق و کافور و اتر و فسفر و القوزه و گوگرد و پیاز و سیر و امثال آنها و در شیر زیبق و سنا و افیون دیده شده
و در عرق گوگرد و زیبق و مشک و در بول ناطرون شامی قلیا قمر نوره قلی و ورق و زیره ۷
و از صباغات نیل و روناس و ریوند و عصاره ریوند و زردچوبه و از جمله عطریات روغن سقز و ۴۲
دفو و زعفران و مشک و جندبیدستر و افیون و امثال آنها و از قوابض عفص … و امثال آن
و در عظم بخصوص روناس که مکرر دیده شده که به حیوانی را سرخ داشته و لبته‌اند و در این ضمن روناس
برا و خورانیده و پس از صحت یا او را کشته و موضع انجبار عظم شکسته را با سرخی شدید از روناس دیده‌اند
و در جلد گوگرد و نقره و در عضله و کبد و سپرز مس و سرب و سم الفار و امثال آنها **اما رکن ثالث**
در ملاحظات آنچه که در استعمال ادویه باید ملحوظ داشت و مشتمل بر شش مراعات است **مراعات اول**
در ترکیب ادویه **مراعات ثانی** در سن علیل **مراعات ثالث** در انواع ایشان از بلغمی و سوداوی
مراعات رابع در شغل و کسب علیل **مراعات خامس** در بیان آنکه علیل را طبیبان
معالج و اثر دوا را مشروب است یا نه اثر را در این موضع تشخیص بکند نخواهد بود **مراعات سادس**

در ملاحظه

در ملاحظه طبایع اشخاص متفاوته در قبول ادویه مختلفه **اما مراعات اول** باید دانست که اثر بعضی ادویه شاید
افیون و غیره اقوی گردد مثلاً بعضی معلول شده باشند و بعضی دیگر از ترکیب گردانیدن با جای دیگر بالمره کم است
و قوت آنها معدوم گردد مثل آنکه سرب را که با سمیت است چون با جوهر گوگرد ترکیب نمایند سمیت آن زائل
بالمره زایل گردد و مانند نمک تیزاب که بعد از ترکیب با جوهر گوگرد قسمی از املاح مسهله حاصل کند به خیالی که
سمیتی ندارد و گاه از ترکیب مواد اخر خواص و کیفیت تازه بوجود آید مانند آنکه از امتزاج … و تریاک …
حاصل شود با کیفیت متفرقه و همچنین مانند آنکه از ترکیب … و … به مرض مخصوص و قوی حاصل گردد و هم بعضی
ادویه در بعضی بلاد اثری نمایند که در بلاد دیگر آن خاصیت از آنها … مانند سم الفار که در بعضی بلاد قاطع بوده و در بعضی
نه چنانست و هم بعضی ادویه را که بری و جبالی اند … باشد که پس از نقل نمودن به … و عمل آمدن در …
سمیت آنها برطرف شود و هم بدین واسطه است که ادویه جبالی اقوی از ادویه … است و هم …
باید چند نمود چنانکه بعضی را در گل و بعضی را در ثمر و بعضی در شکوفه و بعضی را در تخم و هم چنین اغلب ادویه را خاصیت مختلف
شود چون در یک نوبت بنوشند یا همان مقدار را تقسیم نموده به دفعات در یک روز صرف نمایند مانند آنکه افیون
در شربت تام مخدر و در مقدار منقسمه چون همان مقدار یا قلیلی بیشتر از آنرا در یک روز مداومت کنند منضج
و مخرج بلغم است و چون اقل از مقدار شربت آنرا در یکروز مداومت نمایند … و مانند کلکه
در شربت تام مسهل و … است و در مقدار منقسمه یعنی چون یک شربت او را … و چهار … در یک روز
مداومت کنند منضج نافع و … و …

قرابه

قرار دهند چنین ادویه و اما **مراعات ثانی** در ملاحظهٔ سن علیل و آنکه منظور داشتن سن در استعمال ادویه بغایت
لازم است زیرا که بکار داشتن بعضی ادویه چون تریاک و سم الفار و سنگ جهنم و امثال آنرا در اطفال ندرت
جایز دانسته اند بدان سبب که بسا باشد مورث هلاکت گشته و بعکس بعضی ادویه چون گل و روغن بادام و ترنجبین و امثال
آن در اطفال نیکوتر اثر کند و بغایت در وجود آنها نافع باشند و هم مقادیر شربت ادویه مختلف شود بحسب اسنان
چنانکه در سن طفولیت و کهولت مقادیر ادویه باید اقل باشد از سن شباب و وزن تمام باید
در استعمال نمود کمتر در سن ترعرع و حکما اختلاف مقادیر و اوزان ادویه را در اسنان متفاوته بدین نحو قرار داده اند
که در سن وقوف یکوزن و در پانزده سالگی سه ربع و در پنج ساله محو ربع و یکساله یکربع و نه ماهه یک ثمن
و سه ماهه یکثمن و یکماهه نیم یک عشر و در پانزده روز ربع عشر اما **مراعات ثالث** در انواع علیل
از حیثیت تذکیر و تانیث بدانکه اوزان ادویه در جنس اناث باید اقل باشد و ملاحظهٔ حین طمث و حمل
و شیر دادن آنها را باید نمود زیرا که استعمال ادویه در این اوقات باعث حبس طمث یا سقط جنین یا مانع
تولید شیر است اما **مراعات رابع** در شغل و عمل و صنعت و اصناف علیل باید دانست که مقدار
ادویه در اشخاصیکه متصل مشغول و قوی البنیه باشند چون عاملین و سربازان باید اکثر باشد از مسکونین
داعیان و لطیف المزاجان و نیز مقدار ادویه اکثر شود در اشخاصیکه عادت باستعمال آن دوا
داشته باشند مثل معتادین بمسهلات و منعشات و مخدرات مثل افیون و بسیار نادر است که بسموم
معتاد چون سم الفار و دار اشکنه و امثال آن معتاد شوند [illegible] مقدار ادویه در بعض امراض اکثر

[illegible]

از وزنیکه مقرر است لازم نیست زیرا که در وزن طبیعی هیچ قسم مؤثر واقع نشوند مانند آنکه در مرض
کزاز تا یک مثقال تریاک استعمال نمایند و هیچ نوع ضرری از او بهم نرسیده بلکه مفید هم افتاده است و چنانکه
گنه گنه را در حمیات نیکوتر تصرف نماید و هرچه علاوه بر مقدار شربت استعمال کنند مورث ضرری نشود
و اما از اصناف بدین نحو ملاحظه شده که در بعضی اصناف استعمال مسکرات بکثرت مایهٔ فرح و نشاط شود
که ما فوق آن متصور نگشته و در بعضی چون رسیدند بالعکس بکثرت باعث هم و غم شود که میخواهند خود را هلاک
سازند اما **مراعات خامس** در بیان آنکه علیل اطمینان بمعالج و دوای مشروب داشته
باشد و تاثیر دوا در این قسم نوع از اشخاص بچه نحو خواهد شد بدانکه از معتقد بودن بر معالج و دوای او تاثیر
دوا بغایت اقوی شود که بکرات (?) بسا بود که از استعمال حب بیفایده منفعت عظیم روی دهد بخلاف چون
طبیب در نزد علیل معتبر نباشد بعکس که هرگاه دوای نیکو و بسیار بموقع استعمال نماید هیچ قسم منفعتی از دوا
بظهور نرسد و از این قبیل است جنون و مخوف بودن علیل از خوردن دوا زیرا که بسیار بعد از دوا ضعف
عوارضات شبیه بظهور رسد و اما **مراعات سادس** در ملاحظهٔ طبایع اشخاص از جهت
کراهت داشتن یا نیکو تصرف نمودن از ادویهٔ مختلفه چنانکه طبایع بعضی اشخاص چون طبایع اطفال
گنه گنه را نیکو تصرف نمایند و هیچ قسم در اینجا مورث ضرری نشود و در بعضی بخلاف قلیلی از آن مورث ضرر
علیحده شود و همچنین است افیون و از همین قبیل است که طبیعت بعضی اشخاص بهیچوجه مستعد تقرب (?) باشند
و در آنها هرگاه مقرر قوی استعمال کنند ضرری که بظهور رسد کذا اثنا (?) و اما **رکن رابع**

در بیان

در بیان مواضعی که ادویه جات مختلفه را در آن مواضع بکار برند و طریق بکار داشتن ادویه در آنها بنحوی که
بر آنکه محل استعمال ادویه در اکثر امراض خارج از آن نیست که یا در جلد ظاهر است و یا در تجاویفات
باطن که از غشاء مخاطی پوشیده اند و یا بندرت در غشاء زجاجی واقع اند و اما در جلد استعمال نمودن بجهت
یا آنکه تنها بظاهر جلد اثر کند چون استعمال ادویه اکاله جهت ازاله ثؤلول و لحم زاید و قروحات خبیثه
و بثورات ردیه چون سالک و امثال آن و دیگر آنکه از مسامات جلد فرو رفته و تأثیر بتحت جلد یا بجمیع
بدن رسد و اما طریق استعمال ادویه در جلد یا بواسطه مالیدن الکالات و یا بخور دادن به کار بکر کرد
و بکار چوه و یا تدهین با مرهمات چون دهن سیماب سنجاب در داء الفرنجی یا استحمام و آنکه در ادویه بعضی
ادویه چون داء الشکنه و یه محلول نموده باشند و در این عمل بسیار دیده شده است که در ادرار از تجربه
نمودن بید چوه یافته اند و یا بخور طلا و چنانکه گاه گاه از طلاء نمودن مرهم داغ دیدن بروستکم
دفع کرم شده است و یا بخور اضده واکده و امثال آن و از باب آنکه هوا زودتر سرایت
کند بجلد چون بشره مانع از نفوذ است لهذا طریقه اختراع و اختیار کرده اند و آن است که با عادت
زمان اول بشره را خارج سازند و بعد دوا را ذرور کنند از این راه نفوذ دوا نزد هوا قوت
بعضی در این نوع استعمال کنند جوهر زیباک و جوهر ارا قی و عصاره بزر البنج و مثل و امثال آنها
و اما ادویه در غشاء مخاطی استعمال شود یا در ملتحمه یا در انف یا در فضای دهان یا در مجرای استاخی
یا در حلقوم یا در مری و امعاء یا در معاء مستقیم یا در مجرای بول و در مثانه و در اناث در مهبل و رحم

و اما اول

و اما طریق بکار داشتن ادویه در مواضع مذکوره بدین نحو است که در چشم کحل است و در مینا مختلفه بکار برند و در انف
نفوخات و نشوقات کثیره استعمال نمایند و در فضای دهان استعمال دهن شویه و مضمضه کنند و بعضی از ادویه جات حکمیه
تب ادویه در مجرای بواسطه گوش است لوله از انف فرو برده و بواسطه لوله هوا در آنجا سیر زنند و بندرت در گوش
دوای موضعی استعمال کنند و در حلقوم یا از غرغرات و غیره نفوخ کنند و یا بخورات بواسطه کشیدن غلیان
مانند بخور چوه و بنگ که بحلق رسانند و یا استنشاق بعضی ادویه نمایند چون استنشاق اتر و کلرفرم جهت بیهوشی
ساختن و در مری و امعاء دوا را یا بواسطه نوشیدن یا بمعده استعمال کنند تا جوارب معده و امعاء رسیده و از آنجا
بواسطه عروق جذابه منجذب و با خون بجمیع بدن رسد و استعمال دوا در معاء مستقیم یا بواسطه حقن یا بواسطه شیاف
نمایند و عمل دوا در این موضع بسیار کند است بلکه مقدار او نیز باید اکثر باشد هر گاه مقصود جذب او از امعاء
یا بسیار با دفع فضولات معائیه باشد بلکه منظور منجذب شدن دوا از مستقیم باشد که در این صورت مقدار دوا
باید اکثر شود و نیز گاه گاه بخورات چون بخور تو تون و امثال آن جهة معاء مستقیم که مخنوق شده باشند احتقان
نمایند باید بواسطه مخنوق شده رحمت کشند و باید دانست که افراط در حقن و شیاف باعث استرخای معاء مستقیم
و بواسیر و نواصیر شود و اما در مجرای بول طریق استعمال دوا بواسطه حقن منجذبه از قابضات و امثال آنها است
و نیز گاهی لازم شود ریختن آب گرم یا بعضی ادویه در مثانه بجهة توسعه مثانه در عمل اخراج حصاة یا اصلاح ورم
مزمن آن که کیسه تر برده و فرو برده و از مجرای آن دوا آنکه لازم است در مثانه ریزند و اما در مهبل زنان احتقان
نمایند جهة امراض رحم و مهبل مانند احتقان با مذررات جهة تسکین وجع و احتقان با ماء حار جهة اسقاط جنین

احتقانات

و اما [illegible]

در طریق استعمال ادویه

و یا بعضی تنگی [illegible] بکار برند جهت مانع شدن امواج رحم و امثال آن و طریق استعمال ادویه در غشیه زنجیه بدین نحو است که گاهی در فضای
مفاصل جهت احداث جراحت جدید در اورام مزمنه آنها بواسطه نشتر طرین خارجی داخل کنند و این عمل یعنی رسانیدن طرف در فضای
زنجان اغلب در مرض فیلپائی بعضی بکار میرود و اما طریق استعمال حوا را اورده بدین نحو است که ورید را نشتر نموده ادویه را
در او کنند مانند آنکه در اشخاصی که از قلت خون مشرف بموت شوند از شخص دیگر خون سالم اخذ نموده در ورید او ریزند و همچنین
جراحان بزرگ در سویس بسیار قوی شش کنند و اخیرا باورده ریخته اند تا بدانواسطه تعارض شده کلسم دفع
شود و ظاهر است که ریختن حوا باورده علامات خطرناک دارد و این عمل بکار نزد [illegible] در صورتیکه نهایت ناچاری باشد

رکن خامس در طریق استعمال ادویه بنحویکه بدانکه ادویه را باید در باطن استعمال کنند مانند شربت
و حقنات و امثال آنها و یا در ظاهر چون ضماد و الکده و امثال آنها در بدن آنها را یا مایع استعمال کنند یا غیر مایع
اما مایع را اقسام است اول دم کردن و بدین نحو استعمال نمایند نباتات معطره را از قبیل نعناع و بابونه و امثال آن را
که از طبخ دادن عطر آنها تمام شود و کیفیت حرارتی در عطر آنها است دوم مطبوخ که ادویه را در آب طبخ دهند و مقصود
از این عمل آنست که بواسطه طبخ کامل کیفیت حرارت و بواسطه آب جذب شود و در این نوع استعمال کنند مازو و پوست
گنگنه و امثال آن را و بعضی ادویه را جهت افزودن قوت آنها در شراب طبخ دهند مانند [illegible] و جوز
و امثال آنها و گاهی در بعضی ادویه هر دو عمل را بکار برند بدین قسم که اول آنها را دم کنند و صاف کنند بعد ثفل آن
ثفل او را مجددا طبخ داده و صاف کنند و صاف شده را داخل مدیر نموده استعمال نمایند چنانکه بعضی اوقات عشبه
و چوب چینی را بکار برند سوم محلول که عصاره حوا یا ادویه یا ملحی را در آب یا گلاب یا شراب یا عرق شراب حل نمایند

مانند

در استعمال و اقسام ادویه

مانند نمک فرنگی محلول و امثال آنها جهت محلولات اغلب آب مقطر و صاف لازم است زیرا که بعضی ادویه را چون دارا شکنه
و امثال آن هرگاه در آب غیر مقطر حل نمایند کیفیت آن کم و فاسد شود چهارم شربت مصنوعی داوان بهتر که در بعضی ادویه جات را
با صمغ عربی یا زرده تخم مرغ صلایه نمایند و تدریج قطره قطره آب بدو بیفزایند تا شربت شود مانند شربت [illegible] و دهن اللوز
یا صمغ عربی تخم شیره حوا داو بدین نحو باشد که ادویه جات را که هم صاحب دهن و هم صاحب صمغ باشند چون تخم کدو و امثال آن
کوبیده و در آب شیره کشند ششم آمیخته داو بدین نحو باشد که ادویه جات غیر محلوله را نرم کوبیده در داخل آب نمایند
ممد قوت و شیرین خوب بهم زده بنوشند هفتم تقطیر داو بدین نحو باشد که ادویه را در عرق حل نموده استعمال کنند
و اگر چه تقطیر با مطبوخ حکماء آن باشد که حوا را بواسطه عرق و انبیق تقطیر کنند و لکن حال نیز ماهی اصطلاح شده که محلول در عرق را
نیز تقطیر نامند چون تقطیر [illegible] و امثال آن هشتم محلول در سرکه و شراب که او را سرکه موسوم یا تلخ او یا شراب
موسوم یا تلخ او را نامند مانند سرکه عنصل و شراب افسنتین و امثال آنها که عنصل محلول در عرق و افسنتین در شراب نهم [illegible]
و آنها بر قسم باشند که ادویه را نرم کوبیده و مخلوط [illegible] نموده با عسل سرشته دهم شربت داو آنها بعد نه ادویه را باشد
با شکر قوام آرند مانند شربت بنفشه و امثال آنها و اما ادویه غیر مایع را نیز اقسام است اول سفوف داو
بدین نحو باشد که ادویه را با شکر و صمغ سحق نموده [illegible] مانند استعمال ملین و امثال آن دوم حبوب داو امثال آنها
بدین قسم باشند که ادویه را کوبیده و چیزهای چسبنده چون رب السوس و صمغ عربی که موجب الحاق باشند ممزوج نموده حب
ساخته در وقت ضرورت بکار برند یا اینکه ادویه را بس [illegible] چون عطر نعناع و پودنه و امثال
خمیر نموده در صحات خشک استعمال نمایند مانند قرص نعناع و غیره از همین نوع قسم [illegible] آنکه ادویه را جهت [illegible] طعم آن

دهن

داخل نمایند قدری نمیجه و بالطافت باشند سیم قیروطی و او بدین نحو است که ادویه را با موم و روغن داخل نمایند و بر اعضا
بگذارند چهارم مرهمات آنها نیز بهمین نحو اند مگر آنکه قدری بیشتر حجم داشته که بعضی را با شیره روغن یا آب بکشند بر عضو
معمول ضماد کنند ششم آنکه داخل نمیشود و او نیز بهمین نهج باشد الا آنکه ادویه هارا در این نوع خشک گرم نمیکنند و کاه نباشد
و هم چنین است اطلیه که ادویه را سرد با آب یا مایع دیگر سایند و بر عضو طلا کنند هفتم شمعات و او
آن باشد که ادویه را با صموغ و موم ترکیب نمایند مانند شمع داخیون و امثال آن هشتم منقطات که ادویه
مریضه را با موم و روغن ترکیب نمیکند و جهته جذب مایه بر عضو گذارند چون شمع ذراریح و امثال آن و اما رکن
سادس در طریق اقسام ادویه و محل استعمال و خواص و قدر شربت هر یک از آنها فرداً فرداً بدانکه
رای حکما در اقسام آنها مختلف است چنانکه بعضی اسامی ادویه را بترتیب حروف تهجی در کتب ضبط کرده اند و خواص
و قدر شربت هر یک را در تحت او ذکر نموده اند مانند آنکه در تحفه حکیم مؤمن و امثال آن و برخی دیگر از حکما متعددین
چون از کار بسیار دیده اند که چندین ادویه را خاصیت شبیه است لهذا مناسب ادویه را تعلیم نموده و در
کتب خود بدین نحو که آنها را منقسم نموده اند بمخدرات و مسهلات از بلغم و سودا و مقیئات و مفتحات
و منضجات و ملطفات و مدرات و منقیات و قابضات و محللات و مقشیات بعضی [illegible]
و مقویات دماغ و قلب و کبد و معده و منبهات و مسکنات اوجاع و مسمنات و قاطعات [illegible]
و مانعات رعاف و اسهال الدم و معرقات و مجلیات و اوساخ قروح و اندمالات و مجففات
قروح و ادویه مطیبه و امثال آنچه حالا بین حکما مستعمل در اکثر کتب [illegible] مضبوط است آنست که ادویه را

بحسب خواص عامه منقسم نموده و ذکر کرده لهذا ما نیز اقسام ادویه را بحسب خواص عامه بیان نموده در نه باب
باب اول در مشرعات **باب ثانی** در مخدرات **باب ثالث** در ملینات و ملطفات
باب رابع در ادویه قلبانیه که با مفرحات معدنی ترکیب شده و با هم بوجه آیند و اکثر آنها مفرح خفقان شده **باب خامس**
در عام مفتحات **باب سادس** در مقویات **باب سابع** در منضجات و محللات **باب ثامن**
در مجففات **باب تاسع** در مسقطات چنین اما **باب اول** در مشرعات و او مشتمل است بر یک
بیان و نه فصل **اما بیان** در تعریف مشرع و خواص او بنحو کلی **فصل اول** در مقیئات **فصل ثانی**
در مسهلات **فصل سیم** در مخرجات بلغم **فصل چهارم** در مخرجات [illegible] **فصل پنجم** در [illegible]
فصل ششم در مدرات **فصل هفتم** در معرقات **فصل هشتم** در [illegible]
فصل نهم در مسهلات مخصوصه صفرا و سودا **اما بیان** در تعریف مشرع و خواص او باید دانست
که مقصود از مشرع ادویه جاتی باشند که اشیاء موذیه را از بدن [illegible] را از بدن دفع سازند اعم از آنکه از مجاری
یا مسامات جلد یا موضع دیگر بدن باشند و حکما این را استعمال کنند در صورتیکه شیئی خارج چون سموم
ببدن وارد شده باشند یا خلطی از اخلاط بدن فاسد شده باشد [illegible] مورث طبیعت باشد و طبیعت دفع آن نتواند
چون ماده طمث و بول که حبس شده باشند یا بلغم کثیر یا غشیه که از موضع [illegible] مجموع [illegible]
باز ماندن او در رحم باعث هلاکت حامله یا مورث ضرر کلی شود و نیز از خواص مشرعات است تقلیل کثرت
کیفیت و [illegible] نافع است در امتلاء و غلیان و هیجان دم و هم چنین از خواص آنهاست که چون رطوبات زیاده

اعضا را دفع سازند طبیعت قوی شود و جذب رطوبات فاسده از اعماق اعضا نماید و دفع خون حیض و از مجاری
طبیعی چون مثانه و امثال آن دفع سازد و نیز اغلب ادویه مسهله را کیفیت آنست که مواد را از اعماق اعضا با خلط
بیرون سازد اما **فصل اول** در مقیئات بدانکه ادویه مقیئه ادویه جاتی باشند که از شرب آن حرکت دودی
طبیعی معده بعکس شود بحرکتی که بجای آنکه مطلقا از معده به امعا منصب شوند از راه دهن دفع کردند و اما پس از شرب مطلقا قی
از ربع ساعت تا یک ساعت تهوع مختلف باختلاف مقی مشروب عارض شود چنانکه اول مس و روی را تهوع
بسیار اندک و قی از آن نماند زود عارض شود بخلاف انتیمون که تهوع او بسیار و گاهی مدتی طول کشد که بواسطه
او غشی عارض شود و سبب باشد که هیچ غشی عارض نگشته و گاهی آن اسهال بهم رسد و در حین تهوع نبض صغیر و غیر
منتظم گردد با بریدگی صورت و لب و برد اطراف و استرخا در اعضا و سیلان بزاق و درا [illegible] تنفس
عارض شده و مانع المعده اعم از غذای ماکول یا صفرا یا بلغم مجتمعه در معده از راه خارج شود باشد که بواسطه
منصدع شدن عروق صغیره در حین قی مادة قی با خطوط خون باشد و چون قی عارض شد نبض سریع و ممتلی گردد
و حرارت بدن بیفزاید و عرق عارض شود و پس از انقضای قی نبض لین شده و عرق کامل گردد و از آنجا که
ما بین معده و ریه بواسطه اشتراک در عصب سمپاتیک است لهذا ظاهر است که چون در مجاری ریه بلغم زیاد
یا غشای کاذبه یا سایر خارجی جمع شده باشند مانند آنکه در معده از استعمال مقی حرکتی در او بهم رسد که دفع
اشیاء موذیه کند و نیز چون چنانکه ذکر شد از استعمال مقی حرکتی در جمیع اعضا بهم رسد و جذب رطوبات و مواد
از آنها شود لهذا از نتایج اوست که ترشحات بدن بیفزاید یا تغییر بدهد آنها را و اورام را به تحلیل برد چنانکه استعمال

مقی در اورام و اما پس تنقیه را دفع و تحلیل ورم داشت و اما حکما استعمال مقی را نافع و جایز دانسته‌اند در چند موضع
اول از برای تنقیه معده و تخلیه اعم از آنکه امتلاء از مأکولات یا صفرا یا بلغم یا امثال آن باشد **دوم**
جهت رفع سموم در وقتیکه سم از معده نگذشته باشد اعم از آنکه سم معدنی یا حیوانی یا نباتی باشد **سیم** در حمیات
نوبتی خصوص نوبه که ساعتی قبل از بروز نوبه مقی استعمال کنند تا در وقت نوبه تهوع عارض شده و اضطراب در اعضا
بهم رسیده مانع از بروز نوبه شود و همچنین در حمای صفراوی و حمای حمره و حمی وبائی که سبب آن خورده‌ها باشد و در حمیات بلغمی
که مقی بعضی اوقات مانع از بروز نوبه شود **چهارم** جهت تنقیه مجاری ریه از بلغم یا غشای کاذب که در او جمع شده باشند و این
سبب است که مقی را نافع مخصوص است در خناق جهت دفع غشای کاذب متولد در حلقوم و در [illegible] سرفه [illegible]
ریه و ذات الریه در حالتیکه مریض را قوه تنحیه و دفع نمودن بلغم مجتمعه در ریه نباشد و بیم مخنوق شدن او باشد **پنجم** جهت
تحلیل و تحلیل اورام و بدین سبب او را استعمال کنند جهت تحلیل ورم بیضه و تحلیل اورام غدد و تحلیل [illegible] که در مفاصل
و اما حکما استعمال مقی را جایز ندانسته‌اند در چند موضع که در صورتیکه [illegible] باشند **اول** در حوامل و [illegible]
زیرا که دیده شده در حین سقط شدن یا حبس [illegible] عارض شده **دویم** در [illegible] مبتلا به امراض قلب و دماغ و [illegible]
فتق و امراض [illegible] زیرا که سبب باشد که بواسطه حرکت عنیف که از قی باشد [illegible] عارض شود یا فجاه و همچنین در [illegible]
که بیم منصدع شدن قطعات ریه و [illegible] **سیم** در ضعفا و پیران و صاحبان جروح [illegible] و مقعده
و اشخاصیکه [illegible] شوند [illegible] طریق استعمال ادویه کلیه مقیئه آنست که [illegible]
بر دو قسمت نموده قسمت اول بنوشند [illegible] ربع ساعت [illegible] قسمت دیگر را بنوشند و [illegible]

شدن تنقیه معده رقیق مخ آب گرم نوشند یا اما تراد خفه کنند و چون فی علاج کار بقدر مطلوب نشود کیفیه

از برای سده او و اوقیه فی جای حیض نمایند هر ماه سه نخف قطعه خ ببعند و چون باز سده نشده سه دانه زنو

برقم معده بیند از زند چند قطره آب جوشی بر روی او بریزند یا ساخته شود اما **پیان ثانی** در خواص و مقادیر شربت

و طریق استعمال ادویه جات منقیه فرداً فرداً باید دانست که ادویه منقیه بسیارند و لحال آنچه در بیان علمای افرنگیه متداول

و معروف است شهرت دارد است که چهار از آن اقوی و اکثر الاستعمال و سه دیگر اضعف و اقل الاستعمال‌اند اما آن چهار

که بیشتر متداول‌اند افتیمون و ایلیا و سولفات زنک و سولفات کبیر است و اما آن سه دیگر روان

و بیخ بنفشه و شربت عنصر است **اما افتیمون** دوا دویه ایست معتدل مرکب است از جزو نباتی

افتیمون دو دیگر زنک طرطر و طریق صنعت او آنست که بگیرند ینه افتیمون ملکس و زنک طرطر صاف ملد چهار درم

در هشت درم آب برای او ریخته در ظرف چینی تا ساعتی بگذارند پس از آن ربع ساعت او را طبخ داده

و بیخ سا و آب مقطر برا و اضافه کنند و بعد از آن نیز او را تصفیه نمایند و بعد از صاف شدن در حرارت

آب را تصعید کنند تا ملح موجود در ته ظرف راسب شود کیفیت طبع او آنست که تا ایست بوزن و قدرِ اجزای

گرم کرده و سفید شود با ملحی الجمله ملاوت کمل در آب و از امتزاج با جوهر فاسفات جیلا جوهر مازو

در آن تجربه شود **و اما خواص** طبعی او آنست که از احراریه سیه است و نیم درم او مسهل است مسهلک

چون یک شربت او را در یکنوبت میل نمایند مقیل تو باقوه مسهلیت و برق ادم و مثل صلابت است و چون

یکشربت او را چند قسمت نمایند در یکروز بدفعات نوشند مخرج بلغم و معرق نیکو است و اما طرف استعمال نمایند

اول وا استعداد معده در صورتیکه اسهال نیز مطلوب باشد دوم جهه رفع نوبه بلغمی چون با کته ترکیب نمایند سیم

جهه دفع و اخراج بلغم کثیر یا غشیه لزجه که در حیق در بین مجتمع شده باشند چهارم جهه کزاز و ترقیق دم و تحلیل صلابات و نفخ اورام

بلغمی اورام جنب و ریه و مفاصل و بعضی غدد چون بیضه و مری دا ثالث آن احتقان با او جهه اعماء و سکته و اخذه

و غش **اما مقدار شربت او** از برای شربت از نخود تا پنج گندم است و از برای تحلیل و نفخ بمقدار هشت نخود

و از برای عرق آوردن بمقدار هفت نخود گندم است اما طریق استعمال او بدین نحو است که از برای قی و اسهال یک نخود

او را داخل فنجانه آب نیم گرم حل نموده نصف او را بنوشند و تا ربع ساعت تامل نمایند هرگاه قی عارض شد فبها والا

نصف دیگر را میل نمایند و از برای اخراج بلغم و نفخ کاهی و تحلیل اورام بدین نحو استعمال کنند که یک نخود تمام او را

در قدحی مطبوخ بنفشه و خطمی حل نموده و بعد در شش و چهار ساعت هر ساعتی یک فنجان قهوه خوری از آن بنوشند تا تمام

شود و هرگاه با امراض مذکوره استعداد اسهال باشد است قطرات قیطران نیز اضافه کنند و اما از برای عرق نیم گندم از یک گندم

او را داخل سه سیر آب گرم کرده با در تجربه با کل مقدار حل نموده و بشوربه ذرات بیشتر در یک شبانه روز میل نمایند و اما

از برای نوبه با مقداری که از برای قی لازم است ساعتی قبل از روز نوبه میل نمایند و یا با کته مخلوط نمایند بشورید ذکر

خواهد شد استعمال نمایند اما ترکیب و نسخه جات افتیمون **نسخه** جهه دفع نوبه بگیرند جوهر کته سه نخود افتیمون

شش گندم مخلوط نموده شش قسمت نمایند هر ساعتی قسمتی از او را میل نمایند **نسخه** دیگر که جهه اطفال در بعضی اوقات

خاصه موجود و مشهور است شراب افتیمون بگیرند شراب افتیمون دو درم و شربت چهار درم شراب حل نموده در وقت

ضرورت نیم مثقال از او را در اطفال بکار برند **نسخه دیگر** جهه احتقان و اعماء و سکته و اخذه و غشی بگیرند افتیمون

در اپکاکوانها

بیخ سیاه چون قهوه چهار باشد کندم و با او حقنه نمایند **واما اپکاکوانها** و آن نباتی است از جنس [illegible]
که از سمت برازیل ینگی دنیا می آورند و او بیخی است تلخ بقطر قلم بند بند بیخ پیچیده چون دانهای تسبیح یکدیگر متصل
و در جوف او چون رشته تسبیح موئی است سفید که آن بندها بر او استوار شده اند و در فرنگستان جوهر او را
اخذ کنند موسوم باسم [illegible] که [illegible] از خود او است و لیکن او را کمتر استعمال کنند **واما خواص**
طبی او آنست که مقدار یک شربت او مقی است و در مقدار منقسم مخرج بلغم است واما محل او برای استعمال
نمایند **اول** جهة قی در مورتیکه اسهال مطلوب نباشد بلکه مضر بود نمایند در سرفه [illegible] **دوم** جهة اخراج بلغم
بخصوص چون با افیون ترکیب نمایند **سیم** جهة تسکین هضم و تشنج معده که از آن دیده می شود و در اسهال مزمن
و در اسهال در **چهارم** جهة سد سیلان دم از رحم بعد از وضع حمل **واما قدر شربت** او جهة قی است
... ده نخود است و در مقدار منقسم چون سفوف استعمال کنند از یک الی دو قیراط و چون لعاب [illegible]
دارند از شش تا ده گندم **واما طریق** استعمال او بدین نحو است که چون از برای قی استعمال نمایند
یک شربت او را سفوف کنند و سبزی او قدری آب گرم نوشند یا آنکه او را در آب نیم گرم [illegible]
ایضاً همین نمایند و چون در مقدار منقسم بخواهند بکار برند یک عشر مقدار شربت او را با یک مثقال
قند مخلوط نمایند و آن را از ده قسمت ساخته هر ساعتی قسمتی تناول نمایند و یا آنکه ربع مقدار شربت او را در
سیر آب دم نموده سیر اضاف نموده شربتی ساخته و [illegible] درد دفعه در کرور بعد وارد [illegible] قسمتی میل کنند
اما ترکیبات و نسخه جات **نسخه** جهة اخراج و اندفاع بلغم از ریه بگیرند اپکا [illegible] نخود [illegible]

در سولفات دوزنک

دم نموده صاف نمایند پس از آن مثل نمک نوشادر چهار نخود رب السوس دو مثقال اضافه نموده در دوازده حب بسازند یکی [illegible]
صرف نمایند **نسخه** جهة سرفه اطفال بگیرند اپکا چهار گندم در یک سیر آب دم نموده صاف کنند عصاره [illegible] گندم
منع [illegible] نیم مثقال رب السوس یک مثقال اضافه نموده در روز بر دفعات میل کنند **نسخه** جهة منع صعوبات معده بگیرند
اپکا دو نخود ریوند چینی نیم درم با لعاب [illegible] بعداً به پیش یک حب نموده [illegible] از آن سه حب او را میل کنند **نسخه**
جهة حبس [illegible] بگیرند اپکا دو گندم دار چینی نیم مثقال دم نموده صاف کنند هر ربع ساعت قاشقی میل کنند **نسخه**
دیگر جهة تشنج معده بگیرند اپکا دو گندم جند بید ستر ده گندم با رب السوس بقدر کفایت حب نموده از این [illegible]
حب میل نمایند **اما سولفات دوزنک** مرکب است که از روی محلول در جوهر گوگرد [illegible]
و طریق صنعت او آنست که قدری براده روی در ظرف ریخته و کمی جوهر گوگرد بر او اضافه کنند که از غلیان [illegible]
پس از آن صاف نموده بر روی آتش ملایم گذارند تا آب تصعید شده نمک او در زیر ته ظرف راسب گردد و او مجسم است
شفاف محلول در آب چون در هوا ماند سفید و شبیه بغبار گردد **واما خواص** طبی او مقی است بنوعی که زود
بهر رسد و برودتی عارض گردد و بدین جهت مخصوص است در سموم نباتی قبل از آنکه اثر سم به بدن رسیده باشد زیرا
که برودتی عارض گردد بردن اسهال و نیز مجرای [illegible] است در خناق و بمقدار منقسم جهة رفع تشنج و اما
حکما شربت او را کمتر استعمال کنند مگر جهة دفع سموم و خناق و در خارج اثر او را در بعضی امراض
مانند حرقة البول بکار برند حرقة البول [illegible] و زن به چشم و کسانی که بسیار درد در چشم داشته باشند و جهة حبس
و سیلان رعاف که در بواسیر و نف باشد بسیار استعمال نمایند و نهایت نیکو است **واما قدر شربت او**

از شش ماشه تا یک مثقال که چهار گندم است در مقدار شربت تا چهار گندم در هر روز **اما طریق استعمال** او و از برای شرب جهت

کسی که شربت را در یک فنجان آب نیم گرم حل نمایند و نیم او را بنوشند تا ربع ساعت هرگاه قی عارض نشد و الا نیمی

دیگر را نیز بنمایند و در مقدار منفعت او از برای خناق بهترین طور است که دو مثقال گل بنفشه را در سه سیر آب دو ثلث

که بعد از آن چهار گندم از سولفات مذکور در آن حل نموده در هر روز سه شربت تا شش بنمایند **اما ترکیبات**

و نسخه جات او **نسخه** جهت زخم چشم بگیرند گلاب یا آب مقطر یک سیر سولفات مذکور شش گندم حل کنند

صمغ عربی یا لعاب بدانه دو درم تقطیر افیون چهار دانه قطره مخلوط نموده صبح و عصر به چشم بچکانند **نسخه**

جهت حرقة البول تا آن بگیرند بادرنجبویه سیر در ده سیر آب طبخ داده پس از صاف نمودن سولفات مذکور نیم درم

اضافه نموده روزی سه نوبت هر نوبت یک فنجان از او در محل احتقان نمایند یا پنبه را بدوا آلوده و در زخم کنند

و همین طور در حقنه نموده در حرقة البول مردان **اما سولفات دو کوئیور** که املاح کبود گویند

مرکبیست متعدد از ترکیب از مس و جوهر گوگرد و طریق صنعت او آن است که براده مس را در جوهر گوگرد حل نمایند و بعد

از آن در آتش ملایم رطوبات او را تصعید کنند تا آنکه کبود رنگ در ته ظرف منعقد شود و او ملحی است کبود خوش

رنگ محلول در آب باطعم مغص که اکثر بالطبع در معادن یافت نمود مصنوعی او را اکثر درست می کنند **اما خواص**

طبی او سمی است مهلک و مقی قوی و در خناق بهترین کارها و نافع است در صرع و تشنج و **اما حکما** شرو بادرا

کمتر استعمال کنند مگر در امراض مذکوره و از خارج بسیار استعمال نمایند جهت سلاق و جرب و زخم چشم و سالک

و اصلاح قروحات چشم و دارای او توتیای زنده و در جراحات کهنه و مقدار شربت او جهت از یک گندم تا دو گندم است

و در مقدار

و در مقدار منفعت از برای خناق دو گندم است در یک روز **و اما طریق استعمال** او جهت شربت که دوا را فقط

از نیم باشد و جهت خناق از دو تا چهار گندم در سه سیر مطبوخ بنفشه حل نموده در یک روز مداومت نمایند و جهت صرع از دو گندم

او را در آب حل نموده و چند روز مداومت نمایند و از برای سلاق و جرب و زخم چشم قطعه از او را برداشته و بر دانهای سلاق

بمالند و همین قسم نمایند جهت سالک و از انواع مرهم زنگار **و اما اسارون** که بفارسی ناشلین خوش

در لیس تمیکه در ایالت رطوبت شد بفارسی اصفر اللون و رفع الاضلاع و بند بند با برگ قیه شقال خواص

او شبیه است به ایلقا و استعمال نمایند هر روز که ایلقا موجود نباشد و مقدار شربت او از دو گندم تا نیم درم

اما بیخ بنفشه بنفشه نباتیست که در اکثر و خانات بهم رسد و معروف است و گلهای بنفش خوش بو دارد

و اما خواص او مقرّیست بسیار ضعیف و نبت است استعمال گل او مخرج بلغم و مصلح سینه است

دهند **اما قدر شربت** از بیخ او دو گندم تا نیم درم و از گل او تا سه مثقال استعمال نمایند و از

او تا دوازده مثقال صنعت شربت بنفشه بگیرند گل بنفشه ده سیر یک قدح آب بریزند

پس از آن بقدر ساعت او را دم نموده و صاف کرده شکر تا قوام بیاید پس از

ریخته در وقت ضرورت بکار برند و این شربت را با اغلب مفرحات همه استعمال نمایند **اما شربت**

عنصل تفصیل آن در بیان عنصل خواهد شد **فصل ثانی** در مسهلات مشتمل بر دو بیان

بیان اول در تعریف و خواص مسهل گفته **بیان ثانی** در تفصیل ادویه مسهله فرداً فرداً اما بیان اول در تعریف

و خواص مسهل بدانکه اطبا ادویه مسهله را مستعمل کرده اند که از شرب آن طبع واقع شود

و بعضی

و التهاب صفرا با سعال بیشتر که با اخلاط و مواد مجتمعه در معده و امعا باشد نافع است اما خواص او به دستور
کلیه آنست که دفع استسقای معده و امعا کنند و جذب مطلقاً از اقاصی اعضا به قعر نمایند و بعضی از آنها ترقیق و تلطیف خون کنند
و برخی تفتیح و تسهیل نیز نمایند و اما محل استعمال او به پنج مسئله **اول** از برای استسقا امعا و سینه که سبب او
استسقای امعا باشد یا از برای تسکین ریاح **دویم** در حمیات و غثیان و غلظت خون **سیم** در امراض دماغ و اعضا
علیه که خصوص در امراض عین و امثال آن **چهارم** جهت جذب رطوبات زایده فضله از اعضا چون در استسقا و امثال آن
پنجم در جراحات که باعث زود التیام یا رفتن آنها است و اما محلی که استعمال مسهلات قویه را جایز ندانسته اند
که ترقیق آنها را در صورتیکه ناچار باشند **اول** در سموین که بعث مضر و مهلک است **دویم** در ضعف
و حوامل زیرا که سبب باشد سقط جنین و اما پنجم تا در اجزای مسهله فرد افرد بدانکه مسهلات او زیرو قسمی اند قسمی
ورقی چون شیر خشت و شیر دیگر برده و مصفی دوم حبوب املاح قسم اجزا حاره و غیره چون حنظل و امثال آن **اما ملینات**
از آنجمله اند شیر خشت و ترنجبین و من و فلوس و تمر هندی و آلو بخارا و امثال آنها **اما شیر خشت** ترشح
نباتیست مشهور که از شیر تر در غب الکنه بهم رسد با طعم حلو و لون سفید مایل بکدورت که شبیه برف و بر درخت
واو را اثر مزیست با سایر مسهلات نیز استعمال نمایند و بسا رهین نا مخفف در اطفال محرور ملائم
و اما قدر شربت او از شش تا دوازده مثقال است **اما ترنجبین و من** از جنس شیر خشت اند و طریق
استعمال و قدر شربت او نیز چنان است که در شیر خشت ذکر یافت **اما تمر هندی** و او ثمر درخت شبیه
بدرخت ابریشم با طعم حامض که در بلدان حاره خصوص در شمال هندوستان و امثال آن یافت شود با قوای ملینه و مبرده

و حط

و حکما او را استعمال کنند با برگچان جهت تسکین حرارت و نفع و تفتیح سده کبد و از برای تبرید و ترقیق دم اما قدر شربت او
از ده الی شانزده درم است و اما طریق استعمال او بدین نحو است که از برای تفتیح سده کبد و تفتیح شش مثقال او را
با ده سیر شیر بز تازه طبخ دهند تا شیر بریده شود و همه روزه با نبات و شیر خشت معادل مصرف نمایند و از برای تبرید و تصفیه دم
او را طبخ داده و صبحها ناشتا میل نمایند **و اما فلوس** ثمر درختی طویل شبیه بثمر اخری بزرگ از درخت نابند در خت
ابریشم بعلی و خواص او شبیه بخواص تمر است و این دوا دواییست معتمد است و سیاه برقی و ثقیل است و در اطفال
بنایت نیکو است قدر شربت او شش تا ده درم و در اطفال سه تا چهار درم است اما طریق استعمال او آنست که او را با گل
سرخ و ترنجبین و شیر خشت میدهند **اما روغن کرچک** و او دهنی است متخذ از ثمر نباتی مشهور که ضد از جنس
فرفیون که میوه او بزرگ با قلف با سمیت قویست بنحویکه ده دانه او مهلک است از جهة شدت اسهال و زور
و پیچ و چون او را مقشر نمایند سمیت او تمام شود زیرا که سمیت در قشر اوست و نیز کم قوت و رنج شود بطبخ و الا
بنحویکه در چین و ملبوان بجای روغن در اغذیه او را بکار برند و طریق صنعت او آنست که اول قشر او را گرفته و بعد از
روز او را تبر طبخ دهند و روغن او را اخذ نمایند استعمال کنند و قوی ترین او آنست که با شکنجه و بدون حرارت او را
بکشند بقسم زند تا روغنش خارج شود و اما خواص او آنست که مسهل است نیکو و در اکثر امراض و تسکین ممکن داد
و اصلاح امعا نماید و محل او و ادر چند مواضع استعمال نمایند **اول** در امراض امعا خصوص در قولنج و اطفال
دوم در امراض شانه وقتی در صورتیکه محتاج باشند بمسهل **سیم** در امراض صفاقی که پس از وضع حمل شود و در بواسیر
و امراض مقعده **چهارم** جهة کرم و امراض کبد **اما قدر شربت** او از ده تا شانزده درم است و طریق استعمال او آنست

که با

که شب را کمتر میل نمایند بقسمیکه در پیاله کمی ذرخواهد شد و صبح را روغن گرم گرم چکه استعمال کنند و از برای شیر را [illegible]
بسیار از شربت او قدری قهوه در دهن بگیرند **اما مسهلات مبرده** ادویه ای باشند که از ترکیب [illegible] املاح
با جوهر گوگرد یا نمک طرطیر حاصل شود یا طعم تلخ و عفص و از خواص آنها است جذب رطوبات و در [illegible]
آنها بسیار از مغاص خلط باشد و در رحم و معا مستقیم هیچ قسم تأثیری نبخشند و بکلفتی تولید شیر را کم می کنند و تقیح
و نضج مواد صفرا کنند و حکما آنها را استعمال کنند در حمیات و در موضعیکه غلیان دم بسیار باشد یا سیلان [illegible]
باشد زیرا که باعث افزودن آنها می شود و هم [illegible] مسهل [illegible] در حو[illegible] و نیز [illegible] آنها که نمک فرنگی
گویند چرا اینها است و در نوبه که سبب او عفونت مرد اینها باشند و اکثر آنها را در استعمال با سنا و ترکیبات دیگر
ترکیب کنند و اما اقسام املاح مذکوره از این قرار است نمک طرطیر خالص نمک طرطیر با قلیاب نمک طرطیر
با ناطرون شامی نمک قلیاب با جوهر گوگرد نمک ناطرون با جوهر گوگرد نمک طباشیر با جوهر گوگرد
اما طرطیر خالص محرر است که در ظرف آبغوره یا شراب بهم رسد با طعم ترش و مرکب است از دو جزء جوهر [illegible]
و یک جزء قلیاب و او را بطور مسهل کمتر استعمال کنند بلکه اکثر جهة تبرید و نضج مواد تبدیل و در صاحبان [illegible]
و میل دم به دماغ بکار برند و اکثر بجای اسهال او را بکار آورند و اما قدر شربت او جهة اسهال [illegible] است درم
و جهة تبرید و ادرار آوردن [illegible] درم **و اما طریق استعمال او** بدین نحو است که جهة تبرید و تصفیه دم [illegible] مثقال
[illegible] را در یک چارک آب ملیح داده و [illegible] شدن [illegible] مثقال نمک طرطیر و قدری شربت [illegible] فرموده
در یک روز با آب میل نمایند و جهة نضج و تقیح سده کبد [illegible] مثقال او را با شیر تازه و صاف کنیم در یک روز بنوشند

وبهمین

وبهمین نهج تا یکماه مداومت نمایند **اما نمک طرطیر قلیاب** محرر است سریع الحل در آب و [illegible] مرکب
از قلیاب و طرطیر با جزای [illegible] و صفت او آنست که [illegible] طرطیر را در یک من آب حل کنیم و [illegible] قلیاب را
و پس از آن این دو محلول را بر روی یکدیگر ریزند بقسمیکه [illegible] قلیاب [illegible] در غلیان و جوشش بهم رسانند
تا از این دو محلول منعقد شود که مسهل مذکور است و خواص او مانند خواص املاح مذکوره است که ذکر یافت و قدر
شربت او از شش تا هشت درم است **اما نمک طرطیر با ناطرون** نمکی است مرکب از جزو طرطیر
و ناطرون و یک جزو قلیاب و صنعت و خواص او نیز مانند املاح مذکوره است و از همین جنس است دوای
جوشی معروف که ذکر خواهد شد و قدر شربت این ملح از شش تا هشت مثقال است **اما نمک قلیاب**
نمکی است مرکب از جوهر گوگرد و قلیاب و طریق صنعت او آنست که بگیرند جوهر گوگرد هر قدر که خواهند و بقدر او قلیاب
اضافه نمایند که هرگاه [illegible] بر او بزنند تغییر در لون او بهم رسد از این ترکیب ملح مذکور بوجود آید و او است شبیه
نمک فرنگی که معروف است او را جهة [illegible] استعمال نمایند **اما نمک ناطرون با جوهر گوگرد** نمکی است
مرکب از ناطرون و جوهر گوگرد و او نمک فرنگی مشهور و مستعمل تر از سایر املاح مذکوره مسهله است و این ملح اکثر
در چشمه ها با [illegible] و بسیار نیکو است در [illegible] سده کبد و قدر شربت او [illegible] و طریق استعمال او
آنست که جهة اسهال با سنا یا تمر هندی ترکیب نمایند و جهة نوبه [illegible] مثقال او را در قلیل آب حل کنیم و [illegible]
قبل از نوبه میل نمایند رافع نوبه است و جهة سده کبد [illegible] مثقال او را در آب حل کنیم مداومت نمایند و بکار است
جهة نضج و تقیح سده کبدی و قدر شربت و طریق استعمال آن نیز مانند ملح طرطیر و ناطرون **اما نمک طباشیر با جوهر گوگرد**

[illegible]

مسهلات حاره

این نیز در ضعف و خصوصاً که باشند مع مذکور است بجز آنکه کاری صبر بالطبع بیشتر ترکیب یافته و این یک در بسته که الان تر
اضعف از سایر جایی است و اکثر ثالث فرنگیه که در ایران استعمال کنند از این نوع مرکب است و اما مسهلات
مستعمله باشند قوی و سخن که از شرب ایشان حرکت و غثیان دم در بدن زیاد شده و نبض سریع گشته تب خون بود.
سفا اکثر شده و نیز از خواص ایشان است جذب رطوبات و ادرار طمث و بواسیر و بعضی از ایشان تقویت معده و کبد نماید و این نوع
مسهلات را حکما معمول دارند در چند موضع **اول** در منع سکنه قبض طبع کبیری در بدن باشد **ثانی**
جهت اسقاط دیدان **ثالث** در استسقا بجهت جذب رطوبات **رابع** در امراض دماغی که بخواهند ماده را رو به تحت
کنند که خصوصاً در صرع و جنون و این نوع مسهلات از قبیل ریوند چینی و صبر زرد و سقمونیا و حنظل و ...
و امثال آنها می‌باشند **اما ریوند چینی** بیخ نباتی از جنس ریباس که از سمت چین می آورند و بهترین
او تلخ طعم و طلایی لون و باطن او منقط به نقطهای احمر باشد و نیکوتر از این ریوند مسکوی است که بواسطه تاز
از چین به روس آورده شده **و اما خواص او** آنکه مسهل است بطی الاجابه و از بعد تقویت معده و
کبد است و در استعمال کنند **اول** در ناقهین چون محتاج به استعمال مسهل باشند **دوم**
در سوء هضمی که سبب او ضعف معده و کبد باشد **سیم** در صحاف زیر و جراحات اما قدر شرب خوب ...
از نیم ... است نخود است و چون خواهند مداومت کنند روزی نخود اما طریق استعمال او آنکه ... بطور نقوع
یا دم کرده و بعد صاف نموده بنوشند و یا آنکه قدری از او را در دهان گرفته مص نموده آب او را فرو برده و ثفل او را
خارج کنند و مداومت این قسم اخیر بسیار نیکو است در صاحبان سوء هضم اما ترکیبات و نسخه جات او

نسخه

در ریوند چینی و جلب

نسخه حب ریوند جهت سوء هضم و تقویت معده بگیرند ریوند هشت درم صبر زرد شش درم مصطکی چهار درم صابون ... یکدرم جوهر
نعناع نیم مثقال حبها سازند بقدر نخودی روزی چهار حب بخورند اما ترکیب ... دیگر که اکثر اطبا در اصفهان
ساخته و موجود دارند ترکیب تقطیر ریوند بگیرند ریوند چینی ... درم ... چهار درم در ده سیر عرق ... ریخته چهارده
روز رها داده و بعد فشرده صاف کرده محفوظ دارند و در وقت ضرورت بجهت تقویت معده ... درم و از
برای اسهال تا ... ده درم بکار برند ترکیب دیگر بگیرند ریوند چینی پنج درم ... سوس شش درم زعفران سه درم
در ده سیر عرق ریخته بعد از چهارده روز رها داده و صاف کرده بقدر ... درم ... درم در امراض کبد و رحم
استعمال کنند صفت تقطیر ریوند با صبر بگیرند ریوند چینی دوازده درم صبر زرد شش درم ... در ده سیر عرق
ریخته پس از چهارده روز صاف کرده بجهت تقویت معده و کبد ... درم استعمال نمایند و از شش ... هشت درم
مسهل نیکو است تقطیر ریوند با حنظل بگیرند ریوند چینی دوازده درم حنظل ... چهارده درم عرق ده سیر
... و در سوء هضم ... استعمال او ... بعد از غذا ... نمایند ترکیب شراب ریوند بگیرند ریوند چینی ... درم
سلیخه ... درم ... قند سفید ... درم شراب ... ریخته بعد از ... صاف نموده از چهار ...
در تقویت معده بکار برند ترکیب ریوند با دارچینی بگیرند ریوند سه درم آب پنج سیر ... درم عرق ...
ریخته و حفظ نموده در وقت ضرورت از ... درم استعمال کنند **اما جلب** بیخ نباتیست
از جنس نیلوفر و ... از سمت ینگی دنیا می آورند با طعم تلخ ظاهر او ... باطن ... اللون ...
است که مسهل قوی ... می‌باشد ... استعمال کنند اول جهت ...

ادم

در سنا و صبر

دوم جهت تنقیه دماغ سیم در امراض دماغی در امراض الصبیان و استسقای دماغ و قوت صمغ او چهار برابر خربق باشد اما
قدر شربت او از چهار ماشه تا هشت نخود است و طریق استعمال او چنین گویند که در امراض دماغ و عین پنج نخود
او را با سه گندم کلان ترکیب نموده در یک خوراک صرف نمایند یا چهار نخود او را با هشت نخود اطریفل مخلوط نموده بکار برند و حکمای
انگریز جبرا با اطریفل بدین قسم استعمال کنند که حب بست و چهار درم اطریفل چهل و هشت درم ریگینی دو درم [illegible]
نموده در ظرف تنها نگاه داشته در وقت ضرورت از نیم درم تا یک درم مریض را بدهند و اما سنا بری
در هندی است از جنس نخود که در بلاد ها یافت شود و بهترین آن مکی است و کم او شبیه است به برگ [illegible]
استعمال کنند جهت استفراغ اخلاط و سوداء مزمن و اکثر ترکیب با هلیله و سایر دیگر چون ترنجبین و گل سرخ
که استعمال کنند و مفرد تا قلیل الاستعمال است و قدر شربت او چهار مثقال است اما طریق استعمال او
چنین گویند که سه مثقال او را پاک نموده دم نمایند و هفت مثقال گل سرخ و ترنجبین هر دو نصف که بنوشند بجهة عارض
نشدن روز و پیچ قدری دارچینی و [illegible] بر او اضافه نمایند اما ترکیب او نسخه ترکیب سنا با اطریفل [illegible] تا
شش درم اطریفل ده درم دارچینی و هشت درم آب ریخته دم نمایند و هشت درم ترنجبین حل نموده [illegible]
دیگر روز استعمال نمایند مسهل است نیکو و در اطفال انفع نسخه ترکیب سنا با عسل بگیرند آب آلو بخارا [illegible]
رب انار [illegible] سنا [illegible] بقدر کفایت با عسل سرشته روزی دو از صبح برقی است اما صبر
عصاره نباتی است از جنس سوسن و برگ او بسیار ضخیم و ضخیم است با طعمی بسیار تلخ و بوی [illegible]
و سواحل دریا بهم رسد و بهترین او صبر سقوطری است و از خواص او است اسهال و ادرار طمث و دم بواسیر و از جمله

او

در صبر زرد

ادویه است که هرگاه ده سال مداومت نموده شود عادت گشته و تغییری در اثر او بهم نرسد و احتیاج بافزودن وزن آن
نباشد مستعمل و مفید است صاحبان پوست مزمن و بواسیر و بلغمی و سوء الهضم و تنقیح [illegible] سنا یکی [illegible]
داشته باشند [illegible] مدر است مر طمث را و مضر است در صاحبان تخمه بواسیر و حاملی و در ورم والتهاب امعا
اما قدر شربت او بجهة ادرار طمث از یک گندم تا ده گندم است که با مدر طمث دیگر ترکیب نموده استعمال نمایند
و چون خواهند در ادرار طمث بسیار زود [illegible] با آهن ترکیب دار برای اسهال شش گندم اما نسخه جات
و ترکیبات او نسخه بجهة [illegible] که با نفخ امعا باشد بگیرند صبر زرد هشت درم عصاره حنظل چهار درم
روغن ایرسا چهل قطره با قدری صمغ عربی حب سازند بقدر نخود و قدر شربت از یک دانه تا سه دانه است نسخه جهة
ادرار طمث بگیرند صبر زرد [illegible] زعفران یک درم [illegible] تا دوازده حب در سه [illegible] قسمت نموده [illegible]
نسخه دیگر بگیرند صبر [illegible] القوره یک درم و نیم زاج سیاه سه درم زعفران [illegible] گندم [illegible]
حب سازند بقدر نخود قبل از خواب پنج دانه او را استعمال نمایند مدر طمث است ایضا نسخه دیگر صبر زرد
شانزده درم زعفران [illegible] هشت درم با گلقند حب سازند هر یک بوزن پنج گندم در شبانه روز [illegible] پنج
حب میل کنند و بجهة تقویت برا ادرار طمث [illegible] ایضا نسخه دیگر صبر زرد دو جزء
زاج سیاه سه جزء و جو شش جزء گلقند هشت جزء مخلوط نموده حب سازند بوزن پنج گندم در روز [illegible]
از آن حب میل نمایند ایضا نسخه دیگر صبر زرد القوره صابون حب اجزا مساوی [illegible]
سازند نیز بوزن پنج گندم از [illegible] چهار میل نمایند ایضا نسخه دیگر صبر زرد [illegible] ده نخود عصاره حنظل پنج نخود

براده

سقمونیا ترید حنظل

[illegible]

نسخه … اما سقمونیا … اما طریق … نسخه … اما ترید … اما حنظل … اما المحل …

[illegible]

قثاء الحمار عصارهٔ ریوند

[illegible]

صنعت قرص … نسخه … نسخه … نسخه … قثاء الحمار … عصارهٔ ریوند

[illegible]

فرفیون

که بعد از شق او رطوبتی خارج شود و در رطوبت شباهت دارد به عصارهٔ ریوند باشد و حالا که با ریوند هیچ شباهتی ندارد و دست

قوی‌تر او را ابتدا که قدر شربت و خوراک تا نیم درهم بعد از آن بخورانند اسهال الدم کرده و هلاک شده پس از آن از بحر به سیار

خواص و قدر شربت او را یافته که چون بقدار اندک در آن استعمال کنند در استسقاء و حب القرع و دیدان

نزف عارض و سلاکه مفید و در حمیات و ادمون ... و التهاب معده و امعاء و کلیه مضر و ... و از او ...

... الدم و اسهال الدم و هلاک شده اما قدر شربت از ده تا پانزده گندم است و بطور حب تر الاستعمال

... با ادویه جات دیگر از قبیل ... و ... مرکب نیز ... اول است اما نسخه جات او نسخه جهة

... عصارهٔ ریوند یکدرم صبر زرد یکدرم و نیم زنجبیل نیم درم ... درم ... حب ساز ند

بوزن نخود ... از ... صبح او را میل نمایند نسخه جهة ... القرع عصارهٔ ریوند ... مکی ...

... یکدرم ... قسمت ... قرص ... نسخه جهة استسقاء ... عصارهٔ ریوند ... گندم ... قند

... یکدرم ... قسمت ... در هر روز ... قسمت را میل نمایند (بفرانسه ...) **فرفیون**

صمغ نباتیست از جنس ... دارد ... و ... است و ... الحلیه ... اسهال

... الدم شدید ... و هلاک ... استشمام ... سبب اسهال ... تریاق او

... تریاک و جوهر ... مفید ... محل

استعمال او ... یکه ... ضماد ...

... ظاهر ... زیرا ... شربت او از ...

سی درم او را

کم گوشت ملح

هلیله جات خربق اسود و ابیض

که هرگاه بخوانند ... سیاه ... نفخ ... و اورا با رب السوس ... یک نوبت میل کنند و هر گاه با کتیره ...

بخوانند ... از ... روغن زیتون ... فرفیون ... مشک ... موضع که خوانند او ...

از رطوبت ... یا ... روز ... جاب ... و او را بفرانسه (میرابولن ...) نامند **اما هلیله جات**

... از ... و اورند و قدر شربت او ... چهار مثقال است ... نامرید

در هلیله جات ... از مملکت ایران است و بفرانسه (الیبور ...) نامند **اما خربق** ... سیاه

دیگر سفید اما سیاه معروف به خربق ... نباتیست ... از جنس ... و در جنگلهای ...

... برگ ... خارج سیاه ... است ...

و قدر شربت از ده تا ... گندم از مطبوخ ... مثقال ... عصاره ... گندم است **اما نسخه جات**

... او نسخه جهة ... و ... خربق ... مرتا ... یکدرم ... با رب السوس ...

... را ... نسخه جهة ... خربق ... درم ...

... یکدرم ... اضافه ... در هر ... میل نمایند ...

... جنس سفید او که خربق ابیض ... نباتیست از جنس ...

... و بقدر ... و از او ... و ... نوع از خربق

... خربق سیاه است ... عصبانی ... ریاح ... بسیار سفید ... او

... گندم ... نیم گندم است **اما نسخه جات** او نسخه جهة امراض ...

و از این هم گندم عصاره بذر ابنج شش گندم با رب السوس حب نموده هر از ده عدد در چهار روز صرف نمایند نسخه دهن
خربق جهت نقرس بکر بند خربق ابیض نیم جزء روغن چهار جزء مخلوط نموده بر موضع نقرس بمالند نسخه دیگر جهت
نقرس و لقوه خربق ابیض یک مثقال در [illegible] شراب حاصل دوم نموده بر موضع لقوه و نقرس طلا نمایند که بسیار مفید است
نسخه جوهر خربق ابیض یک درم روغن [illegible] مثقال مخلوط نموده در بدن و [illegible] بمالند نافع است از جهت
رفع نقرس بسیار نافع است [illegible] شیره او را با [illegible] ذراریح [illegible] پس از آن قدری خربق برآورد
در روغن نموده و همین قسم در اوجاع مفاصل [illegible] استعمال نموده و از خواص او است که قدری از او را چون
استنشاق نمایند در همان دقیقه عطسه متوالیه آورد و مسهلات مذکوره در این بلاد اکثر استعمال می‌شوند و بعضی دیگر
که سایر بلاد را نیز مسهلات دیگر موجود و معمول اهل آن بلدان باشد و باید دانست که اکثر [illegible] کسانی که
خیار رند در ادویه یا اصول و عصارات آنها را نیز قوت مسهلیت می‌باشد فصل سیم
از باب اول در مخرجات بلغم و مشتمل بر سه بیان بیان اول در خواص و عمل ادویه
مخرجه بلغم عموما بیان ثانی در خواص و عمل و مقادیر شرب هر یک فرد فرد اما بیان اول
در مخرجات بلغم و آنها ادویه باشند که دفع بلغم از ریه و سایر مواضع بدن که محاط از غشاء مخاط
شده اند چون [illegible] آنها [illegible] که سبب تولید بلغم ضعف اغشیه مخاطیه اعضا باشد
تقویت نموده و مانع آیند بر تولید بلغم را و نیز از خواص آنها می‌باشد که در ریاح [illegible] ادرار [illegible] اوجاع
مفاصل جذب [illegible] نموده و دفع از [illegible] کنند و ادویه مخرجه بلغم بر سه قسم اند قسم اول

مخرج نفث چون [illegible] و [illegible] که [illegible] در [illegible] تا [illegible] و تقویت او کنند تا بلغم مجتمع [illegible] دفع
آیند و تولید بلغم جدید را و این قسم از مخرجات بلغم بر هیجان و غلیان دم افزوده و التهاب حرارت در بدن نمایند قسم ثانی
ادویه معرقه [illegible] مانند [illegible] که بواسطه قوت معرقه حاصله ترقیق و تنضیج نموده بلغم مجتمع را سهل دفع سازند چنانکه
معرقات دفع رطوبات و فضلات از باطن بظاهر جلد بر سبیل رشح می‌نمایند و این بواسطه مناسبت [illegible] است که [illegible]
و [illegible] ظاهر می‌باشد و این نوع از ادویه نیز مهیج و منعش نیستند قسم ثالث ادویه مقیئه اند
چون انتیمون و ایپکا و امثال آنها که بعد از شرب این ادویه حرکت [illegible] و ضیق در ریه و معده بهم رسد
و اخراج بلغم نمایند بواسطه آنکه تشنج [illegible] ریه از عصب است در حین کیلای حرکت در [illegible] بهم رسیده و [illegible]
رئیس حرکت [illegible] در ریه نیز بهم رسد و بلغم مجتمع در او را به سهولت دفع نمایند و این قسم از مخرجات بخلاف ادویه سابقه
[illegible] هیجان دم و ترقیق او نموده و در بدن تبرید نمایند و باید دانست که ادویه مذکوره [illegible] بواسطه [illegible] عصب ریه
سکون سعال و مانع از تشنج می‌شوند و چون مخرج بلغم و تقویت [illegible] مسکنه لهذا آنها را جزو مخرجات بلغم
محسوب داشتیم و محل استعمال هر یک از این اقسام ثلثه بیان خواهد شد اما قسم اولی که منوع و جاذب است
در نزله مزمن ریه یا در شروع و نزله مزمن امعا که نتیجه او اسهال مزمن و نزله مثانه که نتیجه آن بول مخاطی و نزله
مثانه و رحم که نتیجه حبس الطمث و امثال آنها باشد استعمال نمایند و همچنین در ریه که سبب اجتماع بلغم و عدم اندفاع
آن ضعف اغشیه مخاطیه باشد اعم از آنکه مورث ضعف استرخا یا نزله مزمن که در اغشیه بهم رسیده باشد چنانکه در نزله
مزمن ریه و نزله مثانه و امثال آنها بسیار مفید است در حمیات و محرورین و در حین حدوث شورش و التهاب اعضا ذات الریه

[illegible] حب [illegible] چهار حب صبح چهار حب شام مداومت نمایند **نسخه** دیگر جهت [illegible] در شیوخ
بگیرند اشق سکبینج مقل یک درم و نیم اشیمون [illegible] مقل [illegible] صمغ عربی نیم مثقال مخلوط کرده حب
شش عدد صبح و شش عدد شام [illegible] نمایند **ایضاً نسخه** اشق مر مکی مقل [illegible] درم سکبینج سه درم [illegible] برابر ادویه [illegible]
[illegible] نمایند **نسخه** بگیرند [illegible] چهار درم اشق [illegible] مقل دو درم [illegible]
[illegible] ده عدد صبح و ده عدد [illegible] نمایند **ایضاً نسخه** اشق بارزد [illegible] مقل یک درم [illegible]
اشیمون [illegible] صمغ عربی بقدر [illegible] کرده [illegible] گندم [illegible] ده عدد صبح و ده عدد [illegible] نمایند
[illegible] نفع است **ایضاً نسخه** اشق [illegible] مقل [illegible] درم سکبینج [illegible] درم [illegible] اشیمون
[illegible] **نسخه** شیخ اشق جهت اورام مفاصل [illegible]
[illegible] بسیار مفید [illegible] اشق [illegible] غلیظ [illegible] برای [illegible] مفاصل
[illegible] **بارزد** صمغ نباتیست از جنس [illegible]
[illegible] و بارزد [illegible]
[illegible] در اورام [illegible] بسیار مفید [illegible] از جهت تحلیل [illegible]
[illegible] نفع [illegible] شربت [illegible] **اما نسخه جات او** نسخه جهت اخراج [illegible]
[illegible] بارزد اشق صابون مقل [illegible] درم [illegible] اشیمون [illegible]
[illegible] گندم [illegible] صبح [illegible] نمایند **ایضاً نسخه** بارزد [illegible] اشیمون [illegible]

جو

و ذات الجنب و حرقة البول حار [illegible] **و اما قسم ثانی** که ادویه معرقه باشند استعمال شوند [illegible]
سبب عدم اندفاع بلغم غلیظ و عدم نضج او باشد [illegible] **اما قسم ثالث** ادویه منقیه باشند چون
اشیمون و [illegible] استعمال شوند در [illegible] سبب [illegible] بلغم [illegible] اورام [illegible] عدم نضج مواد [illegible]
یا عجز طبیعت و ضعف قوای [illegible] چنانکه در [illegible] مرض شیوخ و ذات الجنب و ذات الریه و این ادویه [illegible]
در جمیع امراض [illegible] کنند [illegible] اشیمون که در اورام [illegible] و در مرض شیوخ و در [illegible]
[illegible] قسم که [illegible] تبرید [illegible] غلیظ [illegible] سبب [illegible] ثقیل [illegible]
و لیکن [illegible] قسم بمقدار [illegible] معمول [illegible] و در [illegible] بمقدار [illegible]
در [illegible] و مقادیر شربت [illegible] این ادویه [illegible]
[illegible] اند و یا عرق [illegible] در مقدار [illegible] اشق [illegible]
[illegible] باشد از جمله [illegible] اشق و بارزد [illegible]
[illegible] **اما اشق** صمغ نباتیست از جنس [illegible] قسم [illegible]
[illegible] و بارزد [illegible] در مرض شیوخ [illegible]
[illegible] سبب [illegible] رحم باشد بسیار مفید [illegible]
[illegible] و **قدر شربت** از [illegible] **اما نسخه جات**
[illegible] **او نسخه** جهت [illegible] در شیوخ بگیرند اشق صاف [illegible]

[illegible]

مقل ازرق القوزه

ملد شش مثقال بارب سوس یک صد و بیست حب نمایند شش حب صبح و شش حب شام میل نمایند صفت مرهم بارزد
جهت کیلی مولفه خنازیر و دمامیل از تندی شمع داخلیون و مرهم اهیل الملک که تفصیل هر یک بانفراد مذکور خواهد شد
از هر کدام سیت چهار درم موم تربانتین ملد هشت درم بارزد چهار درم زعفران شش درم و مرهم را بروی آتش
ملایم حل نموده پس از آن ادویه را کوبیده و براده اضافه نموده بر هم زنند تا مرهم گردد بعد بروی پارچه بمالند کشیده
معمول دارند مقل ازرق صمغ سنجری است ارغوان و ملد و جش و زنگیان می آورند در کیفیت قریب بتفتیخ(?)
و بارزد و بواسطه مرارتی که مراد است مقوی معده و اشتهامی باشد و بجهت بواسیر مفتح و درد گردهای که بسبب بواسیر
بلغمی بهم باشد بواسطه کیفیت مجففه بسیار مفید و در ایران کثیر الاستعمال بخلاف در فرنگستان و فرانسه(?)
(بدلیسوم) نامند القوزه صمغی است از جنس صموغات مذکوره در جوالی هرات بهم دارد از جنس ...
که کل او چتری دارد که بعرب انزاکه معروف بکلبیت شتن دار ملد ترکستان خیزد و در تشخیصات مجرب مخصوص
ستادر تشنج ریه که بعد از نزله مزمن عارض شده باشد و در اختناق رحم اقوی از جنده و در صورت ترکیب او با جند بیدستر
بغایت اقوی گردد و در نفخ بطن و مالیخولیا بخصوص چون بار یونهر(?) ترکیب نمایند بسیار مفید است و اهل ترکستان باکای
ادویه معطره با غذا میل نمایند و در مراهم از جهت کیلی مولفه دمامیل بسیار زنگ است وقدر شربت
از سه نخود الی یک درم است اما نسخه جات او نسخه جهت نفخ بطن القوزه دو درم ریوند یک درم عطر نعناع
یک درم باریب سوس صد و بیست حب نخود ده حب صبح و ده حب شام میل نمایند نسخه جهت اختناق رحم کرمند(?)
القوزه و فو ملد یک درم عطر فو یازده قطره صد و بیست حب ساخته روزی شانزده حب در دو نوبت صبح و شام میل نمایند

Bdellium

ایطالی(?)

سکبنج مرکی

نسخه جهت اختناق رحم کرمند(?) القوزه یک درم بارزد مر مکی یک درم جند بیدستر پانزده گندم جهار بقدر گندم ترتیب دهند
روزی ده حب در دو نوبت صبح و شام میل نمایند نسخه جهت سلالفنج(?) کبد و طحال القوزه صبر زرد یک درم درم
اشق صابون رب السوس ملد یک درم مخلوط نموده حبها ساخته بقدر گندم روزی شش عدد در دو نوبت صبح و شام
میل نمایند نسخه جهت تشنج مقعد القوزه شش گندم مشک یک گندم شش حب نموده در روز ربع ... ساعت
یک حب بخورند نسخه جهت اسقاط جنین ابن کمونی بوده ملد القوزه شش درم در جهار درم نفط سفید حل کرده روز شصت
قطره در دو نوبت صبح و شام میل نمایند صفت حقنه بجهت اسقاط جنین و اختناق رحم القوزه یک درم درجهار ده
تخم رغ سحق کرده پس از آن قدری آب ریخته در سه نوبت احتقان نمایند صفت تقطیر القوزه بگیرند القوزه جهار درم
در ... بند عرق ریخته بعد از جهار روز روزی که خوب حل گردیده صاف کرده در ... تا ... داشته در وقت ضرورت یک درم
المحدرم اورا بجهت اختناق رحم و نفخ امعا بکار برند که بغایت نافع است صفت مرهم القوزه
جهت نفخ امعا و ... بگیرند مرهم داخلیون القوزه ملد شش زده درم موم و بارزد ملد هشت درم صمغ را اول بروی
آتش نرم نموده ممزوج نمایند و بعد مرهم و موم را اضافه کرده بهم زنند تا مخلوط گشته مرهم گردد در نفخ امعا قدری از آن
بروی پارچه ... بطن و در ... و خوب ... اندازند و با اصطلاح فرنگ القوزه را (آسافتیدا)
نامند سکبنج صمغی است از جنس القوزه در خواص و محل استعمال وقدر شربت نامند و در استعمال بدل او و باصطلاح
فرنگ (سگاپینوم) (نامند مرکی) صمغ درختی است از جنس درخت سماق دارد تند و عربستان
آورند و وجه تسمیه شیر است باسم مکه چونکه این صمغ از عربستان به تعراط(?) رسید لهذا بر مک موسوم گردید

ادایم(?)

و آیت نیکو بجهت ادرار طمث و تقویت مشانه و اخراج بلغم و مجفف قروح و حاشیه و سعوط و لخلخه و سقاقان و در تشنج از
چهار مثقال تا پنج مثقال است و چون با عسل و دیودار و آهن کرب بنیاد النفع خواهد بود و بدل او مقل ازرق است و نسخه جات
و ترکیبات او نسخه جهت اصلاح جراحات و فتاله بگیرند مرهم کافات کلونه دم الاخوین هر سه درم سکت
سه درم اجزا را کنند سحق نموده فتیله در اصلاح جراحات شد زرور نمایند نسخه زرور نافع در جراحتی که چرک غالب
باشد بگیرند مرهم کافور هر دو درم عفص گل بابونه هر چهار درم زنگار دو درم اقاقیا سحق نموده زرور کنند نافع
عفونت و مانع از عروض غانقرایا است صفت تقطیر مرهم بگیرند مرهم شش تا ده درم در شیشه عرق ریخته
بفاصله چهار ده یوم صاف نموده در حین ضرورت بر تنه و موضع خشک بمالند و بجهت دفع عفونت دهان نیز
نافع است و باصطلاح فرنگ (میرم) نامند اما جوهر حسن لبه جوهریست ماخوذ از حسن لبه که از صطرک
اما اصطرک از دو نوع بود یا صمغ سائله که بفرانسه (استوراکس لیک ویدا) و دیگری صمغه یابسه
که بفرانسه (استوراکس بن زوئن) نامند و اینها جمیعاً صموغی هستند که از حرارت منعقد جوهر از آن
متصاعد شود و این صموغ را اشتر و اکثر استعمال نمایند بعضی از اوائل ترشح که غالباً معمول شود و بجهت رفع
شقاق و عضو سرما برده و امثال آن در بعضی از نباتات داخل نموده بسیار استعمال می نمایند و تقطیر آن را
که اجزای شمع است از جهت اصلاح جراحات شده بسیار نیک و مفید است اما طریق اخذ جوهر
حسن لبه بدین نحو است که هر یک از صموغ را که بخواهند در ظرفی ریخته و در روی او کاغذی مخروطی شکل نصب نمایند و حرارت
ملایم تصعید نمایند تا جوهر متصاعد گشته منعقد گردد پس از آن از صمغ معمول دارند و قوت جوهر اینها
دارند

و اکثر با مرهمها امتزاج داده استعمال می نمایند اما صفت تقطیر اینها بدین نحو است که بگیرند از این صموغ از هر کدام
که بخواهند بقدر درم بلسان تا پنج درم صبر زرد پنج درم عرق چهار هند مخلوط نموده بفاصله چهار روز
صاف نموده استعمال نمایند و قدر شربت هر یک به نحو مبسوط است اما نخوار انزروه گندم تا یک درم است
و از جوهر اینها از شش تا بیست نخود است و تقطیر از نیم تا یک درم است اما طریق استعمال تقطیر او آنست که با قلم
موی بر عضو سرما برده و مشق بمالند و اما صفت شمع بگیرند از شمع های بقدر کفایت در آب بحرارت
ملایم حل نموده با قلم موی بر روی پارچه نازک بمالند پس از خشک شدن هر سه دفعه از تقطیر با قلم موی بر روی بمالند و چون خواهند
کهنه قدری روغن نیز بمالند به تقطیر افزایند نسخه جهت عضو سرما برده بگیرند حسن لبه سه مثقال بوره از هر یک مثقال
با مازوره تخم مرغ صلیه تکهم قدری بیضه بر روی آنها بر عضو ترشحی یا سرما خورده گذارند و حسن لبه را بیونانی (استیراکس نامند)
اما بلسانات اجزای مایعی می باشند که بعد از شق نمودن درخت بلسان رطوبتی ظاهر و مانند صمغ منجمد گردند
و در ایران مشهور ببلسان بلسان و انواع ملی باشد و جمیع موثر در غشاء مخاطی مثانه و کلیه و مجاری بول و مخرج بلغم و شخی
و مهیج و مقوی اعصاب مذکوره تا تولید بلغم کمتر باشد و استعمال آنها از خارج جهت التیام جراحات و منع سیلان و
و قروحات چنانچه مفید و در حین تب و شدت مرض بسیار مضر است اما بلسان کپاهو معروف
بسیار تند و کریه الطعم و پس از شرب آن جهت منتن بهم رسانده و طعم او در دهان مدتی باقی و در حرقه البول
بعد از تسکین حدت و بورث ورم نافع است مفید و قدر شربت از چهل تا شصت قطره از شش الی
ده کپسول اما کپسول عبارت از ظرف حبابی که از ابریشم نازک ترتیب داده بلسان را داخل کنند تا در حین
بحران

بمعیدن طعم آن ظاهر نشود والقضا در حرقة البول با سایر ادویه مانند کات کلابه و خولنجان سیاه و تنکار به وزن غن نقره
وراج وآهن و امثال آنها مخلوط نمایند بسیار مفید است **صفت حب** نافع جهة حرقة البول که زنبیل دارچینی
که هر مثقال با صمغ عربی بسیار حب نموده روزی پنج حب میل نمایند **اما بلسان پر و** مفید است طبیب انگلیسی
وسعطر و ازپرده که بیمار زیاد و بیماری است آورده و در رفع حرقة البول اضعف از بلسان کپاهو و در شعور رفع سنقان
وعضو بیماریها مفید است اما **نسخه** جات دهن نافع جهة رویانیدن موی که هم سوختن ...
یک مثقال و نیم در رایح **سحوق** ده گندم مخلوط نموده بر موضعی که مو نروئیده باشد بمالند الصاف نسخه
جهة شقاق پستان اناب بر دو کمپاف بوره ارمنی نیم مثقال بابک زرده تخم مرغ که بر روی پارچه کشیده بر موضع
شقاق بچسبانند و از همین جنس سفید سلیمه است **اما بلسان مکی** بعینه بلسان پر و است طریق استعمال
و قدر شربت و منافع آن مانند او و بیمار بسبب تیز بدبو و بیشتر ... مستعمل و در امراض مذکوره مفید است
اما تربانتین صمغ است که از درخت کاج اعم از آنکه بالطبیعه باشد تراوش نموده یا آنکه خارج شده و در بول بالبل
بصورت و تقوام حسن و مرکب از دو جزو جزء رقیق موسوم به عطر تربانتین و جزء غلیظ موسوم به راتیانج
را اجزاء مذکوره که غالب باشند تربانتین بقوام آن باشند اما حرارت او سخن و مهیج دم و مدر بول و ملین و مقوی
مری است اسهال و ورم کلیه و مثانه و بول الدم و از صفات اوست که مانند کندر بوی آن پیدا از ادرار
رایحه بنفشه خیزد **اما محل** استعمال او در چند موضع است **اول** در سیلان بمعنی مخصوص التهاب دو بول و مثانه
در حرقة البول مجری بول و مثانه و بول و بسیاری از امراض **مبحث دوم** در امراض تنبلی مخصوص که سابقه ...

سیم از استسقای کثیر که استسقای ناشی و سقوط درد آن **چهارم** احتقان اودر دموت شده **پنجم** در امراض عصبانی چون عرق النسا
و ریاح افرنسه و از خارج در ابعضی مراحم و شتعال که ذکر خواهد شد نیز مینمایند **اما قدر شربت** تربانتین از شش
تا دوازده و از عطر او مقدار پاشش نکته است **و اما عطر** تربانتین که دهن تربانتین نیز نامند عطر است بعضی معمولی مرتین صمغ
گیرند تربانتین یک من آب چاه چهار حصه در قرع انبیق ریخته و باتش ملایم تقطیر نمایند روغن در قابله جمع شده و راتیانج
که قوی باشد در قرع نمایند **اما صفت** او دهنی است مایل بسفیدی و رقیق در وزن از آب
و چون در شیشه را محکم نبندند بر عت فرار و بواسطه ترکیب باریک ستعلق نمایند و مانند نفت اوراخش در اول دهند
و هر گاه که از ادهان ر جابه ابریشمی با بیهوشی سه زایل نمایند و از صد مثقال تربانتین خوب چهار ده مثقال
عطر گیرند اضعف تحصیل دارند غلیظ ان است مثقال خفیف شود در اثر دو خواص مثل بعینه تربانتین است هر اعلی فرد آن ...
اضعف میباشد **اما نسخه** جات و ترکیبات **نسخه** جهة حرقة البول مزمن میگیرند تربانتین مصطکی حبها
از هر یک سه درم زاج سیاه کات کلابه ملکه یک درم و نیم بلسان کپاهو سه درم مخلوط نموده حبهای ساخته بعد
نخود از آن روزی سه حب او را در سه نوبت صبح و ظهر و شام بخورند **نسخه** دیگر میگیرند تربانتین یک درم و نیم
با زرده تخم مرغ مخلوط نموده آب گشنیز پنج انس عصاره سنبل یک درم اضافه کرده در یک روز دو دفعه بنوشند
نسخه جهة تنقیح سنگ کبدی میگیرند تربانتین یک درم جنطیانا دو درم ریوند چینی نیم درم با شربت الیوسی حب ...
در سه یوم برفعات بنوشند **نسخه** جهة ریاح افرنسه میگیرند عطر تربانتین یک درم عسل آب درم مخلوط نموده
در سه یوم بنوشند **نسخه** جهة عرق النسا میگیرند عطر تربانتین سه درم با یک زرده تخم مرغ مخلوط نموده ...

راتیانج زفت قطران

سه اثر ترتیب پوست نارنج یکی از نفط زیتون زعفران شب قطران اضافه کنند در شیشه یک یوم بر آفتاب بگذارند نسخه جهة تفتیح و تقطیع جهات قرار بگیرند عطر تر بالشین یکدرم اثر نوقیعوریت درم مخلوط نموده در چهار یوم بسیار نمایند نسخه
روغن تر بالشین جهة جذب مواد از اعضا بدارند نار ول تنقیه بواسطه شمع و زنجبیل و بر دوشیدن آن بگیرند تر بالشین یک بند
عسل چهار جزو روغن زیتون سه جزو صبر زرد یک جزو مخلوط نموده در وقت ضرورت قدری از آن را بر روی پارچه کشیده
در عضوی که بخواهند بلیه از آن نمایند بمانند صفت روغن مشهور بسیسقون جهة جذب مواد بگیرند تر بالشین یکجزو
تخم حنظل شمع قلونیا ملح یکجزو دهن البقر شش جزو مخلوط نموده در وقت ضرورت مانند دهن سالبی استعمال
نمایند صفت دهن نافع در احتراقات بخصوص چون با درد و جراحات زیاد عمیق باشد بگیرند تر بالشین یکجزو
دهن بذر کتان نیم جزو عضو محترق را بدهن بیالایند و اما راتیانج را شرو بالکم استعمال می نمایند و از خارج
دهن بعضی مراهم و شمعات داخل می نمایند صفت مرهم راتیانج جهة سوختگی و قروحات مترخیه مزمنه بگیرند
راتیانج شمع هر یک دوازده جزو با آتش ملایم با آب نموده شانزده جزو روغن زیت افزوده مخلوط نمایند و در زمان معمور در تقطار
برند و نیز از درخت کاج هر نوع دهن بیرون آورده اند بعلت آنکه تا مولوم زفت دهنی مولوم قطران
اما زفت شرو با غیر مستعمل و از خارج بجهة مرض سعفه اکثر استعمال و بجهت معده دار برای بعض
از بثورات مزمنه جلد زرد ریش بسیار نافع و شمع نیز از و ترتیب دهند که بجهة تسکین بعض اوجاع و استرخا اعضا
صفت روغن جهة زرد ریش بگیرند زفت نیم جزو روغن گاو یک جزو بر روی آتش ملایم مخلوط نموده بموضع
زرد ریش بمالند صفت شمع زفت بجهة تحلیل بگیرند زفت جزو سپید چهار جزو قلفونیا دوازده جزو

مصطکی و ادویه موقفه

شمع چهار جزو دهن البان یکجزو دهن زیتون آب خالص از هر یک صد جزو بر روی آتش ملایم مخلوط نموده بعد بر دو دست در حین ضرورت
بر روی پارچه کذاشته استعمال نمایند اما قطران در سیت نجاست بیشتر و اشتقاق او بجهة تقویت ریه و اندفاع بلغم نافع و بجهة
بعضی از بثورات جلد پسوریازیس و جرب رطب و زرد ریش نیز نافع و مفید است و بدل تربالشین است قطران
بواسطه تقطیر از درخت کاج سفید است و از سینه کردن تا یکفرد در درخت او شبیه برادر حشیشه در در قوت و حطریت
امتیاز از تربالشین در درخت جلقوزه نیز از صنف تربالشین است اما مصطکی صمغ درختیست بزرگ شبیه در خواص
مانند سقز و بدل تربالشین و شرو با قلیل الاستعمال و اکثر در شمعات داخل نموده معمول دارند و در داوان
پیرزن مستعمل و چون سقز را اثر در مزاج اکثر در قیمت کمتر از مصطکی است لهذا در استعمال نیز اکثر دوهن مصطکی
جهة متروک شده در فرنگستان و بدل او عطر سقز استعمال کنند و با مطبوخ ان را مصطکی بشند اما حب العرعر چون
در معدهها اقوی است لهذا او نیز در فصل علاحده در مدرات ذکر خواهد شد اما ابهل چون در سقط جنین
اقوی است لهذا او نیز در فصل علاحده در مسقطات جنین بیان خواهد شد اما سندروس صمغ است
از جنس صموغات مذکوره و چون شرو با غیر مستعمل و در داوان نیز الاستعمال است لهذا مفصل ذکر نیز بدان
باحتیاط سیدیم و بدل او در استعمال صمغ درخت دیگر است اما جنس ثانی از محرکات بلغم که اکثر
موقفه باشند در فصل محرکات مفصلا بیان خواهد شد ما ملک نوشادر و کورد و سنگا اکثر چیزها از مسرع و منقیه
لیکن در اخراج بلغم اقوی بیاشد لهذا در اینجا ذکر نمایم اما ملک نوشادر محرک سریع التحلیل
در آب و مخرج بلغم است قوی دیگر از جوهر نمک طعام و جوهر نوشادر و اکثر آخذ شود از ادرار حیوانات و در نه

نمک نوشادر و سنگ

فرس ریه و بعضی از تو بها و نفخه طحال که پس از تو به عارض شده باشد نافع و از خارج جهت تحلیل دمل ان خوشیکه در تحت جلد

جمع شده باشد کثیر الاستعمال است و قدر شربت از چهار تا شش گندم است اما نسخه جات و ترکیبات او نسخه

جهت نزله مزمن بگیرند نمک نوشادر دو مثقال بارب السوس صد و بیست حب بنماید روزی بیست و چهار حب در سه نوبت تناول نماید

نسخه جهت تحلیل نفخه طحال بگیرند نوشادر نیم درم انقوزه صبر زرد مکه یک درم رب السوس دو درم و نیم مخلوط کرده

صد و پنجاه حب بکند در شش روز به سه نوبت مداومت نمایند نسخه جهت تحلیل خوشیکه از ضربه یا سقطه و امتلاء ان

منصب تحت جلد شده باشد بگیرند نوشادر دو درم در دو مثقال مطبوخ سداب حل نمایند و عرق اسبه یک درم

افزوده بر موضع دم منصب شده طلا نمایند نسخه جهت قیلان اطفال بگیرند نوشادر یک جزو سرکه منضل

شش جزو عرق سیب دو جزو مخلوط نموده بر بیضه اطفال طلا نمایند و این نسخه مذکور جهت کاسی که در سرا طفال

هنگام وضع حمل عارض شود نیز مفید است و ترکیب نوشادر با بیاری دو سه از قبیل عفص و ابیعانیا

و بوده مورد و عصا با بز رنبیج و مصرها کا هوی جبلی و سنگها در یاک و غیرانها جهت نزله مزمن ریه

نافعست و چونکه نوشادر رو به ترکیب است لهذا در امراض حاده والتهابیه جایز نخواهد شد و بعضی از حکما

در ادرار طمث معمول شده و برخی دیگر عز معمول و در این حالت بسکر استعمال او بوده و چون نانی

بشکر با نیاک مانند اما گو گرد چون در نضج اقوی است لهذا در منضجات بیان خواهد شد اما سنگها

چنانچه نباتیه که از منضیات نباتیه و ما حیز خارج بعمل است یکو و حقوی قساطی و مستعمل در دواست الذی شیوع

و غالب با نوشادر و ایتمون طلائی و اتق و کافور و حسن به و عفص ترکیب نموده معمول است و قدر شربت

مطبوخ او

کرمس معدنی

مطبوخ او دو درم و چون حب کنند استعمال کنند نیم درم و عصاها ماخوذ از دو درم برابر است اما

نسخه جات و ترکیبات او نسخه جهت اخراج بلغم و ادرار بول بگیرند سنگها دو درم

نوشادر یک درم و نیم اثیمون طلائی نیم درم عفص پانزده گندم با قدری رب السوس یکصد و پنجاه حب ساخته

روزی پانزده حب در سه نوبت صبح و ظهر و عصر تناول نمایند نسخه جهت سیاه سرفه بگیرند پنج سنگها

دو درم در سه درم آب خالص دم کرده و صاف نموده شراب اثیمون دو ازده مثقال صمغ عربی دو مثقال مخلوط

نموده در روز رسمی نمایند اما این الا بانیه از جنس سنگها و مستعمل پنج او است و در سیرات

مثل او قریب بنهرها و کلس اصغر و هرت ضماش صاحب چند کلی است و شباهت تمامی ان بسنن زرد دارد

و در استعمال بدل سنگها و قدر شربت او سه ربع او اما غصل چون از جمله مدررات

قوی است لهذا در فصل مدررات بیان خواهد شد انشاءالله تعالی اما جنس سیم

از مخرجات بلغم که مقیئات شده از انجمله است اپیکا و اثیمون و اپیکا لوانا در

در مقیئات بیان شده و بود در مورد که از ترکیبات اپیکا است در بیان اثیمون

ذکر خواهد شد اما کرمس معدنی محرکات مرکب از اثیمون و گو گرد و غیر محلول

در آب با بو سه اصفر مایل بحمرت مانند دوا رونا پای و از مخرجات قویه در ذات الجنب

و ذات الریه که مرافقین و شروح را عارض شده باشد مستعمل و صد به او اعلا از شربت

اثیمون مقی و قدر شربت از یک الی چهار گندم است در یک روز اما نسخه جات

نسخه

اثیمون طلائی

نسخه که امراض ردیه در شیوخ بکار برند کرس معدنی حل کنند کافور ربع گندم مخلوط نموده شش
قسمت نموده در هر ساعت یکی از این بخورند نسخه جهت زردی مزمن بکار برند کرس معدنی نیم گندم
عصاره تاباریزی بقدر یکه حب کند چهل حب نموده روزی سه حب بخورند اما اثیمون طلائی
مانند کرس معدنی است مرکب از اثیمون و گوگرد محرق است با صفرت لون و غیر محلول در ماء و مخرج
بلغم و منضج و مسهل آن و فرق مابین آن و کرس معدنی آنست که در این گوگرد کمتر و در کرس اکثر است
و مستعمل در ازمنه مزمن ردیه و سیاه صرفه و خنازیر بطن و سده کبدی و غالبا با سایر قوتی و عضدوا این الذ
و نوشادر و سنقا و کافور و حسن لبه و ادویه و چون تشنج غالب باشد با عصاره بزرانبج
و عصاره کاهو جیاد و بو در هر ترکیب نموده استعمال نمایند و ازجهت تسکین و تنضیج با ملح و کافور
دیگر در ترکیب نموده معمول دارند اما نسخه جات و ترکیبات او نسخه جهت ذات الریه با قهین بکار برند
اثیمون طلائی کافور ملحه کنند جوهر حسن لبه نیم درم شش قسمت نموده در هر روز بدهند نسخه جهت
تحلیل و تنضیج ورم قرنیه بکار برند اثیمون طلائی کلی ملحه کنند عصاره بزرانبج یک گندم شش قسمت نموده
هر سه ساعتی قسمتی میل نمایند نسخه منضج قوی جهت ورم قرنیه و غنیه بکار برند اثیمون طلائی کلی ملحه
حل کنند چهار حب نموده در هر روز یک صبح یا عصر میل نمایند نسخه جهت اخراج بلغم بکار برند اثیمون طلائی
نیم درم اشق و کتیرا این الذ ملحه هر درم و صمغ نخله کوبیده مخلوط کرده و بقدر نخود حب نموده
روزی یازده حب در سه نوبت میل نمایند فصل رابع در ادویه مخرجه براق

در مخرجات براق

وانها ادویه باشند که بواسطه ایشان سیلان لعاب از دهان زیادی شود اگرچه حلما قصد او بالذات
این ادویه را مانند سایر مخرجات بلغم استعمال نکنند ولی بر طبیب کامل معرفت آنها لازم است و این
ادویه بر دو نوع بود نوع اول آنست که بواسطه مضغ ادویه جذب رطوبات از اطراف بعضی و سبب
ازدیاد و سیلان او شود نوع ثانی آنکه بواسطه شرب این ادویه سیلان براق بهم رسد
اما قسم اول بیخ قرار است مصطکی و قند رون و اقرار انیما زنجبیل و خردل و فلفل و ملک
و مازریون و عاقرقرحا است و اغلب اینها بند ازجهت خوش طعمی دهان و پاک داشتن آن در حالت
ادویه بر کور انها بکار برند و همچنین عبث از فرنگستان در مضغ توتون وازجهت اوجاع اسنان مضغ توتون
نزد ما نافع است بخصوص قطیری که بدین صفت باشد توتون یک جزو در پنج جزو عرق حل نموده معمول دارند
و اما قسم ثانی از مخرجات براق املاح سیمابیه و یدیه و دهنیه انها که از شرب ایشان سیلان
براق بسیار شود اما عاقرقرحا نباتیست که گل او شبیه بگل بابونه است و دل
ساق او الطول و صاحب چند شعب و قریب به نهرهای شیراز بسیار است و مضغ او در اوجاع
اسنان گاهی مفید و عصاره او عرقه از دهان خفیف شود موسوم به تقطیر عاقرقرحا که از جهت درد
دندان نیز مفید است و بلاد تبریز لوم نامند فصل خامس در معطسات
مراد معطسات ادویه باشند که از استنشاق یا نفوخ ایشان در انف عطسه عارض شده و مواد
واقعه در حلق غشای مخاطی انف و جوف جبهه و حلقوم خارج شوند مانند تنقیه و ازدیاد و جلب قند

و اقوی از آنها خربق و جوهر اوست و این جوهر استعمال نشود الا در سن بیست و اکر اعیانا نشوق
استعمال شوند مورث عطسه متوالیه گشته و قریب یک ساعت طول کشد و در علل مزمنه چون
نزله چشم و جبهه و صداع مزمن کثیر الاستعمال و از برای شخص در هنگام مغمور شدن آن
چنانچه در مغروقین و اطفالیکه بواسطه دیر متولد شدن بحالت بیهوشی افتند و عدم بوجود آمده باشند
نیز مستعمل است و در حالت غشی و گاهی بواسطه ربطیکه ما بین عصب انف و ریه و حلقوم است
در تشنج ریه و حلقوم نیز مستعمل شده و رفع نفس حاصل شود و استعمال معطسات حاده و حاره در
سکته و انوریسما مضر است وارد شدن لعوق پر مرغ در جوف انف و اذن بواسطه دغدغه
به نسبت مجهولی عطسه نیز عارض گردد اما نفیه گردیست مأخوذ از توتون پس از خرد
شدن آن و معطس است ماده دیگر و چون بخواهند تقلیل حدت او نمایند با نصف او گل بنفشه
آمیخته پس از آن استعمال نمایند و هرگاه با معطس بودن تحلیل نیز مقصود باشد بدین نسخه مبادرت
نمایند صفت او کندر [illegible] قند از هر یک یک مثقال کوبیده و مخلوط نموده در روز سه چهار
دفعه نشوق کنند

فصل سادس در مدرات

مدرات ادویه باشند که از شرب آنها ترشح و تولید ادرار زیاد شود اعم از آنکه رطوبات
و مائیت خون را بیفزایند چون شرب ماء و امثال آن یا آنکه تاثیر در کلیه نموده و جذب رطوبات
بدن بسوی آن کرده تولید بول را زیاد کنند مانند مدرات مخصوصه از قبیل عنصل و دیژیتال

و امثال آنها و بباید دانست که مقدار بول در حالت صحت مختلف گردد بحسب امزجه و فصول و آب
و اهویه مجاوره و اوقات و ایام از جهت صباح و مسا چنانچه در فصل تابستان ترشح ادرار اقل از سایر
فصول باشد و بخلاف در فصل زمستان بواسطه آنکه چون ما بین جلد و کلیه ارتباط است در هنگام که مسامات
جلد باز شده ابخره و رطوبات بعرق دفع شوند تولید ادرار کمتر گردد و بالعکس چون
بواسطه حبس مسامات جلد ابخره و رطوبات در تحت جلد محتبس شوند طبیعت جمیع رطوبات را
جذب کلیه نموده و ادار به دفع آن نماید اما استعمال مدرات جهة منجذب شدن
رطوبات فضلیه از اعضا اعم از آنکه این رطوبت در فضای صفاق باشد چنانچه در استسقا
و یا در مفاصل یا در مواضع دیگر بدن و این تاثیر بدان جهت است که چون بواسطه مدرات
جذب مائیت خون گردد لهذا طبیعت لابد است در ترقیق او بجذب رطوبات از اعضا
و داخل نمودن در دم بدین واسطه است که شرب مدرات مورث عطش شود و نیز
در بیماری سنگ کلیه میل طبیعت در دفع مرض بادرار باشد استعمال کنند و همچنین در نقرس
و اوجاع مفاصل مزمنه و امثال آنها و بعلاوه بعضی از آنها مبهی و افراط آنها باعث [illegible]
و بول الدم است چون ذراریح و توربانتین و عنصل و امثال آنها اما مدرات
بر چند نوعند اول مدرات مائیه رقیقه چون آب محض و چای دوم مدرات
املاحیه چون نمک طرطر و ملح قلیائی و شوره و سایر املاح قلیائیه و این ادویه از جمله

مدرّات املاحیه

مدرّات ببرده شده که در بعض تب‌ها بکار میبرند سیم مدرّات کمتر چون … و طرطون و امثال آنها
چهارم مدرّات حارّه و قویّه چون عنصل و بورنگان و مانند آنها پنجم مدرّات … چون ۶۶
وبعض … دیگر که یکنوع صمغیست ششم … و امثال آن هفتم
حموضات معدنیه که با آب محلول باشند تا قوّت مدرّیت بهم رسانند از قبیل جوهر نوشادر و غیره هشتم
بعضی از مسکرات چون عرق و اتر نیتریک و مانند آنها اما قسم اول از مدرّات
زیرا که اند آب محض و چای اما آب محض مفرد تا قلیل الاستعمال و کار از جهة اعانت
بمدرّات دیگر علی الامر بالکثرة در نوشیدن آب کنند اما چای برگ درخت است
بزرگ … و … او در … چین و متوسط او در جاپان و … اند … باقی …
مدرّیت … و مهیج … که … بسیار … باشد و … لیمو و عرق … که … باشند و …
ترتیب … که … چای را … بسیار … شدن … آب
… اعتدال … رافع … و … را …
سد اشتها و عروض امراض عصبی و … نوم و … باه اما قسم ثانی از مدرّات
املاحیه باشند زیرا که … طرطر و … قلیا … و … و امثال آنها
اما طرطیر اگرچه مدرّ است اما چون در قوه … اقوی است لهذا در ضمن مسهلات
املاحیه بیان شد اما خل قلیائی مدرّ است که حاصل شود از قلیاب … و …

خلّ قلیابی

و طریق صنعت او آنست که بریزند قلیاب قمی مصفّی بقدر کفایت و در روی او بقدری
سرکه بریزند که از غلیان بایستد پس از آن بواسطه حرارت ملایم رطوبت او را بخار …
تصعید نمایند تا نمک باقی بماند که بزودی در اهویه رطبه جذب رطوبات نماید و مانع …
لهذا او را در ظرفی … بجهة حفظ او … از او را داخل … نمایند
در … نگاه داشته در وقت ضرورت بکار بگیرند و مدرّی … و منضج … و مسرع
الهضم است و اثر در ریاح افرسه و وجع مفاصل مزمن و نقرس و حصاة کلیه استعمال
کنند و قدر شربت از محلول او در گلاب الی چهار درم و از خشک او الی … درم …
او را با … مثقال ۶۶ و … و عنصل ترکیب نموده استعمال نمایند اما نسخه جات او
نسخه جهة ریاح افرسه و وجع مفاصل که از … خورده باشد بگیرند قلیاب قمی
یک درم کبریت که بروی او بریزند که از غلیان بایستد پس از آن دم شده نعناع چهل درم
عرق ۶۶ چهار مثقال … افزوده در یکروز بتدریج میل نمایند نسخه مدرّ …
دیگر الاستعمال بگیرند … مثقال ده گندم در چهل درم آب دم نموده صاف کرده خل قلیائی محلول
سه درم شربت نارنج چهار درم اضافه نموده در یکروز بتدریج بنوشند نسخه دیگر
از برای … که منضج و … است بگیرند خل قلیائی محلول … درم شیره کاسنی
… درم بادیان … شانزده درم … یک درم در … مداومت نمایند

دری تال

اما نطرون شامی و شوره قلمی و سایر مدرات قلیه در باب منضجات
بیان خواهد شد اما قسم سیم از مدرات از آنجمله اند درتیال و طوطون
اما دری تال که در میان عوام مشهور بگل اشتانه و بر دو نوع میباشد نوع اول زرد رنگ
و نوع سفید رنگ و هر دو نباتی اند که در کوهستانات سرد سیر بهم رسد و برگهایش [illegible]
مانند اشتانه و یکپارچه و در جوف او چهار خط برنگ است و تا حال در بلاد ایران یافت
نشده و نبات بد طعم بود و جوهری از او کشند که بسیار سم قوی بود لهذا اکثر اورا
استعمال نکنند و برگ اورا استعمال دارند و چون شخص یک مثقال از او بخورد ضعف و اغما
از برای مریض رخ نموده صداع عارض شده پس چشم سیاه بینند و حلقه در گلو پدید آمده
نبض بطی گردد لهذا مرات بسیار نافع در طپش قلب که حرکت قلب در دقیقه شتاب بود
از خوردن او سی قرعه بود پس چون از خوردن درتیال علامات مذکوره رخ نماید باید
حکیم مریض نماید بلکه از اثر درتیال بود و ترکیب اورا با استعمالات پزشکی در مرض استسقا
که استعمال نمایند بسیار نافع باشد و در مدرات بهتر ازین دوا نمیدانم و استعمال نمودیم
او در استسقات خصوصا استسقای سر و سینه و در اطفال با تکلیف مرکب نمودیم
بکار داریم و استعمال نمائیم در طپش قلب و در سرعت نبض و نیز استعمال نمائیم
در نفث الدم که با اسپغول مرکب نمایند و در ضعف بدن با نوره و بادام و صمغ عربی

طوطون

نافع و همچنین در ضیق النفس مفید خواهد بود شربت درتیال بگیرند برگ درتیال ده گندم
در سیر آب جوش دهند چون چهار دم نمود صاف کنند استعمال نمایند سه مثقال و یا عوضش شوره و نطرون
یک مثقال شربت شاه توت یا ریواس یا حاجر و یا ریب سه مثقال مخلوط نموده شربت حاضر بکار برند
و الطریق گرد و یا حب اورا نیز استعمال کنند ولی دم کرده او از جمیع اقسام بهتر است نسخه
بگیرند برگ تازه درتیال یک گندم و نیم گلاب سه گندم قند پنج مثقال اجزا را خوب بکوبند [illegible]
نموده شش یا هشت قرص کنند و هر دو ساعت یک قرص بدهند اورا در اطفال که بمرض [illegible]
نیز ام الصبیان مبتلا باشند بکار دارند نسخه بگیرند گرد برگ درتیال هشت گندم الکل
هشت گندم در سه سیر آب بیاندازند چای دم نموده صاف نمایند شربت بنفشه یا خشخاش سه مثقال
داخل نموده بنوبت در طپش قلب میل نمایند قدر شربت از دو برگ او تا ده گندم
چون دم نمایند یا هشت گندم است اما طوطون که در اثر شبیه درتیال
و او نیز سمیت بود و چون یک مثقال طوطون را تیره کشیده باشند از او مانند اثرات
که یک مثقال درتیال خورده باشند و چون شخص عادی بقلیان یا چپق طوطون داشته
باشد به اشتها و بکشد نبض بطی گشته پس چشم سیاهی بیند و حال او و حلقه
در گلو پدید آید و تهوع او عارض گشته و بدین جهت طوطون را چه سمیتی که دارد کمتر
استعمال داریم و بکار بریم در مرض فتق منحنق که با او حقنه کنیم بجهت بحال آوردن اعضا و عضله

بصل عنصل

باقوه کردیده مغارجت کند **قدر شربت** از پانزده تا بیست کندم است اما قسم
چهارم مدر است حار قوی است چون بصل عنصل داشتن آن **اما بصل عنصل** که
در کنار دریاها و در بلاد گرمسیر می‌باشد و قوه مدری دارد و با تب و چون بپاشند تمام عارض
گرداند و در اطفال قی رخنماید و چون بیش از قدر شربت خورند اسهال بی‌آید همچون
و بانیان و دبول الدم رخنماید و معده و امعا را متورم گرداند و استعمال نیم در استسقا خصوصا
چون در استسقا ضعف و سستی همراه باشد و در این مرض این جز را با ترکیب لازم با استعمال نمایند و باطل
و با منفعت بسیار بود ولی یک عیب دارد که در این استسقا اسهال مطلوب نباشد و این نسخه اسهال آورد
مراد این جزا مدر و مخرج بلغم است و استعمال آن نیم ماه و اسم خشک شده او را دو دانگ او را شش جدا کن
قوه کمتر بود پس بنا براین قدر شربت از خشکیده او یک کندم تا یک نخود است و از تا شش کندم تا شش
نخود است **نسخه** بصل عنصل خشکیده پانزده جزو سه که مقطر بود و شش جزو مخلوط نموده در ایام معتدل
یکشبانه روزی بگذارند بعد از آن صاف نموده عرق شراب است جزو اضافه نمایند در روزی بقدر دو پنج
درم و نیم استعمال کنند **صفت** سکنجبین عنصل بگیرند عنصل پانزده سیر سرکه عنصل یک
پند و سه ربع و عسل اسم نمود باشد مدام ملیح دهند تا غلیظ شود و استعمال کنیم این سکنجبین عنصل را
در مرض سیاه سرفه و قدر شربت از یک درم تا دو درم و نیز استعمال آن نیم در حاجات خناق که اطفال بدین
سبب قی نمایند و بدانکه انقانیکه از خوردن بصل عنصل اسهال و یا آنکه درد از راه خون و یا پیچ

سورنجان

و از دور خارج نکند و ترک استعمال او کنند **نسخه** بگیرند بصل عنصل صحرائی نخود دو جو نیم درم ناطرون
نیم درم قند که در روغن ... بپرورده باشند و قدر دو درم شش قسمت نمایند مدت چهار شبانه روز در مرض استسقا
بیاشامند **نسخه** بگیرند بصل عنصل سه نخود تنوره و حب الغار ... در نمکین از هر یک یک درم تا ...
قسمت نمایند مدت سه شبانه روز در استسقا بخورند **نسخه** قباب یک درم سه که عنصل در اول ادرار ...
تا از جوش باز ایستد مطبوخ ... چهل و شش درم ... سکنجبین عنصل ... درم اجزا را مخلوط
نموده هر سه ساعت یک قوری ... خوری بیاشامند **صفت** صابون که از در ... دهند
بجهت تکلیس صلابات بگیرند بصل عنصل تا یک آثار سیر با قباب قمی بپزند تا بقوام آید و بعد روغن در او
ریزند تا صابون شود و اگر بصل تازه نباشد از خشک بپزند و آب در او ریزند و باقی بپزند و این
صابون را در روی تماج گرفته در تکلیس صلابات استعمال کنند و در دمل و خنازیر نیز بجهت تفتیح
استعمال نمایند ممزوج با تیق چنانچه در شرح ذکر شد **اما سورنجان** در بدو سرد و تر و در حاصل
بهم رسد و اکثر تخم او را استعمال دارند هم مدر و هم مسهل است و چون از قدر شربت بیشتر بکار برند
قی الدم و اسهال الدم بر می‌آرد و عقیب بدعلک ... باید و استعمال مخصوص این جهاد در نقرس
و وجع مفاصل مزمن است **قدر شربت** از دو یک نخود تا یک مثقال است دارچین
او قدری کمتر بکار برند زیرا که قوه تحلیل بیشتر باشد **تعقین سورنجان** بگیرند سورنجان
پنج جزو عرق تیب چهار جزو چهارده روز بگذارند و بعد صاف کنند او را هر ... روز سه یک نخود (?)

مدرّات

هر دفعه بیست قطره تا سی قطره استعمال نمایند. **شربت** انوربکان بگیرند تخم انوربکان نیم جزو
شربت شانزده جزو در روی او ریخته در جای گرم بگذارند مدت ده شبانه روز بعد صاف
نمایند روزی سه دفعه سی قطره استعمال نمایند. **سرکه سورنجان** بگیرند بصل
انوربکان تازه یک جزو سرکه شانزده جزو در مدت هشت روز در موضع گرمی گذارند و بعد صاف
نمایند عرق سرکه یک جزو داخل کنند و از او استعمال نمایند نیم درم تا یک درم در یک روز.
سکنجبین انوربکان بگیرند پیاز تازه انوربکان یک جزو سرکه شانزده جزو داخل او نمایند
مدت سه شبانه روز بگذارند و بعد صاف کنند عسل بیست چهار جزو در او ریزند و با آتش قوام
آورند و قدر شربت از یک درم تا دو درم است در مدت یک روز نسخه بگیرند شراب انوربکان
هشت درم تقطیر افیون سی قطره روزی سه نوبت هر نوبتی سی قطره استعمال کنند در بعضی نسخه
در ادرار ربوب قرمز بقدر نسخه قبل یک درم سرکه انوربکان در او ریزند تا از جوش باز
ایستد و بعد از آن مطبوخ مارچوبه چهل و هشت درم داخل نمایند در یک روز بیاشامند بجهت معالجه
و نقرس که در ادرار ربوب قرمز بقدر نافع است و استعمال خارجی او بر نزع حکومت که بصل
تازه او را کوبیده و با آرد باقلا ضماد کنند در وجع مفاصل بندازند. اما **سی روغن**
داود گلی زردی است که در اول بهار در آید و بعد حقیقت است در گلی مانند شبدر صاحب برگ است
و گل او مانند شب پره و رنگ او خوشه بهم پیوسته است و استعمال نمایند برگهای تازه او را

ذرایح

و خوب جوشانیده در مرض استسقا و از برگ او مطبوخ نیم از چهار درم تا هشت درم در یک روز
استعمال نمایند و با عرعر و طرطیر مرکب کرده بکار برند. اما **مارچوبه** که بونانی حیوان نامند
بوته ایست جوانه‌های او را در آب طبخ داده بجهت ادرار استعمال دارند و از خوردن او
ادرار متعفن گردد و استعمال نمایند جوانه‌های او را بدین طریق که او را با شوربا طبخ داده بکار
برند و یا که او را و این جوارا مدد دوای دیگر نیم مانند مدرات در استسقا استعمال
نمایند. **پنجم** از اقسام مدرات بسا بینه‌اند مانند عرعر و بمبان هو در باب تشنج
دیگر بود که نوعی از ممنوع است که تفصیل اینها در مخرجات بلغم ذکر شد. **ششم**
از مدرات ذرایح و امثال او است. اما **ذرایح** واو مگس است که بسیار مایل
بر رخشان کنجک و یاسی فرنگ است و بر سر اینها نشیند و قسمی از او در زمستان
آن بر سبز خوش رنگ است و اقسام دیگر او نیز در ایران پیدا می‌شود و طریق گرفتن او است
که هنگام صبح پارچه در زیر درخت پهن نموده و تکان داده بر روی این پارچه ریزند و بعد از
آن دستمالی را در سرکه تر نموده و مگسها را در آن پیچیده تا کشته شود و بجهت حفظ
این مگسها که ضایع نشود باید اینها را در شیشه نموده و شیشه کوچک را سر بسته نموده و در او را
باز نگه و در میان آن شیشه نهند که مع الدوام رایحه سرکه به آن مگسها بر خورد و عمل
این مگس آن است که چون بر روی جلد نهند طاول پدید آورد و اکثر ضماد استعمال کنند

در ذراریح

خانقرا با ما میآرد و در حمیات عفونیه گاهی از استعمال خوشه او نیز خانقرا عارض گردد و چون
به اخلی استعمال کنند تشنج و اسهال میآرد و بول را حبس کند و استحیه با دم کند و تقویت
الذت شاسی نموده و نعوظ پدید آرد و چون بمقدار زیاد استعمال کنند تب الدم و اسهال الدم
و بول الدم عارض گردد و مرض فرنسوی عارض کند اما تریاق او کافور است اما استعمال او
در امراض به اینه استعمال مرهم او را بخارج بجهت زخم نهادن تا جذب مواد از اندرون به بیرون
کند و از جمیع ادویه اکاله بهتر است و نیز تعفین او را بخارج در مجاری بول اسیری گرده برند آوردن
حدث تا اینکه بواسطه آن جدار مجاری را بیلد بر ملتصق و ملتحم نماید و بعد از خشک استعمال کنیم
در سنگ مثانه و ضعف قوه باه و نیز در بعضی امراض جلدی بسیار نافع است مانند جذام
و سیوریازیس و بعضی امراض جلدی دیگر که از استعمال هیچ دوا بهبودی حاصل نشده باشد و از
لوزنگ مزمن از استعمال او منفعت کلی پدید آمده اما مرهم که ذراریح طریق
صنعت او آنست که بگیرند ذراریح مو خوب مقطر ده جزو داخل نمایند مدت هشت
روز در موضع گرمی گذارند و بعد از آن صاف نمایند نگاه دارند بدین طریق که چند بار در آن
سرکه الحم نمایند در روی جلد مالند تا حرارت پدید آورده طاول نماید و در بعضی مواضع که
شمع ذراریح نماند ادرار استعمال دارند اما تعفین ذراریح طریق صنعت او
که بگیرند ذراریح دو درم عرق [illegible] صد و هشتاد و هشت درم در موضع گرمی مدت ده شبانه روز

ذراریح

بگذارند و پس از آن صاف نموده نگاه دارند و از ده قطره تا چهل قطره در داخل بکار برند اما نسخه میبرند
شیره بادام سه سیر تعفین ذراریح سی قطره یک روز تا دو روز موافق سن و مزاج مریض باشد و امن
بجهت جذب [illegible] و فطرت بعضی جراحات از ادویه هم بدین طریق است که بگیرند ذراریح دو درم آب
جوشیده هفت درم یا بدین او ریخته مدت دوازده ساعت بگذارند و بعد از صاف نمایند بعضی سی و چهار درم
روغن در آن ریزند و هشت درم سقز بر آن داخل کنند و آنگاه در روی آتش ملایم بقوام آورند
تا جمع آب برود اما شمع ذراریح طریق صنعت او بر دو قسم است شمع ذراریح ساده او
بدین طریق درست کنند که بگیرند گرد ذراریح دوازده جزو سقز چهار جزو پیه بز دوازده جزو اولا
اجزا را در روی آتش باید داخل هم نمایند و بعد از روی آتش برداشته گرد ذراریح را در او
پاشند و در مقام استعمال بهتر آن بود که بروی پارچه تیماج کشیده استعمال دارند و چون چسبندگی
او کم است لهذا خوبست که اطراف او را با شمع انگلیس بچسبانند و در مدت شش تا دوازده
ساعت موافق مزاج ولکن شمع زخم نمایند و بعد از آنکه خواهند جراحت پدید آورد باید بکار
دارند اما شمع ذراریح پرنده و طریق صنعت او آنست که بگیرند سقز چهار جزو و نیم
زفت و ذراریح و موم از هر یک چهار جزو زنگار نیم جزو خردل و فلفل سیاه از هر یک
ربع جزو اولا اجزا را در روی آتش ملایم خوب نموده بعد برداشته بعد از آن اشته تا کمی سرد شده
و پس از آن گرد ذراریح را داخل او نمایند نسخه ذراریح دوازده گندم خرجل مقلس [illegible]

نسخه حب سنگ [illegible] از برای [illegible] بخورند در روزی یک قسمت اورا [illegible] دوازده قسمت کنند

از [illegible] که [illegible] در مرض [illegible] بخورند روزی سه حب [illegible] حب شده عسل یک درم [illegible] پنج گندم ذراریح

ضعف و سستی [illegible] باشد **نسخه** ذراریح یک [illegible] کافور [illegible] دوازده حب باید روزی

دو یا سه حب بخورند در استسقا [illegible] نافع است **نسخه** [illegible] بگیرند ذراریح شش [illegible]

آب [illegible] درم قدری قند مخلوط [illegible] کرده [illegible] روز بخورند در [illegible] مرض [illegible] **نسخه**

[illegible] از هر یک [illegible] درم با زرده تخم مرغ [illegible] نمایند و به عرق نعناع [illegible]

درم تعفین ذراریح یک درم از چهار تا هشت روز بخورند در [illegible] مرض **نسخه** [illegible]

[illegible] ذراریح از هر یک یک درم روزی سه نوبت هر نوبتی [illegible] تا [illegible] قطره [illegible]

باشند و [illegible] مشمع ذراریح در [illegible] شده [illegible] رفع [illegible] را

قدر شربت از ذراریح نیم گندم تا یک گندم است **بدانکه** [illegible]

[illegible] نیز ادرار [illegible] زیاد می کند و چون دوای [illegible] شد [illegible] در فصل [illegible] ذکر خواهد شد

فصل سابع در معرّقات بدانکه [illegible] استعمال نمایند ادویه معرقه را در [illegible]

و در اوجاع مفاصل [illegible] طبیعت [illegible] عرق باشد و معرقات بر چند نوع است

اول چای و قند [illegible] **دویم** [illegible] املاح نوشادر و [illegible] در اد[illegible]

جوهر آن [illegible] باشند **سیم** ادویه [illegible] **چهارم** افیون [illegible] اوست

[illegible]

پنجم نباتات عطره از قبیل [illegible] مثل [illegible] و گل [illegible] و بادرنجبویه [illegible]

و عنبر و پودنه و [illegible] و نعناع و صعتر و مرزنجوش و [illegible] و پودنه [illegible] و دیگر نباتات [illegible] است

که موضوع آنها [illegible] کافور [illegible] **بدانکه**

[illegible] از جمله معرقات است و [illegible] معرق خواهد بود و [illegible] و دارچین

در شراب [illegible] و قند [illegible] معرق خواهد بود و املاح نوشادر نیز معرق اند اما **ترشی نوشادر**

[illegible] این طریق [illegible] که جوهر نوشادر را در سرکه [illegible] کاغذ [illegible] و او را

[illegible] از آب [illegible] چون [illegible] معرق خواهد بود **قدر شربت** [illegible] درم [illegible]

[illegible] روز خصوصا در مرض مفاصل و [illegible] امراض [illegible] که [illegible] معرق استعمال کنند **نسخه**

بگیرند [illegible] چهار درم [illegible] آب [illegible] صاف [illegible] سرکه نوشادر هشت درم اثیمون [illegible]

[illegible] عرق آوردن در مدت چهار روز بخورند **نسخه** بگیرند [illegible] نوشادر

[illegible] درم شراب اثیمون یک درم در مدت [illegible] شبانه روز بخورند در وجع مفاصل [illegible] باشد

[illegible] سرکه نوشادر [illegible] اثیمون که [illegible] اثیمون [illegible] [illegible]

[illegible] شبانه روز [illegible] طبیب [illegible] که سرکه نوشادر را [illegible]

او را استعمال [illegible] نوشادر [illegible] و [illegible] در تشریح [illegible]

ذکر خواهد شد **اما اثیمون** که از جمله ادویه معرقه است **نسخه** بگیرند [illegible] سیر آب [illegible]

[illegible]

و صاف نموده افتیمون نیم کنده رب اقطی بیست مثقال دیگر صاف نموده بنعت خورند که تعریق دادن

دوای افتیمون معرق نیست و احداث حرارت چندان نمی نماید بخلاف سایر معرقات و لهذا در حمای ربع بحران

ازین نایک کنده افتیمون طلائی و یا بر سر مقداری بمقدار منقسمه بکار بریم چنانچه در فصل افتیمون یاد شد

اقطی که از جمله نباتهای معرق است و در اوایل بهار روید بگل آید و گل او سفید و چیری است چون

برف و ثمر او را چون برسد مانند مفسن نماید و بجهت تعریق گل و ثمر او را بکار بریم و حمای مخصوصی معرق نیست

بلکه باید با ادویه دیگر ضم نموده استعمال نمائیم **قدر شربت** از گل او سه مثقال است

مانند چای دم کرده بخورند و از ثمر او رب درست مینمایند که بسیار خوش مزه است و قدر شربت ازین رب

تا یک سیر در یک روز بدهند و استعمال نمایند گل او را در گلی ورم بالا سرخ **نسخه** بگیرند گل اقطی

گل بابونه گل اسطوخودوس برگ نعناع از هر یک بالسویه نموده ضماد نمایند در بالا سرخ و در اورام صلبه

اقاره از جمله معرقات است و شجریست شبیه بنارنج و برگ او مخروطی است و این نیز از جمله ادویه

مخصوص معرق نیست بلکه باید با ادویه دیگر معین او نموده بکار برند **قدر شربت** سه مثقال گل

او را مانند چای استعمال نمایند **روباس کول** که از جمله نباتهای معرق است گلهای زرد

زیاد دهد قدر شربت تا سه مثقال است **کافور و افیون** نیز از جمله معرقات است **نسخه**

بگیرند افیون یک گندم ایپکا یک گندم قند شش گندم مخلوط نموده تا سه چهار گندم استعمال نمایند

و این نسخه را پودر دوور نامند **استیک** نیز از جمله معرقات است بدین طریق در ترتیب نمایند

سر کم نظرون دو ارزه قسمت جوهر گوگرد شش قسمت عرق هوا ۴ ده قسمت در قرع و انبیق نموده تقطیر نمایند در تابه

جنس مقطر شود چون آب برنگ و قرار مقطر و چون در دهان نمایند سرد نماید و نزدیک شعله آتش مشتعل گردد

و اشت مرتبه اراب سکر است و استعمال نمایند به ازالمرامن عفونه چون مرحه بجهت تعریق تا چهل قطره در یک روز

بدهند **نسخه** بگیرند اتر استیک یک درم ترشی نوشادر و عرق بهار نارنج از هر یک شش درم در سه

چهار روز بخورند و در ادویه مدر طمث تشریح این جوارا تفصیل بیشتر خواهم داد **فصل ثامن** در مدرات طمث

و از این جنس ابهل و خربق و جوز بزرگ و عصا راعی و ربونه و سداب و روناس و اقحوان و بوما دران و امثالهم

حیدری و بسیفاله برنجاسف دار نامند و بوره ارمنی و در دادن مدر طمث باید طبیب ملاحظه نماید اگر

از ضعف دم باشد اصلاح حیدری و مقویات و الا از برای مدرات طمث را بکار دارند و ابهل که نوعی از

سابین نامند و خربق و ربونه و جوز بزرگ در شیر یاد کرده آمد و این جوارا اجزا را بجهت ادرار طمث تنها نیاریم

بلکه با چیز دیگر ترکیب نموده بکار بریم **سداب** بسیار بدبوی و مدر حیض اقوی رحم و تشنج رحم است

و هم چنین مدر حیض طمث و در این کار جوارا قوی بخشد بلکه با ادویه دیگر منضم نموده استعمال نمائیم و مقدار آن باید

که برگ خشک شده او را استعمال کنیم مانند چای دم نموده و صاف نموده از استعمال یک تا چهار مثقال او را

در یک روز منفعت دیده شده است بطریق اماله در برای نفخ بطن و قولنج اطفال و نیز در این امراض

دم نموده او را بدهند **بوما دران** واو نباتیست که گل چتری دارد و قوت او از سداب کمتر است

و ضد اختناق رحم و حبس طمث بدهد **روناس** چون او را ایکموافی دهند بخورد بمقدار زیاد

استخوان او را قرمز نمایه و ازین جهة او را طمث بسیار کم استعمال کنیم **قدر شربت**
تا رشقال باشد چاپام لهم بکار برند و در یرقان **القوزه** زیاد نافع بود در حبس طمث که با اختناق
رحم همراه باشد چونکه تفصیل او در شرح گفته شد لهذا احتیاج بتفصیل نیست **املاح حدیدی**
تمام املاح حدیدی مدر طمث اند و لیکن بعد ذکر خواهد شد **چچدر** که بفرانسه سقلار می‌نامند
که یک جنس از گندم است و حاصل شود در وقتیکه گندم زیاد باران خورده باشد و رنگ زند و سیاه شود
و چون از زنهای حامله خورند سقط جنین نمایه و استرخا رحم عارض شود و در سالم این جرات اسمیت ندارد
و چون اثر مخصوص او در رحم و کلیه است لهذا او خونرا در آنعضو زیاد کنند لهذا اثرا استعمال
نمایند در صعوبت وضع حمل انگاه که جنین بر نهج طبیعی قرار داشته باشد و نیز استعمال نمائیم انگاه که جنین باید
و خارج شود و ایضا بکار بریم بجهة باز نیامدن رحم بحال طبیعی و سیلان دم از او و چون
این دوا را خورند استرخا رحم عارض شود لهذا در تشنج رحم بکار بریم و نیز بسیار شده که رفع
نفث الدم نموده است و لیکن جهة او معلوم نشده است بلکه از تجربه دیده شده است و بجهة سهولت وضع حمل
کرده او را در هر ربع ساعت سه نخود بکار ببریم **قدر شربت** مختلف است بحسب مرض و در نازی
سیلان دم از رحم و در نفث الدم و استرخا رحم سه نخود در سر انجام در مدت [illegible] روز بپاشند
مطبوخ او را نیز بکار بریم بدین طریق که یکدرم او را نیم کوب نموده در مدت [illegible] دقیقه بجوش آرند
و بعد از آن بردارند در مدت چهار شبانه در مرض نفث الدم استعمال نمائیم **و بباید دانست**

کمتر حبوبات که زنگ خورده شده و مریض شود نیز همین اثر دارد و لیکن قوتش کمتر باشد **بوره ارمنی**
بسیار خوب جرات و مخصوص است در حبس طمث با وجود این بوره مجرب است که مرکب از بوره و ناطرون و در
چشمها زیاد یافت شود و کیفیتی دارد که چون با فلزی او را مخلوط کنند سریع الذوب گردانند و بیشتر
بر اهل و لکن تکلیف خارج استعمال کنیم **در داخل** بجهة حبس طمث و امراض دیگر رحم استعمال کنیم و از خود
قوت او کمتر باشد و بجهة تقویت حصاة مثانه نیز استعمال نمائیم **در خارج** بکار برداریم در مرض برفک و در
تکلمهای صعوبت و هم استعمال نمائیم در سرما زده‌گی و در دملهای بواسیری که صاحب شقاق بود و درد نباشد و نیز
در لکه سفید که در قرنیه پدید آید بکار بریم و در جراحت که عفونت بسیار از زود ترتیب داده بکار بریم و چون اخراج شود
چهار رگ سبدل بنفاعرابا ثبوت او را نیز استعمال کنند و جراحت مخصوص در او **قدر شربت**
از یک درم تا نیم مثقال است **نسخه** بگیرند بوره یکدرم زعفران شش نخود عطر دار چینی [illegible] قطرات قند بمقدار کفایت
نیم ساعت در استرخا رحم که از وضع حمل پدید آید بکار بریم **نسخه** بجهة قولنج بگیرند بوره یک مثقال در
سه سیر چای بار تجویه حل نموده آب بادام تلخ بلمقدار در مدت یک روز یا دو روز بپاشند **نسخه**
بجهة لکه قرنیه بگیرند بوره شش نخود در چهار درم گلاب حل نموده قطره افیون یا زعفران ده قطره صبر زرد
حل کنند روزی سه دفعه هر دفعه یک قطره در چشم بچکانند **نسخه** بجهة برفک بوره یکدرم زاج سفید
شش نخود گل قند یک سیر مخلوط نموده با پنبه بروی برفک بمالند **نسخه** بجهة شقاق بواسیر و پستان
و لب و سرما زده‌گی بوره یکدرم بینک یکدرم و نیم روغن بادام است درم با هم زرده تخم مرغ [illegible] بمالند

اما نفوخ نمایند در تکه قرنیه شش نخود از هر یک قند سفید زاج زنگ سونفات بوره نسخه ترکیب

زعفران ایشان است که در میان گیاهان بوته است و زعفران از ادویه مدر طمث و اخراج رحم

داخل کننده بچه از دیار تو آید با سر قوه او بسفرایه **قدر شربت** نیم درم تا یک درم در بعضی کتب نوشته

در شبیه شد او با بسیار گل گافته **دارچینی** او را نیز بجهت اعداد برابر اثر ادویه مدر طمث و اخراج کننده

و تفصیل آن انشاء الله بعد از این ذکر خواهد شد ادویه که با صله مدر طمث است بوره و ادویه حیدری

باشند دیگر اینها مدرها بلکه مدر طمث نبوده شبهای ادویه سایر و داخل است **فصل تاسع**

در بیان ادویه مخرجه صفرا به آنکه بهتر از کلی جراند در اینکار برداریم لهذا استعمال نمائیم در سنده کبه و اقضا

در مرض مذکور استعمال کنیم بجهت اخراج ماده صفراوی مثل زرد رونه چینی ملح نطرون سقمونیا و بوره

که این ادویه نیز مخرج صفرا می باشند و نیز از جمله ادویه مذکوره است و هلیله سیاه سنا که موجب

داشته باشند و چون بعضی از این ادویه را در شرح و برخی دیگر را به تفصیل هم کرده اند در اینجا احتیاج به تفصیل نیست

باب ثانی در بیان ادویه محلله به آنکه بعضی از این ادویه محلله است که از خوردن آنها بدن

تحلیل رفته و ضعیف شده و بعد از آن حدوث ... از بدن خارج کنند لهذا آنها را باید در عرقها ذکر که

و در اینجا ذکر نمائیم زیبق واجب ... و دیگر مقرر را **اما زیبق** بدانکه این جوهر

معدنی است و خالص او بند است در معدن یافت شود از گوگرد که مرکب از کبریت و زیبق است

گیرند و طریق خوردن او از گوگرد که با آهک مخلوط نمایند در سرعت و منقی نمایند تا زیبق خالص منقطر گردد

بدانکه در قدیم زیبق را خوردن نمی نمودند بجهت ضرر آن استعمال نمی کردند و نخستین کسیکه بقراط در امراض بکار برد

بجهت و باء آن است که از آن سبب کسیکه در معدن زیبق کار می کنند بعضی امراض آنها را پیدا آید و همچنین اشخاص که زیبق

در آنها استعمال کنند چه از راه خوردن و چه از خارج این امراض در آنها عارض شوند مانند حالت اضطراب و قشعریره و سیلان

براق و عدم اشتها و تورم زبان و دهان و سستی و لغزش دندان و بعضی اوقات ساقط شوند و اسهال الدم

و اما این اسهال الدم و سل زیاد باشند و بعضی اوقات آبله ها در جلد پیدا آید و وجع در عظام و ...

اگرچه از خوردن او رفع وجع عظام می شود و برخی جراحات در بدن پیدا آید خصوصا در دهان و این

تقرح در آخر تبدیل به نقرس یا گردد و بعضی از علامات عصبانی عارض گردد مانند رعشه که او را رعشه زیبقی

و نزول آب سیاه و مالیخولیا و رداءت مزاج **بدانکه** استعمال کنیم زیبق دا علاج او را در این امراض

مذکوره مانند امراض دردی خصوصا در ورم صفاق و جنب و کبد و دماغ و نیز استعمال کنیم در امراض سل و در

اورام چشم چون ورم در ملتحمه چشم باشد و در مرض کوفت چنانچه از ادویه مخصوص در او است خصوصا

در کوفت ثانوی و استعمال کنیم در مرض مرگ کبد **و بدانکه** زیبق خالص را خود در نوع التهابات در جلد و در

استعمال کنیم و سبب منفعت او در مرض مذکور ثقل او است و بعد از آن سبب رفع التهاب نماید و زیبق خالص را

بسته نمود و بعد از آن نیز از شکم خارج گردد و هیچ جزء بدن نشود و زیبق مسحوق اثر در بدن نماید

و او را با گل سفید و یا با روغن ضماد نمایند چنانچه دیگر زیبق ها بی همه گفته **و صنعت** او

آنست که بگیرند زیبق خالص سه جزء گل سفید نیم جزء مخلوط نموده و سحق بلیغ نمایند تا دیگر اجزاء زیبق بی همه نشود

و در امراض او را بکار بریم و در اثر شبه بکشد است لهذا استعمال نمایم در کوفت اطفال و در سنا [?] بعد ۴
قدر شربت در اشخاص بزرگ از پنج تا پانزده گندم و در اطفال تا سه گندم بعد و گاهی دو نوبه
با افیون ترکیب نموده بکار بریم و سبب این است که در استعمال زیبق اسهال و پوست [?] باشد و چون خوف
از اسهال بود با افیون منضم ساخته استعمال کنند و چون بیم سوء [?] بود با ریوند ترکیب نموده بکار برند
دهن زیبق رمادی طریق صنعت او آن است که بگیرند زیبق خالص یک جزو چهار جزو
روغن خوک اگر باشد روغن دیگر چهار جزو و او را بکار روغنی داخل زیبق کنند و صلایه بلیغ نموده تا آنکه اجزای
زیبق ستره [?] شود و بعد از آن تا روغن را داخل او نموده صلایه بلیغ نمایند **و بدانکه** استعمال نمایم
دهن مذکور را بجهت تحلیل صلابات و چون در وریدها خون منجمد شود و چنانکه ملاحظه شود در بعضی جراحات
مانند خطوط سیاهی با تفوق [?] کشیده شده است و چون ملاحظه این حالت کنیم معلوم است که خون
در وریدها منجمد شده است و استعمال کنیم او را در مرض مذکور و هم در مرض کوفت آن بعد
و بعد از آن موضع دیگر از بدن را تا آنکه جمیع بدن را از آن دهن بمالند و هم در ورم صفاق بطن را
بر روی دهن فرمایند و ایضاً درست نمایند دهن زیبق دیگر که از دهن مذکور رماده تر باشد
و صنعت او آن است بگیرند از دهن زیبق رمادی مذکور یک جزو کره حیوانی دو جزو مخلوط نموده
خوب صلایه کنند **شمع زیبق** طریق صنعت او آن است که بگیرند اشق استنار [?]
مثقال زیبق خالص بیست و چهار مثقال کبریت است گندم دهن زیتون یک مثقال او را در دهن زیتون را

بالکبریت

بالکبریت در آتش ملایم مخلوط کنند و بعد از آن زیبق را داخل او نموده خوب صلایه کنند تا دیگر زیبق مشاهده نشود
و القا [?] زیبق را جدا در روی آتش گرم نموده داخل او کنند و خوب صلایه کنند و استعمال نماییم او را در صلابات
بعضه و در خنازیر و این بعضی تفصیل ترکیبات زیبق خالص و حال ذکر کنیم علاج زیبقی را که با اشیاء دیگر ترکیب
شده جسم دیگر گشته **اما زیبق احمر** که زیبق است که با اکسیژن **صنعت او** آن است
که بگیرند قرع [?] لفلی طویل دهن تنگ و زیبق در او نموده در تنور آتشی مدت شش شبانه روز نگاه دارند که از این عمل ۷
زیبق هوای اکسیژن را جذب کند و متصاعد گشته در آن شیشه منعقد گشته و این عمل است بسیار صعب زیرا
که در این مدت شش روز باید حرارت آتش یک نهج باشد و این زیبق ثقیل تر از خود زیبق است و چون
او را در روی آتش نگاه دارند اکسیژن او رفته زیبق خالص گشته در این زیبق احمر جز هوای اکسیژن چیز دیگر نبود
که او نیز بحرارت ملایم بگیرند [?] و بحرارت شدیده با او ترکیب گردد و غیر محلول است در آب و سم شدیده
گشته **اما استعمال او** در امراض افلاء در مرض کوفت بود و چون در مرض مذکور جرات او بغیر دارم
لهذا او را کم استعمال کنیم و چون مرض کوفت بهیج ادویه معالجه نشود حکماً او را بکار بریم و دیگر الاستعمال
بود ایند و از خارج افلاء در ترکیه مرض خشم که جوب باشد و نیز استعمال در جراحات کوفتی بجهت عدم از یادان
جراحات و نیز در جراحات رودی و در تاپلی کوشی و در شقاق لب و نیز پستان او را بکار بریم از خارج
نسخه بگیرند زیبق احمر ترش [?] نگاه بار بسوی صد و بیست حب نموده روزی یک حب پس از غذا در مرض کوفت
بخورند و هر سه روز یک حب زیاد کنند تا بقدر کفاف رسد **نسخه** بگیرند زیبق احمر ذراع سفید

او اکسیر

از هر یک نیم درم ... مثقال داخل نموده روزی دو نوبت بروی جراحات و ثالیل کوفتی ذرور نمایند

نسخه بگیرند زنبق احمر و گل ارمنی از هر یک نیم مثقال قند سفید شش مثقال در ... و ... چشم ...

صبح قدری از آن ذرور نمایند **دهن زنبق احمر** که در زخمها و زخم چشم بکار برند آنست که بگیرند

روغن بیدانجیر نیم درم زنبق احمر چهار گندم داخل هم نموده صلایه کنند و چون بچشم ... عادت گرفت مقدار او را

زیاده نمایند که در نیم درم روغن چهار گندم زنبق احمر کرده استعمال نمایند و دهن مذکور را در ... سفید

که در ... بهم آید و در صلابت اجفان که بسیار ... باشد و نیز استعمال کنیم در جرب چشم از جهت جرب

بهم رسانده و غلیظ گردیده مژگان ریخته شده و ... ترتیب دهند مرهم ... چشم

صنعت او آنست که بگیرند موم پنج نخود روغن بیدانجیر نیم درم و در روی آتش مخلوط بهم نموده

پس از آن زنبق احمر دو نخود ... یک نخود کافور یک نخود داخل نموده خوب صلایه کنند و او را

... چشم گویند و استعمال او در جرب چشم از مجربات است که تحقیق ... مکتوب و چون عادت

شده روزی دو نوبت بمالند **بدانکه** از استعمال زنبق در چشم ... و التهاب در او پیدا آید

الغایة منفعت بخشد **اما نیترات** جوهر مرکور که عبارت از ... زنبق است و مرکب است

با جوهر شوره **صنعت او** آنست که بگیرند زنبق را و در جوهر شوره ممزوج ... صبر نمایند

و در روی آتش ... تا اینکه ... بقوام منعقد شود و این ملح محلول در آب ...

الکل ... و استعمال کنند در ثالیل و لحوم زائده و ... اثر ... از خود و ... ازد

...

ترتیب دهند **صنعت او** آن بود نیترات جوهر مرکور یک جزء و موم جوهر جزء ... جزء

در آتش ملایم بهم ممزوج نموده خوب صلایه کنند و استعمال نمایند او را از برای زایل کردن آثار آبهای

کوفتی و ثالیل کوفتی که در آن موضع مانده و قوت ... و از زنبق احمر مشهور است و در داخل

نیترات جوهر مرکور را هرگز استعمال نکنیم **اما کلرور دو مرکور** که سیم از املاح زنبق است

که کلی باشد و او زنبق باشد مرکب با جوهر گوگرد **صنعت او** آنست که بگیرند زنبق چهار جزء

جوهر گوگرد سه جزء ملح طعام یک جزء و نیم با قدری گلاب اول دو جزء زنبق را با سه جزء جوهر

گوگرد با گلاب در روی آتش مخلوط بهم نموده تا ملحی حاصل شود پس از آن دو جزء از زنبق باقی مانده با این

ملح ثانی حل کنند و بعد از آن ملح طعام نیز ... ممزوج کرده خوب سحق بلیغ نمایند تا هیچ جزو از زنبق

محسوس نشود و پس از آن اجزا را در قرع نهاده تصعید کنند و چون اجزای متصعده قدری حموضت

داشته باشد معلوم است که ... دارا ... است و بجهت خلوص او از آن باید چند نوبت در عرق

شست و شو فرمایند که ... کلی خالص ... نهایت او را سحق نموده بکار برند و آن کلرور

او قدری مایل بصفرت است و اگر در آفتاب بنهند سیاه گردد و کلی خوب آنست که در آب حل نشود

و چون در گلاب آب آهک ریزند ... که دارا ... است و نیز چون کلی را

در روی آتش تصعید کنند چیزی از او باقی نماند که کلی باشد و به ... کلی از سایر املاح زنبق ملایم تر است

و در اطفال ... مزاج آنها را با مزاج او مناسبتر است ... زنان و چون

بمقدار

بمقدار مثقال تا تمام خورند استسهال صفراوی عارض کند پس بنابراین او مسهل خواهد بود بمقدار مثقال منضج بود
ولثه را ضایع کند بخلاف مقدار تمام پس چون یک گندم از گلی را ده قسمت کنند و هر دفعه یک باشند
نه را خراب کند که یکسه رتق خورده باشند از بول آنها توان تشخیص داد که از بول آنها جذب رتق
کنند و این گلی عن نور المعده را زایل کند **واستعمال** کنیم گلی را او را بجهة تسهیل در رحم
صرع و در قولنج و در امراض کبدی و بجهة خروج دیدان و بسیار ترکیب کنند با حلب و حصاها ریونیز و یا جبه
ریونیز و سقمونیا و حنظل **قدر شربت** از برای سهل از یک گندم الی شش گندم است
نسخه بگیرند گلی منضج جلب شش نخود بجهة تسهیل یا شده و یا آنکه بهنگام شب گلی را استعمال نمود
صبح داخل بید انجیر نگاه دارند **دویم** بجهة منضج است لهذا استعمال کنیم او را در امراض کبدی
دوالسیطار یا و خناق و امراض صفاق و نوبت و امراض چشم که منظور تکلیل بود خصوصا
چون او را مرکب کنند با اثمون طلا و نیز استعمال کنند گلی را بجهة خروج دیدان و قدر شربت
از برای منضج نیم گندم تا یک گندم است در هر سه نوبت اما استعمال او **در خارج** از جمله
عطوس است و هم در لکهای سفید که در چشم پدید آید و در چند از امراض جلدی استعمال کنند
نسخه بجهة ساختن دهن گلی بگیرند گلی یک جزو روغن شش جزو مخلوط بهم نموده
صعید نموده کنند و در آتش بیاشیر و زرد رحم نگاه دارند **نسخه** بگیرند گلی و اثمون طلا
از هر یک شش یا ده گندم عصاها نوکرانه مخلوط نمایند ده قسمت نمایند یک صبح و یک عصر در دم

پسوریاریش

بعنز

غلبه بجهة منضج نگاه دارند **نسخه** بگیرند گلی هشت گندم در شیلا و ر گندم است قسمت کنند و در هر روز
سه دفعات بدهند و در مرض ام الصبیان که بفرنسه ایدرشتال نامند و بعضی اوقات گلی را منضم با افیون نموده استعمال نمایند
هنگامیکه منظور بر عدم بروز اسهال و اسکات وجع بود بگیرند گلی نیم درم کبریت چهار درم روغن چهار درم
مخلوط نموده در بعضی از امراض جلدی نگاه دارند و یکهاسیله با گل اصلاح دار اشکنه همراه نمود باید درم او مهلک باشند
اما دار اشکنه که چهارم از املاح زیبق است و بفرانسه سوبلیمه کرزیف نامند که زیبق است
مخلوط با ملح طعام دار سموم قویه است **وصنعت** او آنست که بگیرند زیبق دو جزو و جوهر گوگرد
سه جزو ملح طعام یکجزو و نیم تقا نوشه که در ساختن گلی باشد درست کنند و در مقدار منفعه سمیت او
کم است و نفعش زیاده چون بمقدار کمی دهند و اسهال عارض گردد مهلک است و بواسطه اثر رد شش اثبات است
ضایع نمود و بجهة استعمال باید او را در آب مقطر حل کرده نگاه دارند و او را نفعی است که چون باعث عرق
ترکیب نمود او را منجمد کنند و از اثر سمی چند از دو با آب آهک ممزوج کند در در شده را ب و از اثر
نموده بیفتد و با ترکیبات بسیار دارد که با او ترکیب کرده در مرض کوفت و نقرس نگاه دارند هنگامیکه با آن
دکمها بود **اما طریق استعمال او** از خارج است بجهة منع بروز آبله در چشم و یا بسایر
بدن قطور و یا طلا نمایند منع بروز آبله در آن مواضع کند و باکافور ضم نموده در کند لدن نگاه دارند
و نیز در حمام آبزن در امراضیکه باید نگاه دارند داخل نموده استعمال کنند و استعمال او بدین طریق است
نسخه بگیرند گلاب چهار ده فنجان دار اشکنه یک گندم در او حل نموده یک فنجان صبح و یک شام بخورند

بندا

تا یک هفته و هفته دیگر مقدار او را زیاد کنند **نسخه** مُلیّنه از برای ناخنک و نوشادر از هر یک گندم با قدری
حلیب [illegible] سوی [illegible] با صبح و یا شام در مرض کوفت [illegible] **نسخه** ملیّنه دارا شیره [illegible] گندم [illegible]
چهار درم [illegible] تعفین سورنجان یک درم و نیم هر دو اضافه کنند در مدت یک هفته استعمال نمایند در مرض نقرس که با وجع
کثیر و با [illegible] همراه باشد **نسخه** مُلیّنه دار اشکنه [illegible] گلاب [illegible] زده مثقال حل نمایند در عوض چشم روزی
دو نوبت تعسیل نمایند و چون شخص بار [illegible] سورنجان [illegible] کند و یا احتیاط از سورنجان او داشته باشد بجای [illegible]
با مملول دار اشکنه تنقیه و نیز در لکه‌ها بکه در صورت زنان حامله و در زنان [illegible] روند از آن اب پیرایه ازین مملول
تنقیه نمایند **صفت** مملول مذکور مُلیّنه دار اشکنه ده گندم آب مقطر چهار مثقال حل نمایند با هم و
بروی لکه‌های مزبور بمالند **امّا یدور دو مرکور** که نیم از املاح زیبق است و ترکیب یافته از زیبق
و [illegible] بدانکه چون زیبق با ید ترکیب شود [illegible] بوجود آید یا زرد یا سرخ رنگ دو [illegible] قرمز و زرد او در اثر چون کلی و قرمز
او چون دارا نیست **امّا پر تیدی یدور دو مرکور** که [illegible] زرد او باشد و ترکیب یافته از
یک جزء ید و یک جزء زیبق و در آب مملول نشود و [illegible] او کم باشد [illegible] مخصوص است در مرض کوفت [illegible]
که همراه باشد با وجع عظیم **صنعت او** آنست که بگیرند زیبق [illegible] جزء ید [illegible] [illegible]
بسایند و پس از آن تصعید کنند که آن مصعد نیز مذکور است و استعمال نمایند در مرض کوفت که با وجع عظیم همراه باشد
که نخستین از یک گندم ابتدا کنند باید [illegible] یک گندم و نیم دهند و بعد نیم گندم اضافه کنند تا به گندم برسد
نسخه مُلیّنه پرتیدی یدور دو مرکور افت گندم [illegible] تعدیل نمایند [illegible] صبح و [illegible] شام بدهند تا [illegible]

نسخه مُلیّنه پرتیدی یدور دو مرکور یک جزء موم زرد دو جزء روغن [illegible] جزء مخلوط نمایند و از آن [illegible] از خارج
بمالند **امّا دُتِ یدور دو مرکور** که ملح قرمز آن باشد که ترکیب یافته از یک جزء
زیبق و دو جزء ید کامل و [illegible] و در آب [illegible] مملول [illegible] او در اندرون کم است و [illegible] یک گندم
در روز بکار برند و در خارج [illegible] جذام [illegible] و نیز در زیبق و [illegible] و [illegible] که در جلد باشد استعمال کنند
که پس از مالیدن او مولهای روی [illegible] و [illegible] و [illegible] مخصوص در مرض کوفت [illegible] بکار برند
مؤثر است خصوصاً [illegible] که [illegible] او رفع مرض مذکور [illegible] **نسخه** مُلیّنه دُتِ یدور دو مرکور یک جزء موم زرد
چهار جزء مخلوط کنند و [illegible] [illegible] رفع او نمایند **امّا سیناب**
که [illegible] [illegible] از املاح زیبق است [illegible] از زیبق و کبریت و او را [illegible] کم [illegible] بکار برند و اگر بطریق
[illegible] استعمال کنند خواه [illegible] و خواه بطریق دیگر و [illegible] ترتیب دهند که مرکب از شنجرف و [illegible]
که [illegible] [illegible] شد [illegible] و شنجرف [illegible] نقاشی در جاهای دیگر استعمال کنند و دیگر از املاح زیبق است
زیبق مرکب با گوگرد [illegible] **صنعت او** آنست که بگیرند
زیبق یک جزء و کبریت [illegible] مخلوط کرده صلایه کنند تا خوب سائیده شود و چون او را در آتش گذارند کبریت و زیبق او
متصاعد شود بر دو [illegible] استعمال کنند او را در اطفال که [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
در اطفال [illegible] گندم و در بزرگان تا پنج گندم **اسید ایدروسیانیک**
دومرکور که [illegible] گویند که زیبق [illegible] مرکب با [illegible] و از سموم قویه است

وی قطره او مهلک خواهد بود **قدر شربت** شانزده یک گندم است و استعمال نمایند در مرض
کوفت و اشباه آن **اما طلا** که دوم از محللات است و بفرانسه اور نامند و او را قدر بسیار بعدیات ...
زیرا که هرگز در میان خاک فاسد نگردد و در هوا هیچ تغیر نکند و مفرح قلب است و اگر جوهر حل کرده اثر در مزاج کند
و چون خوب او را بسایند اثر زیبق را **املاح او** طلا ممزوج با جوهر ملح طعام صنعت او است
که بگیرند تیزاب طلا که مرکب از جوهر شوره و جوهر ملح طعام است و طلا را در او حل نمایند و در روی آتش نهند
تا جوهر شوره متصاعد گردد و ملح طلا بماند که ملح مذکور است و ... و محلول در آب و عرق و چون بعد از
جزئی او را استعمال کنند نبض را سریع نماید و فرح در قلب آورد و منضج بود و چون به مقدار زیاد استعمال کنیم
قی و اسهال آورد و سیلان بزاق عارض کند و استعمال نمایند ملح مذکور را در مرض کوفت ... و هم باید از
زبان **نسخه** بگیرند ملح مذکور یک گندم با قند ... قسمت ... روزی یک قسمت ... در مرض
کوفت بکار برند **نسخه** بگیرند ملح مذکور یک گندم با قند چهار قسمت ... نوبت ... مذکور ...
باشند در ... کوفت **قدر شربت** چهار یک گندم است ... روزی یک گندم ...
ملح را هشت درم آب یا گلاب حل نموده روزی یک درم بخورند **بدانکه** ... مصنوعی را با مقول ...
بهم ترتیب دهند و چون ملح مذکور را ... جوهر ... حل کننده ... قوی ... حاصل گردد **اما ید**
که از جمله محللات است و این ... چند سال پیش نیست که شناخته شده و در قدیم ... خارج استعمال
می نمودند و ... منفعت او را ... و ... معلوم شد ... اثر او ... در او است

و ید از نباتات مخصوص و طوبی که در دریا شور می روید و از او حاصل نمایند ید را و ... همچون پوست سخت است
... او را استنباط نماید مذکور ... و از خاکستر او قلیا گیرند و در آن جوهر کبریت ریزند تا قلیا او جدا شود
جدا نموده ... او را ... نمایند ... بر خوردن ... ممتاز ... و بنفش الون گردد
و از این جهت او را باسم ید موسوم نموده یعنی بنفشه و رایحه مخصوص از او استشمام گردد که شبیه ... و چون بخورد
به ... رسد ... ... گه ... که ... است ... او را دیده شد و از خوردن
مقدار زیادی ... استشمام ... او شبیه ... صورت ... گردد ... کیفیت
... مخصوص ... کلیه ... زاید و ... بر ... او را بکار برند ... ورد و ... انسان
بکار ... و از خوردن مقدار زیادی ... اسهال ... و سیلان ... در زنان ... کنند
و اگر ... در بعض امراض ... و ... خون ... مقدار ...
... قلب ... اسهال ... **استعمال** نمایند او را
در ... و در ... خوش ... و ... را ... در ...
رطوبات ... و در ... نمایند ... نمایند ... و نیز استعمال نمایند در مرض
خنازیر و ... و در ... و اگر ... جوهر ... او ...
بنفش ... آب ... **و نیز استعمال** نمایند او را در مرض کوفت که با ...
عظیم و ... **و بدانکه** ...

زیرا که حدت ورم بیفزاید بلکه در این حالت روغن چوب خاکستری استعمال کنند و بیدرا نیم گرم بکار برند ایم حمر در اورام
مزمنه و نیز در اورام و سدهای کبدی اورا استعمال نمایند که بغایت نافع بود و نیز بدل استعمال نیم در بعضی از
استعمالات آن در این مرض منفعت کلی دیده شده است **و نیز** در مرض ایدروکل که قیل ادرا بود بسیار از خروج ماء زیضه بید در
آنموضع داخل کنند ورم حاد که در آن بید بیار آمده جدا از غیر نایبد متفق نمایند **و استعمال**
نمایند بید را اغلب در حالت ترکیب با بطای وداو عرق است با ترکیب ملعب نیز شربت سطحی و دم بانون و قدر
شربت این بید و رو پاستی در بدشه و گز و ارشته گلها است تا شش نخود چون بسهولت جذب
رطوبت از هوا نماید لهذا اورا در شیشه گلاب حل نموده بکار برند بدین طریق بید و رو پاستی یکدرم گلاب چهار ده
فنجان حل نموده یکدفعه صبح و یک عصر … بدانکه از بید خالص … در جهت … آید لهذا خالص اورا …
اکثار مرحم بدانکه چون بید را ناشسته ترتیب کنند اورا از حیثیت حفظ بیندازد لهذا از خوردن بید باید …
و گندم و اسمائیکه نشسته دارند اجتناب باید نمود زیرا که شش ساعت از صبح و چهار فاصله باشد پس از خوردن
پانزده دقیقه و زیادتر را دوبار اثر او بظهور رسد بمعنی که اگر شربته بدان ادرار بریزند تغییر کند
قدر شربت از بید خالص یک گندم است **صنعت** این بید … بید و رو …
شش نخود بید خالص یک نخود کره خالص چهار درم مخلوط نموده حب … نمایند … الوان
کند و استعمال نمایند تجربه کنید ادرار و در غدد متورمه نیز بکار برند که یک نخود اورا با تجربه تکلیف صد شب
طلا نمایند اما **تعفین** بید بگیرند بید خالص هزار ده نخود عرق … خالص است درم چند … زند

و پس از آن صاف نموده در خنازیر و ورم زاید جراحات بکار دارند که ورم زیاد را برده و ورم سالم بر و پانیده که با … مو
این دهن بروی جراحات کوفته و خنازیری باید در … باید نشسته است **بید و دوفر** که از زیر … است
بید است مرکب بوده از جزو بید و جزو … اده آهن با قدری آب در موضع تاریکی خوب باید تر … بید
با آهن بروی ترکیب نمود بلکه بروی از بید ترمفارقت جویند و استعمال نمایند اورا در خنازیر و در مرض عظم
که از خنازیر بود **قدر شربت** از یک گندم تا سه گندم است **نسخه** بگیرند بید و رو … فر
دو گندم گلاب سه درم حل نموده جوهر دارچینی بدو اضافه کنند بهر قسمت نمایند در سه نوبت بخورانند
و با شقلا مخلوط نموده در اطفال استعمال نمایند و بکار برند در لوزتین بطریق حقنه **نسخه** بگیرند بید و رو فر
شش گندم آب چهار درم مخلوط نموده روزی دو نوبت حقنه کنند و مثال معدلکه بید و رو فر … قوه او بیشتر
و بهتر است و چون مقدار او معین نیست لهذا نخستین اورا امتحان نمایند و پس از امتحان روزی
یک سیر تا سه سیر موافق بر قوت و کم قوت بدن او بکار برند و استشمام او مفید است و چون
در آن بیات بید و رو فر … باشد لهذا بگیرند بید و رو پاستی یکدرم جوهر آهن هر درم مخلوط نموده
شصت حب نمایند هر صبح و هر شب شام در مرض خنازیر بخورانند مفید است **کلرور**
دوا ائیثمون که چهار … معلوم است که مرکب بود از ائیثمون و جوهر نمک و از جمله
اکالات است استعمال نمایند در آنکه و بروی جذب رطوبت از هوا نموده … بود و اورا دهن
ائیثمون نامند و اورا استعمال کنند در سرطان و در جائیکه بخواهند قطعه از لحم را بردارند بر دوا …

قلیاها نیز از جمله محللات است که بعد تفصیل ذکر خواهد شد **ملح طعام** نیز از جمله محللات است
و او را استعمال کنیم در نفث الدم که بقدر نیم قاشق چای خوری او را حل در آب نموده بیاشامند
و نیز استعمال نمایند حمام او را در مرض خنازیر و بیماری که این ملح در آنها محلول باشد خوب است زیاد
دارد و نیز این حمام با منفعت است در وجع عصب **ماء بحری** هم از جمله محللات است بر علاوه اینکه
ملح طعام در او محلول است املاح دیگر نیز در او محلول باشند و این حمام و آب دریا نافعست در امراض

نقاهت

و در ضعف مزاج و در مرض خنازیر و نقرس که در امراض مذکوره استحمام باب دریا کنند و املاح دیگری
هم هست که محلل‌اند چون نمک فرنگ در صورتیکه بقدر کم استعمال نمایند و مؤثر باشد در کبد و طحال
و در نمک طرطیر است بشرط اینکه بقدر کم دهند و سم چنین است معدنی تلخ نیز از جمله محللات است
پلیون که از جمله منضجات قوی است و در ایران نامی ندارد بلکه در فرنگستان یافت میشود و خاصیت
در او زیاد باشد و در اثر شباهت زیاد دارد باید که از خوردن او استعمال زیاد کنند و در فرنگستان
زیاد از ریست لهذا در فقرا که بمرض خنازیر مبتلا باشند بعوض ید استعمال نمایند که در جوهر نمک
حل کرده بکار دارند **تریاق او** نمک فرنگ است و بیشتر محلول او را استعمال نمایند
بدین طریق که یکدرم او را در شش درم آب حل نموده مداوا کنند **قدر شربت**
در اطفال روز اول پنج قطره از این محلول و کم کم زیاد نمایند تا روزی پانزده قطره برسد **گوگرد است**
که نیز از جمله محللات است و بوجهی که آید در جای آتش و جوهر گوگرد است با جوهر گوگرد سیج در عمل

شناخته و گوگرد است و جسمی است که با اجسام دیگر ترکیب میشود و احمر و اخضر او اشهر است زیرا که یک وجه نصرانی قسم
دیگر او است **و بدانکه** چون بقدار جزئی گوگرد را بیاشامند سوق و مخرج هم خواهد بود و عمل
او زیاد بجلد و گرده در سعال مستقیم که در اسهل زیاد میدهد بدان خصوص **استعمال** نمایند بجهت خشکی
در بواسیر و در تپیدن مزمن ریه که ضیق النفس با شدت انگار مرکب باشد با مرض نقرس و ماسعه گوگرد خصوص
در امراض جلدی و هم در امراض مفاصل زحمی و در مرض خنازیر و در اشخاصیکه مقدار زیادی از زیبق نوشیده باشند و
هرگاه که قرب بحد کثرت رسیده باشند و لهذا گوگرد برتی بعد مرزیبق را **قدر شربت**
نیم درم تا یک درم با طریق حب و یا کلیه او را بکار دارند **و در خارج** استعمال نمایند دهن او را در جرب
و طب و یالس و در انگلیس جز جسم از این دهن ترتیب دهند یا انکه سه جزء گوگرد را با شش جزء روغن در سه نمایند
دوبر انکه گوگرد شش جزء خوب سفید دو جزء توره نیم جزء صابون مایع شش جزء روغن بهیچه دو جزء
این نسخه گاهی کلی سفید و گاهی کاه است کبود و گاهی هم زرد رنگ است
و از نمک اضافه نمایند **بدانکه** آب گوگرد از انواع جنس بود
یکی صناعی و دیگری معدنی و معدنی او آن است که بوی تخم مرغ متعفن دهد
و لون او مایل بصفرت است و استحمام کنند در مرض نقرس و مفاصل و بواسیر
و خنازیر و جرب و گاهی هم دیده شده است که کسیکه مبتلا بمرض جرب باشند
استحمام از این آب کنند بمرض جرب مبتلا شوند اما **آب گوگرد** مصنوعی را

بدین طریق ترتیب دهند که بگیرند گوگرد یک جزء و قلیا دو جزء هر دو را در بوته ذوب نمایند
تا هر دو یکی شود و بعد از آن در روی صفحه حدید ریخته تا سرد شود و از یک تا دو سیر از او را در آب از آن بخته
بکار برند و چون بخواهند قوت او افزوده شود یک چارک سرکه در او بیفزایند و این آب
گوگرد مصنوعی را در چند آبله و در زرد زخم بچها و در خنازیر و بواسیر و نقوس و شخصیکه زیبق زیاد
خورده باشند و در حکه جلد استعمال و چون سفیداب در صورت بمالند و در این آب روند
سیاه گردد و نیز با آهک استعمال ترتیب دهند بدین طریق که هفت جزء در بوته کرده و بگذارند ذغال
بروی آن ریخته آتش کنند تا آهک تمام شود و ذغال در بوته منجمد شده سفید گردد پس از آن بردارد
و یک سیر با دو سیر او را در یک آبدزن ریخته بکار دارند **بدانکه** از مرکبات از آهک و گوگرد
و هوای ایشان پیش چون او را در بوته نمایند و ذغال در او زنند هوای ایشان او خارج شود
و این آب صباغی نیز در امراضیکه ذکر شد بکار دارند و آب صنعتی نیز متعفن است و باید
در شیشه کرده و در او را محکم بسته نگاه دارند و یا از مرکبات گوگرد ترکیب شدن باید است
بدین طریق که بگیرند یک جزء چهار قسمت گوگرد یک قسمت خوب مخلوط نموده در قرع نهاده تصعید
نمایند با آتش ملایم و اوضاع از او بالا می آید را مادی الیون که همین ملح مذکور است **استعمال** نمایند
در جذام و حکه و کف شیکه و ورم مزمن و در بن گوشی دارند نسخه بگیرند گوگرد مرکب باید که
همان ملح مذکور باشد نیم درم روغن بگیر روزی پنج درم از امراض مذکوره تدهین نمایند

باب ثالث در ملینات

و ملطفات ملینات که نقرانند اما مسموم نمانند که از
بخار آقوة دهر و بار را نضج بخشند و استعمال نمایند او را اسهالیکه خشونت ظاهر و باطن پدید شده باشد
و بجهة زیادی از این ادویه بکار ردایم **بخار آب** که اول از جنس ملینات است و خواب نیم گرم
و آب گرم استعمال می شود بطریق آب زن در امراض سده و مثانه و کلیه و در امراض ریه استعمال شود عصابه
مبلوله با آب گرم در صدر **لعابیات** که دوم از جنس ملینات است که بجهة خشونت حلقوم لعاب
بمدانه بکار برند و در مرض صدر بعوض آب خالص لعاب ریشه خطمی و جاز استعمال نمایند و بخار آقوة
گل نیلوفر و خطمی قرمز برگ او را در شیر بجه از برای او رام طاهر بکار دارند و لعاب او هم خوب است **انجیر** که سیم از
جنس ملینات است چون انجیر خشک را در شیر طبخ دهند بسیار نیکو است بجهة تنضیج ماده **و واله** که چهارم از
جنس ملینات است و او صمغ درختیست که در فرنگستان در سمت شمال پدید گردد که از آنها ام از درخت
تراشیده اند و چون کاغذ منجمد گردد و در مواضع مرطوب این صمغ بعمل آید و استعمال نمایند در مرض
سل که چهار درم به تحلیل برود و از دو زوال ترتیب داده بکار برند **و صنعت** زبان اوات بگیرند ریشه
اسپند یک جزء که بیان کرده باشد در قدری آب چه شیره دم نمایند و بعد از آن آب روی اجزا را اندر چه
تا مغز او برود پس از آن پنج سیر آب بروی آن ریزند و بجوشانند تا نیم از آن آب کار شده برود
و بعد از آن قدری ابریشم های داخل کنند و جوهر دارچینی نیز قدری اضافه کنند و یک روز باشد
در نقاهت امراض و در مرض سل که هم غذائیت دارد و هم مرض قلیل گرداند و چون با شراب ملح دهند فواید او بیشتر گردد

دهنیات که پنجم از جنس مینات و هم ملطف است و اول از آنها **روغن بادام**
که با صمغ عربی با ترتیب دهند به طریق صمغ عربی و روغن بادام از هر یک هم مثقال صمغ در آن روغن خوب
بسایند تا همچون شیره شود و بعد از آن آب را در او ریزند و بهم زنند و در شهر اگر بجای صمغ عربی صمغ زرد آلو
و یا آلو کشنه بخواهد **واستعمال** نمایند نسخه مزبور بجهت حدت ادرار و جفاف
گلو و حلقوم داد را دخل زوال مذکور می توان کرد و چون خواهند بر قوه او بیفزایند قدری
قند و مرو صافه کنند در حرقة البول بکار دارند و در یبوست که در اطفال پدید آید از آن
روی بطن را طلا کنند تا آنکه بطن نرم شود و خصوص در قولنج و برخی اوقات بجهت اسقاط
وجع هر دانه بادام تلخ هم بیفزایند که مهذر است **روغن کتان** نیز بجهت تلیین
جلد بکار دارند **روغن کنجد** و سایر دهنیات دیگر مانند سد سرو امثال او در ذات
الجنب طلا کنند مفید است **روغن نارجیل** نیز از جمله مینات است و روغن مذکور از
و روغن کتان علاوه ملطف هستند **روغن سر ماهی** و از یک جنس ماهی است که سر
آنها بزرگست و در نزدیک مغز سر آنها دهنی است که سفید و لطیف است و بعد از آن اهل سس نامند
که در جراحات بد و طلا کنند مفید خواهد بود بدانکه از طلا کردن بروز آبد نیز شیدن عرق
مسدود شده بدن را سیس کند خصوصا استعمال آنها مفید است در مرض سل که در آن مرض باید
اعضا بدن او را آغشتن از دهنیات پرهیز نمایند و صبر نمایند تا روز آینده دیگر اگر مریض

احوال

احوال او بسیار از روز سابق شد معلوم است که از استعمال آنها منفعت پدید آمد و مریض شفا
خواهد یافت **بدانکه** بزور آنکه مهذر است دهنیات اند انها را سیست بود همچون ماتوه و بزر انجره
و کرچک و بادام تلخ و از جنس مینات شیلم و از همین قبیل است سریشم ماهی و مطبوخ ماهیچه گوسفند
که مانند سریشم است و از جنس مینات است **شاهتره** که بعد از آن فوتنج بنند شیره او
منضج سودا بود و عصاره نیز از وی بعمل آرند که داخل جوشانده کنند و از جنس مینات است کاهوی جبلی
بنفشه که گل بنفشه دارد و قدری تلخی هم دارد و ریشه او را نیز استعمال کنند و منضج هم بود در خنازیر
اطفال نیز او را بطریق قهوه بجهت تنقیه بکار دارند و از جنس مینات بود **کاسنی** که گل بنفش
دارد و کاهوی جبلی که از جنس کاسنی است و او را بجهت منضج گل و برگ و بیخ و شیره او را بکار دارند
و عوض قهوه استعمال نمایند که همچون او قدری ملین بود و دیگر از جنس مینات است کاهو
که در فصل بهار بجهت تصفیه دم او را خورند و در سنه ها بکند و گاه شیره آن را بکار دارند
و بدانکه از جنس مینات بود نشاسته و آرد برنج و سنگاله که تلیین جزو نا کنند و بزور از
معده بگذرد و از ملینات قندیات است و سوسی و شکر و عسل و امثال آنها **باب رابع**
در ادویه قلیائیه بدانکه قلی آنرا نامیم که با حموضات انها را امیز باید و باد هیأت
مرکب شده صابون شود و غیر از نوشادر در باب املاح قلیائیه جمیعگان باشند بدانکه
در حالت طبیعی چندی از حموضات است که پیوسته در بدن باشد زیرا که اگر نباشند ادویه قلیائیه در معده

و ادرار

و ادرار مشد مورث ضرر کهنه نمیشود است بیاید و تا چند جزو حاضر در بدن ضعف نموده تا اثرا نماید
زایل کند و چون در ادرار بیش از زیاد شود مورث حصاة مثانه گردد و لهذا در حموضت معده و حصاة
مثانه از این قلیائیه نافع باشد و در مرض نقرس هم زیاد نافع باشد و همچنین در سهالها که استعمال کنند و اما
این است که بیان شد **ملح قلیلی** که نقش نشسته کربنات بدانکه چون اکثری از نباتات را بسوزانند
ملح قلیلی از ظروف بعمل آید **استعمال** نمایند او را در حموضت معده و حصاة مثانه و نقرس و سهالها کنند.
و قلیا که در بازار می فروشند مرکب است از هوای کاربن و قلیا و لهذا چون سرکه در او ریزند بجوش آید
و در این قلیا مادامیکه هوای کاربن در او باشد اکال نباشد و چون هوای مذکور از او خارج گردد شدت
اکال باشد و قلیای اکال را اطبا بجهت لولها سازند و بجهة تقرح نمودن عضو و مثقوب نمودن خراج
و در باب مزمنه و خنازیر استعمال کنند **و صنعت او** آنست که بگیرند کربنات سه که جوهر
قلیا باشد در آب حل نمایند و در روی آب آهک ریزند تا آنکه از جوش بیفتد و بعد از آن قدری دیگر ریزند
و پس از آن بجوشانند و با لولهای آهنی و یا بلور بفرستند و ... در اطراف ظرف بسته شود داخل
هم کنند تا کمی غلیظ گردیده آنگاه در ظرف آهنی ریزند تا منجمد گردد و اگر خواهند لولها سازند
ذوب نمایند در لولهای آهنی ریزند و زیاد باید از برخوردن هوا او را حفظ نمایند زیرا که چون
مجاور هوا باشد آب شود و این قلیای اکال از سنگ جهنم اکال تر است و چون او را در عضوی
قرار دهند فرو رود و در زخم جوهره به ... اثر نکند آنرا که خارج استعمال کنند رفع او نماید

نسخه بگیرند قلیای اکال یک درم آب ده درم حل نموده در روی زرد زخم مالند تا مانند صابون کف کند و چون غدد
چرکی در صورت و یا موضع دیگر ممتد و متورم گردند و علامت آنها آنست که چون او را منضغط نمایند مانند کرم از میان
آنها خارج گردد و این مرض باعث بد هیئتی گردد و لهذا از این قلیای اکال بطریقیکه در زرد زخم مذکور شد مداوا کنند
در مرض دیگر هم است که او را پسور نامند که سیلان و هیئت باشد در موضعی و در این مرض نیز از قلیای مذکور مداوا کنند
نسخه آهک نشسته جزو قلیای اکال پنج جزو مخلوط نمایند با قدری عرق هر آنچه تا خمیر شود و این ترکیب نیست
اکال باشد که در پنج دقیقه عضو را مجروح کند **و بداخل** استعمال نمایند قلیای اکال را بجهة ترشی معده و حصاة
مثانه و قانون استعمال کردن او بداخل از این قرار است که قلیای قرص جزو و نیم در آب محلول نماید و آب
آهک بیست جزو در او ریزند و بطفل دهند تا نیم ساعت و بعد صاف نمایند که باید در این مصفی در چهارده جزو آب ده
جزو از این جزو باشد و بعد از آن مصفی را گذارند تا آهکی که در او است کاربن از هوا جذب نماید و آب گردد
و بعد از جزو رسوب را از او دور کنند که این آب محلول قلیای اکال است که از این محلول مذکور در ترشی معده
و نقرس و خنازیر و مفاصل و حصاة مثانه استعمال نمایند قدر شربت از این محلول قلیا از ده قطره تا پانزده
قطره است **نسخه** مطبوخ حنظل سه سیر قلیای اکال بیست قطره در هر روز در امراض مذکوره بیاشامند و اکثر تنقیس
این نسخه که ذکر شد زیاد استعمال کنند **نسخه** قلیای اکال بیست چهار درم تعفن افیون نیم درم
مخلوط نمایند در یک شیشه بگذارند در هر روزی سه نوبت و این نسخه در مرض نقرس زیاد بکار برند **اما قلیا**
که در بازار بود شیر سنگ مخلوط باشد با ... پس بهتر آنست که او را حل و عقد کنند تا از ... پاک شود

مصفی کنند و بکار برند او را در ترشی معده و مرض نقرس و بجهة تفتیت حصاة مثانه و در تنهاجی که در
ادرار شان رسوب احمر اللون بهم آید از قلیای مذکور بعد او اکننده و نیز در مرض استسقاء که بسبب علت
کبد و طحال باشد از سرکه قلیا استعمال کنیم و قلیا در آب محلول باشد **و تریاق** این قلیا نقیا سیکه زیاد
از وی آشامیده شود سرکه بکار برند که سرکه قلیا او باشد **قدر شربت** از ده گندم تا نیم درم است نسخه
قلیاق مصفی نیم درم با لدر او سرکه یا آب لیمو ریزند شربت از سنگ هم چهار درم هر دو صاف شده در یک روز بخورانند
در مرض مراق سودا لکن باید به دفعات در یک روز بیاشامند **نسخه** قلیاق مصفی نیم درم حل کنند
در هشت درم چای دارچین یا چای سیفه و در اطفال که تشنج معده دارند و خیالات کنند قاشق کوچک از این در
یک روز بدهند و بعضی ترکیبات دارد قلیا که بر جزء اقوه و اثر پند شود و بر جزء دیگر را نه چنین باشد مانند
سرکه قلیا که قوه شده اورا دارد و دیگر قلیا ترکیبات جوهر کوکه نمک فرنگی باشد که در اثر با قلیا مختلف شود و چون
آب غوره و یا طرطیر او ترکیب شود نیز تقویت شود تا باشد **نطرون** که در اثر نزدیک قلیائیات که
بر جزء نباتات شده که چون آنها را بسوزانند بجای قلیا نطرون از آنها بعمل آید و در بعضی زمینها هم هست که از خفه
آن زمینها بیرون آنکه نباتات آنها را محرق کنند نطرون بعمل آید دار زمین شوره زار هر بنا تیرا
بسوزانند نطرون حاصل شود و او را در صناعت زیاد بکار برند و در طبابت بیشتر برای تفتیت حصاة مثانه
استعمال دارند و نطرون که در بازارها فروشند مرکب است با هوای کربنی و لهذا چون سرکه بروی آن بریزند
بجوش آمده هوای کربنی از وی خارج شود و چون مع صبر با او ترکیب کنند او را اقوی کنند و استعمال کنند او را

به جهت در ترشی معده و حصاة مثانه و در خارج استحمام از و ترتیب دهند و برای تحلیل غدد در بیماران نافع
بود و مع نطرون را بدلش بهتر میتوانند بکار دارند تا مع قلیا که چون بمدت شش ماه مع نطرون بکار بریم
مزاج را فاسد کنند بر خلاف مع قلیا **قدر شربت** تا نیم مثقال است **نسخه** قرص جوش شده
بگیرند نطرون نیم مثقال آب لیمو دو مثقال روی آن ریخته بجوش آید و بر فوری در آن هنگام جوش
بخورند و این دوا بدست دهد برای جوش او شیخاصیکه حصاة مثانه و یا کلیه دارند به تحمل در صبح و تحمل
در شام بیاشامند **دوای جوش** که هوای کاربنش بیشتر از هوای کربنیست که در او باشد دارد
صنعت او آن بود که بگیرند قرعه که در او دو ثقبه باشد بدو سوار شود قابله نصب نمایند
و در آن قابله محلول نطرون بریزند و در قرع سنگ مرمر خواه سیاه و خواه سفید باشد کوبیده در آن
کنند و از ثقبه دیگر سرکه در آن ریزند و در او را بگذارند تا بجوش آید و هوای کربنی از و خارج گردیده
داخل محلول نطرون شده جذب آن هوا کنند و هر بار برداریند سر آن ثقبه را و باز سنگ مرمر و سرکه بریزند
و این عمل را مکرر کنند تا محلول نطرون از هوای کربنی سیر شده آنگاه برداشته بگذارند تا ملح منعقد گردد
که هوای جوش باشد **و استعمال** نمایند او را در ترشی معده و حصاة مثانه و برای سستی در بیماری قوه باهیه
و سده کبد **طریق** استعمال او آنست که بگیرند از مجموع خاص پنج نخود دوای جوش پنج نخود هر دو را
محلول نموده بیکبار در داخل هم نمایند بجوش آید و بسرعت بخورند و از برای ترشی معده با ریوند چینی ترکیب نمایند
بکار برداریند **نسخه** بگیرند ریوند چینی و دوای جوش و زنجبیل از هر یک دو مثقال بقدر تمام اجزا اشده داخل او

کنند و تا یکماه بخورند **ملح طعام** در امر صحت بکار می رود زیاده با منفعت است و مرکب است از جوهر ملح طعام
و نطرون و به اصطلاح استعمال کنیم در نفث الدم و محلول او را بکار بریم در خنازیر و تشنج خواه بخورند و خواه
با سم ابها در سده کبد نیز استعمال کنیم **شوره** که در اثر نزدیک است با نطرون و مرکب است از جوهر شوره
و نطرون که تفصیل او در شیر در مداوات ذکر شد **آهک** که بعوض شوره تا نند و بوجه آید از عظام انسان
و بسیار جال است که در اثنا آهک موجود است و در مروارید و صدف و صین السرطان و پوست تخم مرغ نیز آهک است
دارند و در حالیکه سنگ سیاه در آنها زیاد است آهک موجود باشد **آهک مکلس** که آهکیست که در باتغ
بکار دارند از حرارت شدیده که داده اند هوای کربن از او خارج شده و آهک را استعمال کنیم از خارج در مرض
الکه و آب آهک را بکار داریم در سوء الهضم و آب آهک باید تازه باشد زیرا که چون بماند هوای کربن
جذب نماید همچون غتیغ بردی آن منجمد گردد و استعمال نمایند او را در سوختگی از آتش و آهک مجفف جراحات است
نسخه برای سوختگی بگیرند آب آهک یک جزء روغن زیتون سه جزء مخلوط بهم نموده صابون شود و در سوختگی
مرهم کنند و چون در او وجع شدید باشد افیون نیز داخل او نمایند **عمل آب آهک** این است که
چون پاشانند سوء در مزاج پدید آرد و حیوانات که ضعف تا ناوی یابند زیادی خورند و بدان سبب شکم
آنها منفخ گردد او را در اطراف چپ شکم ترکار زده تا نفخ خارج گردد و اگر خوب شد الکاه آب آهک دهند
که بخورند و در نفخ آب آهک از برای نفخ معده زیاده نافع است **گل سفید** که ترنبات
هو شود و از همین جنس است صدف و صین السرطان و پوست تخم مرغ و صین السرطان جزئیست از جنس صدف

و در ملح

که در شکم نفخ پدید آید و اینها همه یک خوص دارند و استعمال نمایند در ترشی معده پس چون از ترشی معده
تشنج اطفال پدید آید گل سفید استعمال کنیم و در تشنج ترکیب کنند با پنبه روی و با سبوت و با سنبل الطیب و مقدار
او از نیم تا یک مثقال است **نسخه** بگیرند صدف چهار درم برادهٔ حدید و افسنتین از هر یک سه درم قند سه درم
داخل نموده هر نوبت یک قاشق چای خوری بپاشند در اطفالیکه مزاج مستعد بنفخ باشد و ملح طعام از اینها لیس
کلورور دو شوکه آهکی است مرکب از هوای کلر و این را زیاد بکار دارند در بیمارخانها که میخواهند سفید کنند
صنعت او آنست که بگیرند ملح طعام و زنگ سیاه که در بازار یافت شوند در ظرفی نهند و آهک مکلس را بر روی سبد بیست
متخلل باشد بریزند و آن سبد را در صندوقی که منفذ بسته باشد گذارند و بخار کلر ملح طعام و زنگ سیاه دارد
و زیر آن سبد بگذارند و جوهر گوگرد در روی این ملح طعام و زنگ سیاه بریزند بخار زرد که هوای کلر باشد از او
متصاعد گردد و بدان آهک بر خورد و او جذب آن هوا نماید و باید متوقف که چنین گرده در او را محکم گرفته
سه روز بگذارند تا تمام آهک آن جذب نمایند و بعد از آن در بازار چنین کنند تا خوب سیر شود که همین کلورور دو شوکه باشد
و این هوا را کیفیتی است که ضایع می کند هر عفونت و هر کثافت دیگر در هوا باشد و تمام آنها را سفید کند و بدان جهت
کم استعمال داریم و در مبرز ها و موضع متعفنه میریزیم تا رفع عفونت از آنها و در بعضی جاها بجهت رفع عفونت
نیز بکار داریم و همچنانکه دست جراح با آنکه متعفن با سیت آلوده شده باشد از محلول این هوا دست خود را
شستشو دهند و در جراحات غانقرائیه از او در کنند و چون جراحات غانقرائیه در حلق و بینی باشد محلول
او را در یک چارک آب حل نموده غرغره و استنشاق کنند و گلهای سیاهیکه در صورت است از محلول او تغسیل نمایند نافع است

طلا

طباشیر که از جنس قلیائیات است و نوعی ... می‌باشند و زیاد با مزاج مناسب است زیرا که در عظام زیاد یافت گردد
و طباشیری که در بازار می‌فروشند خالص نیست و این طباشیر را از چند چیز بهم آرند اول از نیک ... هندوستان
که از وی تراشیده اخذ نمایند **صنعت او** آنست که نی‌های مزبور را می‌سوزانند و در هر یک بندهای آن
طباشیر مجتمع گشته و تمام اجزای آن محرق گشته غیر از طباشیر **و نیز** از بعضی صدفها طباشیر اخذ نمایند
که آنها را هم می‌سوزانند و طباشیر او را می‌گیرند و طباشیری که در بازار می‌فروشند مرکب است با آهک و ضرری در او
نباشد چونکه طباشیر را با آهک نسبتی زیاد است **و نیز** از معدن هم اخذ طباشیر کنند **بدانکه** در فرنگستان چشمه
هست که در وی نمک فرنگی باشد و چشمه هست که در وی نطرون بود و چون این دو آب را بهم داخل کنند جوهر کوگرد
در نمک فرنگی است نطرون جذب میکند و هوای کربنی که در نطرون بود طباشیر که در نمک فرنگی است اخذ نماید زیرا
که نطرون را میل بجوهر کوگرد بیشتر است تا نمک فرنگی و برخلاف نمک فرنگی را بهوای کربنی میل بیش از نطرون بود
پس چیزی که در نمک فرنگی است هوای کربنی از نطرون گرفته ترکیب تازه چیزی که طباشیر باشد می‌شود و نطرون
سولفات ... می‌شود و این **طباشیر** معالجه نماید ترشی معده را و چون او را هیچ سمیت نبود لهذا
تریاق باشد جمیع سموم را حتی سم ... و اطفال را دوای مخصوص است بجهت جنبش شیر در معده آنها
جهت آنها را سوء الهضم ... پدید آید **بدانکه** این طباشیر مسهل است هم بجهت اسهال و هم بجهت ... که چون
... از ترشی معده حاصل گشته اسهال نماید و چون از جهت دیگر یبوست پدید آید معده را ... و چون او را
در ترشی آب لیمو حل کنند منعقد گشته که مسهل نیکو و جدید بود در اطفال زیاد بکار بریم و ... همچون نمک ...

بدانکه این طباشیر را بهوای منکلس ... تا هوای او خارج گشته و این هنگام جذب او از اجزای ترشی بیشتر باشد صنعت او
آنست که بگیرند طباشیر را و حرارت شدید بدو دهند منکلس گشته **قدر شربت** این طباشیر ... خود
... و طباشیر دیگر را چون قوه شربت آنها اکثر استعمال کنیم و اطبا بجهت ترشی معده ...
ترکیب نمایند و یا آنکه ... مانند خطمی ... مرکب نموده استعمال نمایند و این طباشیر در آب
... محلول گشته و ... مرکب نمایند در ترشی معده که با بول اسید همراه بود بکار برند و در روغنها داخل نمایم که زخم
باشد ... بجهت ... بکار بریم و در اکثر از حلویات ترتیب دهند و از این طباشیر داخل کنند در
نوشادر اطفال بجهت منع از عروض دیدان استعمال نمایند زیرا که ... دیدان متولد گردند
که نوعی ... که از اعضا و فضلات حیوانات اخذ نمایند و مرکب است از جوهر نوشادر و جوهر
نمک و نوشادر هم مخرج بلغم و هم محرک و هم معرق است و استعمال نمایند در ...
یافته و در ... بکار بریم و در ... از مار و عقرب و در طب هم بخارج و هم ... بکار برند جوهر او ...
و ... نامند **وصنعت** او آنست که بگیرند ... منکلس و ملح نوشادر ساده
در ... و ... نمایند و قابله که در سر او ثقبه داشته باشد برگیرند و در ته او آب بریزند و لوله
انبیق را در آب این قابله داخل کنند و لوله مستقیم در ثقبه وسط قابله برنهند چنانکه سر این لوله نیز در آب
قابله داخل بود و لوله منحنی دیگر برگیرند و یک سر او را در ثقبه دیگر این قابله کنند چنانچه در آب قابله داخل گردد
و سر دیگر او را در قابله که در سر او سوراخ بود و در ته او آب ... نمایند چنانچه سر او در آب قابله داخل گشته و نیز لوله مستقیم

برگیرند و در تغه دهن آن قابله داخل کنند چنانچه سر او در آب قابله داخل که سر تغها را ببندند و محکم نمایند که از
دیر قرع آتش ملایم کنند تا بخار از قرع بیرون آمده در آب قابله بختن داخل شده عرق روغن گردد تا آنکه آب
قابله اول از بخار تیز گردیده بقابله دویمین داخل کنند تا آنکه او نیز تیز شود و باید که سر و انبیق […] محکم باشد که
اینها را از قابله برگیرند و در شیشه محکم سر نگاه دارند که همین جوهرست در […] کیفیت این جوهرست در این بود
که از جنس قلیائیات و با تری تند بسته کمتر و جوهرست در رطوبتی است با عدم بوی و رایحه او بسیار تند
و شبیه به بوی ادرار او به و چون کاغذ قرمز در او زنند آبی نماید و کاغذ زرد که بذر چوبه زرد که باشند در او
زنند سبز نماید و چون در هوا گذارند رایحه او بپرد و سست گردد او زیاد به **واستعمال** نمایند کار خ[…]
در مرض استرخا و مفاصل و در ملدوغ مار و عقرب و رطیل و امثال آنها از حیوانات گزنده و به داخل در ملدوع
مار و عقرب و رطیل و امثال آنها از حیوانات **وقدر شربت** در عرق […] تا […] قطره است
[…] **نسخه** بجهة ملدوغ مار و عقرب بگیرند جوهرست در نیم درم مطبوخ خطمی سه سیر […] ساعت یک قاشق ازد
بیات […] دهم خوبست که در ملدوغ عین جوهرست در به […] موضع ریزند و با […] شیشه […] نمایند […]
ضعیف و هیشه سبز به […] دارند […] آهک و نوشادر مخلوط بهم نموده و در شیشه کرده هم بو نیند

مرهم اپودلداک بگیرند مغز استخوان گاو […] نزده مثقال […] درهم
صد مثقال کافور […] مثقال داخل نموده در موضع گرمی گذارند تا آنکه حل کرده بعد صاف نموده جوهر
بادرنجبویه […] مثقال جوهرست در هم مثقال داخل نموده خوب بهم زنند که مانند […] و در شیشه کرده نگاه دارند

روغن بادام […] کافور […] بگیرند در جوهرست **قیروطی** ترتیب از […] نمایند […] مفاصل وجع در که
چهار درم با یکدیگر خوب صلایه کنند و بعد از آن جوهرست در چهار درم قطیر افیون یکدرم داخل نموده در وجع مفاصل
بکار برند **کربنات دامانیاک** که مرکب باشد با هوای کربن بگیرند نوشادر یک جزو گل سفید
جزو و ربع مخلوط هم نموده در قرعی نمایند و بحرارت آتش تصعید نمایند که این مصعد جوهر نوشادر است مرکب با هوای
کربن باشد زیرا که گل سفید مرکب است از هوای کاربن و آهک و نوشادر زیاد باعث بهوای کربن لهذا او را
جذب نموده مصعد کرده **واستعمال** در استرخا یکه پس از تنقیه در آن موضع باقی مانده باشد و هم در حابس
سنگ کلیه بریم او را نیز استعمال کنیم **قدر شربت** از نیم درم تا یک درم است **نسخه** کربنات دامانیاک
یکدرم مطبوخ خطمی سه سیر را وصل نموده و یا آنکه بعوض او مطبوخ سنبل الطیب کنند هر دو ساعت یک قاشق بخورند
و هم در تشنج اطفال بعد مداوا نمایند **وجوهری** از نوشادر ترتیب دهند که مرکب است با عطر که از شاخ
گوزن بگیرند **صنعت** او آنست که بگیرند براده شاخ گوزن را در قرع انبیق نموده دهن او را مقطر کنند
پس این دهن را با چهار مثقال گل سفید مخلوط نموده تا باز تقطیر نمایند و مقطر او را از و بوجه آید که جوهر مزبور باشد
و ضد تشنج است **واستعمال** او نیز در مرض مطبقه و محرقه و سیاه سرفه اطفال و نیز در ضعف مزاج
که بسبب عارضه نقرا با مزبور آمده باشد **قدر شربت** روزی سی تا چهل قطره است **نسخه** جوهر شاخ
گوزن بیست قطره کافور دیا تشنج یکدرم لعاب بهدانه است درم هر ساعت یک قاشق بخورند خصوصاً در تشنج
و سیاه سرفه اطفال و حیاد استعمال کنند جوهر شاخ گوزن را با جوهر البحل داخل است درم کرده بعد نمود کربنات […]

در او ریزند تا دیگر جوش نشسته و استعمال نمایند او را در تشنج و سیاه سرفه اطفال قوة این شربت جوهر
شاخ گوزن است بدانقدر نیز بکار برند **بدانکه** در فرنگستان جوهرشاخ گوزن را با اثیمونیا مرکب
نموده بکار برند بطریق عطر اثیمونیا سه درم حل نموده در پنج سیر عرق چهار تخم و یک چارک درم جوهرشاخ در
مخلوط نموده استعمال نمایند در تشنج اطفال و سیاه سرفه آنها و در تنفخ بطن اطفال نیز بکار برند قدر شربت
آن ده قطره تا بیست قطره است در یک روز **نسخه** شربت خشخاش هشت درم جوهرشاخ گوزن مرکب است باشد
با عطر اثیمونیا که مذکور شده نیم درم عصاره بذرالبنج چهار نخود داخل نموده روزی سه نوبت هر نوبتی یک قاشق چای خورند
سرکه امانیاک تفصیل او در پیش گذشته **بدانکه** در ابتدای او رام از نوشادر و قسام او
هیچ کدام را بکار نبریم و باید طبیب این مطلب را در نظر داشته باشد

باب خامس در حامضات

در بیان حموضات معدنیه بدانکه چون این حموضات را با ادویه قلیه ترکیب نمایند ملح بوجود آید و این بجهة
ضدیتی است که ما بین آنها است و حموضات معدنیه را بجذب رطوبات میل شدید بود زیرا که چون
جوهر گوگرد را در روی بدن ریزند محرق نماید بواسطه جذب کردن رطوبات را از آن موضع و حموضات
معدنیه را اگر داخل سفیده تخم مرغ نمایند منجمد نماید و این حموضات در صورت حدت و شدت قوه
با سمیت اند مثلا اگر شخصی یک مثقال جوهر گوگرد بسیار قوی بیاشامد دهان و مری و معده او را
محرق نموده بکشد و چون آب داخل او کنند اگرچه برابر مقدارش از او زیادتر بود مهلک نخواهد
بود و از **استعمال** آنها عطش زایل و عرق منقطع و نبض بطی و خارش در جلد پدید آید

و از خوردن آنها حموضت در ادرار ظاهر نماید که چون کاغذ بنفش را در این ادرار زنند قرمز نماید و چون زیاد
خورند دم را فاسد کند و غلظت در او پدید آرد **و استعمال** کنند حموضات معدنیه را الخنتین در
خارج در مرض سالک بجهة احراق آن موضع و هم استعمال نمایند در استرخای بدن بجهة پدید آوردن تقویت و چون
ضد اند ادویه قلیه را لهذا هنگامیکه ادویه شخص زیاد خورده باشد بجهة تریاق از حموضات معدنیه بیاشامند
و هم چون داخل بدن بروند خوردن قلیه زیاد شده و اثر او در ادرار بظهور رسد و بدین جهة سوء الهضم پدید آید
حموضات معدنیه باشد و هم استعمال نمایند در حصاة مثانه که از زیادتی قلیه در ادرار باشد و هم استعمال
نمایند در مرض سل هنگامیکه مریض عرق زیاد نماید و هم در ملدوغ گردیدن بدن و زیادتی حکه استعمال آنها
مفید است و حموضات معدنیه پنج قسم اند اول جوهر گوگرد دویم جوهر نمک سیم جوهر شوره چهارم
جوهر فسفر پنجم جوهر ابیزر **جوهر گوگرد** که بفرانسه اسید سولفوریک نامند و در معدن کم یافت
شود و در کوههای آتشی پدید آید و مصنوعی او را زیاد درست نمایند **صنعت** او او را بدو طریق
درست کنند **اول** آنست که از زاج سیاه که در کوههای آتش بهم میرسد درست نمایند بدین طریق
که زاج سیاه که زاج سبز گویند برگیرند از معادن و در روی هم ریخته تا مدت شش و هفت ماه گذارند تا هوا جوف
بخود بگیرد علامت کفایت از هوا آنست که متخلخل شده زیاد و دیگر در جوف او اثر جوهر سبزی نباشد و بعد
از این آنها را بردارند و در قرع که بهیچ وجه حرارت نکشد بر نمایند و قابله که به ولف نامند و زیر قرع را آتش
شدید کنند تا آنکه جوهر گوگرد در قابله جمع آید و آهن خالص در قرع بماند پس بنابراین زاج سیاه مرکب است

ازین جوهر گوگرد دویم آنست که در اطاق سرب درست نمایند زیرا که جوهر گوگرد جمیع فلزات را فاسد کند
غیر از سرب و طلا و شیشه سفید بدین طریق که اطاقی از سرب ترتیب دهند و در ته او بقدر دو سه انگشت آب بریزند
و کوره از بیرون درست نمایند و لوله از بیرون که در آن اطاق داخل شود و در کوره ده مقابل گوگرد یک مقابل
شوره را ریخته آتش دهند تا آنکه در اطاق رفته و در آب داخل شده جوهر گوگرد شود و شوره باین سبب
داخل کنند که هوای اکسیژن از او پدید آید و در ساختن جوهر گوگرد هم هوای اکسیژن زیاد لازم است
کیفیت طبع او آن بود که از جمیع حموضات سخت تر و آتش زیاد است و چون کاغذ قرمز در او زنند
بنفش گرداند و از جمله الکالیات است لهذا هنگام استعمال در آب داخل کنند چند مقابل یا بیشتر و با آنها
منجمد گردد و او را با آب بسیار کثیر بشوید و چون خواهند با آب داخل کنند جوهر گوگرد را در آب بریزند نه آنکه
آب را در او زیرا که اگر آب در او ریزند قطرات بپرد مانند آنکه در روغن داغ ریزند و جوهر گوگرد
بلون آب است و چون چوب یا چیز دیگر در او زنند سوخته و سیاه گردد و خواص بسیار تغییر کند
بدانکه چون خالص او را بیاشامند بهر جائیکه برخورد محترق نماید و اگر در دهان گیرند و خواهند
فرو دهند و بعد از آن فرو نبرده خارج سازند دهان و ابتدای مری را متقرح سخت و ضیق گرداند
و بدان جهت شخص نتواند غذا خورد تا آنکه از گرسنگی بهلاکت رسد **تریاق** او طباشیر و نطرون
و جوهر ... است و اگر اینها حاضر نباشد بدل آنها آب صابون است و چون خواهند بطریق خوانند بطریق
دهند داخل آب کرده بکار برند و از خوردن او اشتها بیفزاید و تب را تسکین نماید و حرارت بدن را

برطرف نماید عطش را ساکت کند و ترشح عرق را باز دارد و اکثر از اوقات مدر شود و چون دهقانان از او خورند
طفل را قوت بهم پدید آید و چون زیاد خورند اسهال رفع نماید **استعمال** نمائیم او را در نزف الدم
خصوصاً چون از معده بود و یا از رعاف و یا از امعا و یا رحم بود و در حمای عفونی و در بعض از امراض جلدیه خصوصاً
بنات اللیل و نیز در بعض از سوء الهضمها بکار داریم مثل آنکه چون سوء الهضم از زیادتی قی باشد بدانکه
در استعمال او باید طبیب عالم باشد برانکه این جوهر قوی است یا ضعیف و بدین طریق او را امتحان کنند
که نیم نخود نطرون را در آب حل کنند و یک مثقال جوهر گوگرد بدو داخل کنند تا از جوشش افتاده تمام
بسته شود و اگر کمتر از یک مثقال بسته گردد معلوم است که ضعیف بود پس جوهر گوگردی که اطبا بکار برند آنست
که قوة او کدی باشد که یک مثقال او با نیم نخود نطرون محو بسته شود **قدر شربت** از چنین
جوهر گوگرد از نیم تا یک درم است **نسخه** در نزف الدم رحم گلاب شش سیر جوهر گوگرد نیم درم
شربت زرشک چهار درم هر ساعتی یک فنجان قهوه خوری بخورد و چون خوف از خرابی دندان باشد
با لوله او را بیاشامند و در مطبقه و محرقه و در سایر امراض که جوهر گوگرد بکار بریم عرق شراب ضم نموده
استعمال کنیم **نسخه** عرق شراب چهار آتشه سه درم جوهر گوگرد یک درم داخل نموده در نزف الدم
رحم بکار برند و بهتر آنست قدری آب ترنج هم بدو اضافه کنند **صنعت** آب ترنج بگیرند
سرکه بیست چهار جزو عرق دو آتشه یک جزو و نیم عرق گوگرد نیم جزو عسل مصفا یک جزو مخلوط هم نموده در نزف الدم
و سیلان عرق و خونیکه بسبب ضربه و یا سقط در تحت جلد مرده باشد مجرب است **نسخه** بگیرند جوهر گوگرد

سه درم تعفین افیون یکدرم شیر بنفشه بیست و چهار درم روزی دو نوبت هر نوبتی یک قاشق چای خوری
بخورند در مرض سل ابتدائی که عرق زیاد از مریض بیاید **و در خارج** خالص او را بعد از بیرون آب استعمال
نمایم بجهت برداشتن ثالیل ولی در اینجا جوهر شوره از او بهتر باشد **جوهر شوره** که بفرانسه اسید نیتریک
نامند در معدن یافت نشود بلکه باید مصنوعی او را درست نمایند و هم شوره مرکب است از جوهر شوره و نطرون
وصنعت او آنست که بگیرند شوره و عرق گوگرد با او مساوی در قرع نموده زیر او را آتش زنند
تا آنکه عرق گوگرد ملح نطرون را جذب نموده و نمک فرنگ شده در قرع باقی ماند و جوهر شوره از و متصاعد شده
متقطر گردد و او جسمی است اصفر اللون و قابض و اکال و چون اجزاء حیوانی یا معدنی در او زنند زرد رنگ کند و چون
داخل سفیده تخم مرغ کنند او را منجمد نماید **و در خارج** استعمال نمایم او را در مرض سالک و در ثالیل
جلدی خواه آنکه از کوفت و یا چیز دیگر باشد که با قلم مو بروی آن موضع مالند و هم در خارج بجهت رفع حکه که
سر به برده است بکار بریم **و بداخل** استعمال نمایم در کوفت مزمن **و قدر شربت**
بیست قطره است در یک من آب که مخلوط کرده باشند **نسخه** بگیرند جوهر شوره یکدرم تعفین افیون بیست قطره
مطبوخ خطمی بیست ... در مدت چهار روز در مرض کوفت بپاشند خصوصاً آنهائیکه با درد عظام
بود **نسخه** بگیرند جوهر شوره یکدرم تعفین افیون یکدرم گلاب حسنی هشت درم قطعه کهنه را بدو
آغشته نموده بروی قرح کوفتی بگذارند **نسخه** بگیرند جوهر شوره چهار قطره کلفه ... از بهر ... دو درم
در جراحات کوفتی طلا نمایند و از همین نسخه در سر ... برده بکار دارند و آنقدر مالند تا جراحت او مبدل

به ... نمایند **بدانکه** چون دو جزو جوهر نمک را داخل یک جزو جوهر شوره نمایند تیزاب حاصل گردد و طلا را حل
کند **جوهر فسفر** که بفرانسه اسید فسفریک نامند بدانکه در عظام زرنیخ فسفر باشد و مرکب است از آن
با آهک و چون استخوان را بکوبند و در آب ریزند و عرق گوگرد بریزند با او اندکی آهک را بخود جذب نموده
را آب ... و زرنیخ فسفر خالص در آب باقی ماند زیرا که جوهر گوگرد با آهک نزدیکتر است تا بفسفر و زرنیخ فسفر از آب
سنگین تر است و زرنیخ فسفر که اطبا بکار دارند باید آنقدر از آب سنگین تر باشد که صد جزو او مساوی
باشد صد و سیزده جزو آب را **و استعمال** نمایند او را بجهت دفع احتلام کثیر و در اشخاص عنین
و در فالج که از ... باشد و در سیلان دم و سیلان منی و بعضی گفته اند بسیاری از اطبا در حالت عفونت
بکار برند **و قدر شربت** از نیم درم تا یکدرم است و بسیار مناسب است ... او در عظام
رسیم شده با مربا ترکیب کرده استعمال نمایند هم بخارج و هم بداخل و در مراهم نیز او را داخل کنند **نسخه**
زرنیخ فسفر مربای انقوزه از هر یک سه درم با یکدیگر ... نموده حب نمایند روزی سه نوبت هر نوبتی
هشت حب خورند در استخوان رسیم شده **نسخه** کافور ... زاج سیاه یکدرم زرنیخ فسفر یکدرم
دویست حب نموده روزی بیست حب مرضعات بخورند در سیلان منی و غیره بدانکه در ... صنعت
مذکور شد زرنیخ فسفر با منفعت است ... بدین منفعت نیست **جوهر ملح طعام**
که بفرانسه اسید کلر ایدریک و هم اسید موریاتیک نامند **و صنعت او** آنست که بگیرند
ملح طعام چهار جزو آب ... جزو جوهر گوگرد سه چهار جزو داخل هم نموده در قرع و انبیق تقطیر نمایند تا او متقطر

جوهر نمک است و از صنعتی که در قرع و انبیق مانند نمک فرنگی است و این بسیار با حدت و تیز است
بخاری از او متصاعد گردد و استعمال نمایند او را همچون سایر حموضات در هر مرضی که آنها را استعمال
نمایند او را نیز بکار برند مانند سوء الهضم و مطبقه و محرقه و امثال آنها **قدر شربت** تا نیم درم است
در مدت یک روز **نسخه** مطبوخ خطمی چهل و شش درم جوهر نمک یک درم شربت از آن یک شانزده درم
در مدت چهار شبانه روز بخورند در مرض سوء الهضم و امراض معدی و برگ و در قروحات دهان
که از بسیار خوردن زیبق بهم می‌آید بکار برند **نسخه** جوهر نمک یک درم گلقند هشت درم مخلوط نموده
با قلم مو در قروحات زیبقی و لوقی و برگ بمالند **نسخه** در بیماری‌ها بگیرند جوهر نمک نیم درم
مال ... درم عرق ... شانزده درم تعفین حسن لبه و بابونه که در آب محلول نموده باشند ... درم
در او دستمال خیسانیده در بیماری‌ها بکار برند **جوهر هیزم** که بفرانسه اسید پیرولینید نامند
صنعت او آنست که بگیرند قطعات هیزم را و در قرع و انبیق نهاده زیر او را آتش نمایند
که جوهر هیزم در قابله متقطر گردد و رایحه او مانند چرم دود زده باشد با حموضت طعم **استعمال**
نمایند در وجع دندان که از کرم خورده‌ها باشد و در خانقرایا و بعضی آفات سده هیضه و زحیر باشد
قدر شربت از نیم درم تا سه درم است در روز **نسخه** جوهر هیزم یک درم گلاب
بیست و چهار درم هر ساعت یک قاشق چای‌خوری در هیضه بیاشامند **نسخه** جوهر هیزم
چهار درم مطبوخ خطمی چهل و شش درم در قروح دهان و تنه غرغره نمایند و پنبه را در این جوهر آغشته نموده

در قروحات وضع نمایند **باب سادس** در مقویات ادویه قابضه که بفرانسه تانیک نامند
ضد استرخا و ضعف می‌باشد و این ادویه بطعم مره‌اند استعمال نمایند در ضعف مزاج و امزجه بلغمی و در امراضی که بواسطه ضعف
و استرخا باشد و این ادویه در بعضی امزجه مسهل و در بعضی قابض است و هم استعمال نمایند در ضعف که از ازالت مانند
ضعف معده و استرخای او که بدان سبب سوء الهضم پدید آید و هم بکار برند در مرض خنازیر و نوبه که زیاد مفید است
و نیز بکار برند آنها را در استرخای مثانه و آلات بول و ممنوع است استعمال آنها در امراض حاره و ورمی
و این ادویه چند قسم بود **اول** تلخ فقط و قوه دهنده بآلات بدن مانند جنطیانا و کلمب و قنطوریون
و اسقلوقندریا و افسنتین و حرانه **دویم** قابض فقط چون مازو و پوست درخت مازو و کات هندی
و صندل بنفش که تخم بنفش باشد و بفرانسه کاپوشی نامند و پوست انار و بوط و امثال او و روس و بیلا براونا
سیم تلخ و قابض مانند پوست گنه گنه و بید **چهارم** تلخ و معطر و از این قسم است بسلاب
که از گیلان می‌آورند و بسیار خوشبو است و بفرانسه کو بدن نامند و افسنتین **پنجم** حامض و قابض چون
حموضات معدنی **ششم** قابضات معدنی چون فولاد و سرب و امثال آنها **اما جنس اول**
که ادویه مره فقط باشند **جنطیانا** وا او نباتی است که در ولایت سردسیر در ماه جوزا بتابستان بعمل آید
و برگهای او طویل و در مقابل یکدیگر و گل او بنفش و یا احمر آلون است و در ترکیب چون گیلاس باشد و بیخ او لطیف
در وسط دارد **استعمال** نمایند در استرخای معده و نوبه و بجهت خروج دیدان و در اسهال مزمن که بسبب استرخای او
باشد **قدر شربت** از مطبوخ او یک مثقال تا یک مثقال و نیم است و تعفین او بگیرند جنطیانا

و افسنتین و پوست نارنج از هر یک جزو جزو زرنبه جدوار یک جزو عرق آتشی پنج جزو مخلوط نموده
در مدت هشت روز در جای گرمی گذارند و بعد صاف نمایند در مرض سوء الهضم روزی سه نوبت هر نوبت
یک قاشق کوچک بخورند و قوه خطیانا زیاد کند در استسقا که با پوست نارنج و شراب ترکیب کنند نسخه
بگیرند خطیانا پوست نارنج از هر یک سه مثقال زهره گاو چهار مثقال ریوند چینی بقدر یکه خمیر شود
حب نموده بقدر نخود در سوء الهضم که سبب او استرخا معده و امعا باشد روزی شش حب بخورند
نسخه بگیرند خطیانا دو جزو پوست بلیله نیم جزو شراب کهنه سی و شش جزو مخلوط نمایند و بس
بیست و چهار ساعت صاف کنند روزی دو سه قاشق بخورند نسخه خطیانا چهار مثقال آب
یکچارک پنج ساعت بجوشانند و در آخر سه مثقال افسنتین رومی سه مثقال وج هر دو علاوه کنند
بعد که دو سه جوش زد بردارند صاف نموده بعد از چهار پنج روز میل نمایند **قنطوریون** او نیز در قوت
چون خطیانا است ولکن او کوچکتر است قدر شربت همچون خطیانا است **کلمب** و این دوا
ریشه ایست تلخ و کمی قابض و از خطیانا قوی تر به استعمال نمایند در سستی معده و روده و در اسهال‌های
مزمن و زیاد مرکب کنند با ریوند **نسخه** بگیرند کلمب شش درم ریوند چینی چهار درم پوست نارنج
چهار درم سلیخه شش درم شراب تلخ سیر بالای او ریخته مدت هشت روز در موضع گرمی بگذارند بعد
صاف نموده روزی دو سه قاشق بخورند **نسخه** کلمب چهار درم در سیر آب طبخ داده بعد از طبخ شدن
داخل نموده الکل او را صاف نموده باشد [...] در اطفال که با اسهال مبتلا شده بدهند نسخه

کلمب

نسخه کلمب یکدرم شعب ده گندم مدت ربع ساعت در یک چهار درم آب طبخ داده در آخر
کمی بابونه اضافه نموده در اطفالی که اسهال دارند هر روز بدهند **کاسیا** که چوب تلخ است
و از ینگی دنیا می آورند و او را ده گرم در طبابت انگلیس بکار برند و نیز بدین طور استعمال کنند که است
ده درم در پنج سیر شراب داخل کنند و بعد هشت مثقال پوست نارنج و دو مثقال دارچینی بر او اضافه کنند
در موضع گرمی مدت هشت روز بگذارند بعد صاف نموده در چهار روز استعمال نمایند خصوصاً در سوء الهضم که
بغایت مشهور است **سیماروبا** پوست درختی است و در اثر همچون کاسیا است و هم قدر شربت
چون او بوده **صفرا** که بغزانه بین نامند و در مرات حیوانات پدید آید و از جمله قابضات تیره است
قدر شربت در روزی تا سه مثقال است و مرکب نمایند با ریوند چینی و بادیان [...] در
سوء الهضم و [...] او استعمال نمایند **افسنتین** که از قابضات تیره و هم
عطر است و تریاق [...] و از برای سوء الهضم مراتب بغایت سلو و قوه دهنده معده و بهترین طریقی
که او را استعمال نمایند دم کرده اوست دو مثقال از او را مانند چای دم نموده [...] **تعفن** او است
که شراب را در روی افسنتین ریخته در جای گرم نامه چند روز بعد صاف نموده نگاه دارند و خیلی خوش
مزه بوده و هم افسنتین جزو ایست مخصوص از برای کشتن دیدان معدی و معوی **ابروتن** که نیز
از جنس افسنتین است که در هر موضع او را استعمال نمائیم این را نیز بکار بریم **درمنه جبلی**
هم از جنس افسنتین و از برای خروج حیات که یک جنس از دیدان است بغایت مخصوص قدر شربت

در اطفال

در اطفال یک مثقال و در بزرگان سه مثقال است و چون زیاد تلخ است در اطفال بجهت اینکه بخورند
با شیرینی منضم ساخته بکار میدارند و جوهری از او ترتیب میدهند که بقرص ستوتونین نامند که قوت
این بیش از خود دو مرتبه است که در اسهال صفراوی قدر شربت صد نخود است **اما جنس ثانی**
که قابض فقط باشد و هم مقوی است و بکار میداریم در استرخاء جلد خواه جلد ظاهری و خواه جلد باطنی باشد و از برای
هر جنس استرخاء مفید است و نیز بکار میبریم در مرض خنازیر و نزف الدم و سیلان بلغم و از این جنس است
پوست سبز گردو که در خنازیر بکار میداریم خصوصاً در اطفال که دو مثقال او با شیر حل
دم نموده و در اطفال بکار میبریم و استحمام از او نیز مرض مذکور را نافع است **انجبار** که یک مثقال او را دم نموده
و در امراض مذکور بکار میبریم **راتانیا** که ریشه ایست همچون انجبار که دو مثقال او را دم نموده و در استرخاء
خصوصاً استرخاء غشاء مخاطی مجرای بول چنانچه در ... سوزنک است و در استرخاء ... نیز بکار میداریم **روناس**
که او هم ریشه ایست که با او پارچه را رنگ کنند و در اطفال که ضعیف و سست شده روزی دو مثقال او را طبخ نموده بکار میدارند
و هم در خنازیر استعمال کنند و هم مدر حیض و هم مسدد حیض است و در امراض مذکور بکار میبرند **مازو**
که هم بداخل و هم بخارج استعمال کنند و او را با شراب طبخ داده بکار میبرند بدین طریق مازو پنج درم
شراب قرمز نیم سیر طبخ داده تا نصف او بماند و در سوزنک استعمال نمایند **پوست بلوط**
و او را از خارج بکار میبریم که استحمام از او نمایند در اطفال خنازیری و میوه بلوط را هم استعمال کنیم
و هم تخم بلوط را که تخم او را در اطفال خنازیری مانند قهوه بو داده بخورند و هم او را در شیر طبخ نموده در اسهال

مزمن

مزمن اطفال به نسبه **جوهر مازو** که از مازو بواسطه اثر جوهری ترتیب میدهند و استعمال نماییم در مرض
سیلان دم اطفال که زیاد عرق نمایند **قدر شربت** روزی تا ده گندم است بر دفعات و در مرض
سوزنک که بخود ناشی شود او را در سیر آب حل نموده در مجری حقنه کنند پوست درخت مازو مانند خود مازو است
پوست درخت انار که از جمله قابضات است که دهان او به دندان ها نمایند
و پوست ریشه انار را بجهت خروج حب القرع استعمال کنند و از برای بسیار خوبست در او بدین طریق که
هشت درم او را در پنج سیر آب طبخ داده در شب بگذارند و روز یک سیر روغن چراغ خورند تا خروج دیدان
گردد و هم از خوردن او ... **برگ انگور خرس** که او را آقوا اورسی گویند
و این برگ را در استرخاء مثانه بکار میدارند و از مطبوخ او یک مثقال در مدت چهار روز میدهند
نسخه ملینه برگ انگور خرس چهار درم در پنج سیر آب طبخ داده درم روزه میدهند **نسخه** ملینه برگ انگور
خوش نشسته ... که با ... سائیده شده باشد چهار مثقال ... قند ... او را ...
پاررابراوا ریشه ایست که از ... میآورند و قوه او از آقوا اورسی بیشتر است و استعمال
مانند آقوا اورسی دارد ... او در ... است که در ... استعمال ... **پوست**
سبز درخت گردو که مشهور است در خنازیر و در نتایج ... و در ... بکار میبریم و هم استعمال
نماییم در سستی اطفال که هیچ غذا نخورند و مرکب نمایند او را با ... و ... آدم در اطفال و قوه او در استحمام
زیادتر ... **قدر شربت** از مطبوخ ... درم ...

درم

ومرکب نمائیم نیز اورا با ریوند چینی که زیاده باهم مناسبت دارند وهم چنین با افسنتین و با فوه و با وج و با
و با بریم و با افقونیا با اینها ترکیب کنند و استعمال نمایند بدانکه از خوردن او دیده نشده که دیدانها که دفع دیدان
کرده اند اما چون در رفع دیدان معمول گشته و چون نفع شده که در رنه را زیاده استعمال کنیم لهذا بجهة دفع
تولید دیدان پوست بنظر کرده ایم **پوست درخت سپید** و استعمال او در نوبه بغایت
نیکو است و بدل باشد که گنه گنه را لهذا در فرنگ عوض گنه گنه استعمال کنیم و همچون جوهر گنه گنه از پوست سپید نیز
جوهری کشند **صنعت او** آن است که بگیرند پوست درخت سپید و در آب ریزند تا تلخی او تمام گشته
و بعد از آن این آب تلخ شده در روی آتش نهاده در عین جوش مردار سنگ در او ریزند تا خوب صاف گشته بعد
از روی آتش برداشته جوهر کوکه در او ریزند تا درد رسوب کند و بعد از آن آب را از روی او خوب برداشته
بجوش نهند تا همچون گنه گنه غلیظ شده جوهری سپید است که بفرانسه سالیسین نامند و از پنج سیر پوست
درخت سپید بشماره … جوهر سپید آید **قدر شربت** جوهر چند … گنه گنه بود زیرا که قوت او نصف
گنه گنه بود و در امراض عصبانیه که از نوبه پدید آمده باشند بکار بریم و در شراب نیز داخل کنند **نسخه** بگیرند
پوست سپید کوبیده ده مثقال نوشادر … باعسل مخلوط هم نمایند و در فاصله از نوبه بیاشامند نسخه
بگیرند پوست سپید چهار درم شراب … سیر و نیم آب … سیر و نیم طبخ داده تا نصف شود و بعد از آن صاف نمایند
تنقیه ریوند یک درم داخل او نموده … نوبه بخورند **ایراپوس** از جنس درخت سپید است
استعمال نمایند در دیدان معدی و معوی و در استرخا حق قدر شربت … مثقال از او دادم … حقنه

هم بخورند و هم غرغره نمایند **سالش** که هم بر زبان دیگر او را **سالیپیا** گویند نباتی است …
حلق بکار بریم هم قابض و هم داغ گرم است **پوست گنه گنه** که از درخت او گیرند و درخت او
از جنس درخت قهوه است و در هیچ جا پیدا نمیشود مگر در ینگی دنیا و در بلاد گرمسیر و مرتفع که در کوهستانها
که سرد سبز و … از هم و این پوست گنه گنه چند جنس است یا گندمی رنگ … قرمز رنگ و این جنس
ولایت پوست … است که در فرنگستان پیدا شده و چون مردمان آن بلاد ینگی دنیا زیاده … او را
با اهل فرنگستان نمی آموختند تا آنکه شخصی از اهل فرنگستان علاج از اهالی ینگی دنیا داشت از قضا آن غلام … شده
با قاشق کف که از پوست گنه گنه بمن بده بخورم … چنین کرد غلام صحیح خوب گشت … اهل فرنگستان
اورا آموختند و شخصی از اهالی فرانسه بله تیه نام داشت … چهار سال قبل گنه گنه را … اسم او
موسوم گشته حال هم در روی شیشه ها که از فرنگستان جوهر گنه گنه آرند اسم او را می نویسند بدانکه این گنه گنه
دوای … است مخصوص در امراضیکه از مرداب و رطوبت پدید آید خصوصاً در نوبه و چندی از امراض عصبانیه
که بنوبه آیند و هم استعمال نمایند در حمیات عفونیه و لیا در مطبقه و محرقه چند … اثر بخشد و از برای
تقویت بدن هم زیاده استعمال نمائیم لهذا در نقاهت امراض و مرض سل و بجهة تقویت بهتر است
مطبوخ او را بکار داریم و در غانقرایا و تب دق نیز بجهة تقویت او را استعمال نمایند بدانکه
از خوردن گنه گنه دیده نشده که کسی را هلاکت رساند ولی از زیاده خوردن او علامات … بروز نماید
مانند جای ثقل در معده و قی و قولنج و … عارض گشته و همچون … نوبه … طنین در گوش و این … از کم خوردن

او نیز پدید آید دار پوست که کنه هنگامی در بدن نماید اثر که آلات غذا ضعیف باشد لهذا در استعمال او اگر
حفظ آلات غذا نمایند دار پوست که کنه هر جوهر کشند که کنین یو نفوذ یک نهند **صنعت او**
آن بود که بپزند پوست که کنه و جوهر کوکرد در او ریزند تا آنکه تمام بوده و لطیف او را جذب نماید و بعد جز
نیز مر او را از وی دور کنند و آن ابر را بریزند تا هر که جوهر که کنه باشد از وی پدید آید و آن آب
مانده را تیز طبخ دهند تا بقوام آید و همچون کشکاب گردد که جوهر جرم اوست و در فقرا بکار برند
تعفین او بگیرند پوست که کنه یک جزء خطمی یک جزء پوست نارنج یک جزء عرق هر آنچه بسنجد جزء
جوهر دارچینی نیم جزء داخل ایم نمخه در موضع گرم نهند تا مدت چهل روز بعد از پارچه غلیظ با قوت صاف کنند و بکار
برند در ضعف که پیر از نوبه باقی مانده باشد و ترکیب نمایند او را با ریوند چینی و ایکا و بمقدار نقمه و دهند که
بر قوت که کنه بیفزاید **نسخه** بگیرند پوست که کنه ده درم آب شش سیر داخل نمخه طبخ دهند تا نصف
او بماند و در انتها ربع شش نمخه سینه داخل او کنند و بیرون از برد شد تا سه نخه نوشادر حدید بدو اضافه
کنند در فاصله هر شب در یک روز بتدریج بدهند **نسخه** بگیرند پوست که کنه هشت درم قلیا مصفی
یک درم اثیمون یک نخه با عصاره خطمی نا [illegible] حب کنم در مدت دوازده روز بخورند در مرض نوبه بدانکه
ترکیب نمایند او را با ریوند چینی و از این ترکیب اسهال پدید آید لهذا افیون و یا عکب بدو اضافه کنند
و در نوبه غشی که کنه را با افیون و یا سم الفار منضم نموده می دهند و در مرض خانقوا با کافور و یا شراب
و اتر و یا مرشی معدنی ترکیب کنند **جوهر کنه کنه** مقدار او در نوبه خالص کمی و بتدریج بر نهند و در نوبه غشی

چون فرصت نبود تدریج در استعمال نماید بلکه بتعجیل او را بکار برند و در نوبه های خالص او لد
سه بار بکار برند آنگاه که کنه را استعمال نمایند **قدر شربت** در نوبه های سالم تا نه کوکرد
و در نوبه غشی پیش از این مقدار دهیم و در فقرا که کنه را کمتر دهیم که در نوبه اول یک ساعت قبل از
نوبه چهار [illegible] و در نوبه چهارم یک ساعت پیش از نوبه یک نخه که کنه استعمال کنیم و در حرارت شدید یا پیش
پیش از این مقدار دهیم در فاصله هر نوبه نیز استعمال داریم و جوهر که کنه را یا در آب حل نموده
و یا بطریق حب دهیم و در آب به تنهای محلول نگردد بلکه چون بخواهیم حل کنیم چند قطره ترشی بدو
اضافه کنیم تا حل شود و در نوبه غشی تا نیم مثقال استعمال کنیم بر علاوه در حقنه نیز داخل نمائیم و در
نوبه های خالص با ریوند چینی و یا نوشادر و یا خطمی و ما دارچینی منضم ساخته قوت او افزون گردد **نسخه**
بگیرند سم الفار سفید پنج یک گندم جوهر که کنه شش نخه داخل ایم نمخه شش قسمت کنند موافق
وقت مرض در هر ساعت یک قسمت خورند در نوبه غشی و بر علاوه از پوست در حب سید که
که در شیر طبخ دهند حقنه کنند و بجهت حفظ صحت و معافی بدن از نوبه در بلاد رطوبی
روزی سه گندم جوهر که کنه بخورد **آهن** که لاتینی فر نامند و در صناعت
و طبابت زیاد بکار برند هور جمیع بلاد آهن زیاد بود و هم در معادن بسیار باشد
و خالص او در معادن یافت نشود و حرارت شدیدی بگیرنه خبر گویان
سنگهای آهن لازم است و خالص او یافت شود مگر در صاعقه و هم

جنه‌ای نیز زنگوی در میان سنگهای آهن خالص او یافت شود و در معادن
مختلط است و خالص او لطیف است پیدا و معلوم شده که در قدیم آهن [illegible]
زیرا که اسبابیکه از قدیم باقیمانده جمیع‌ها با مس و برنج ساخته اند بجهة آنکه
جنس آهن جذب هوا نماید در رطوبت [illegible] که زعفران آهن و با
جوهر گوگرد ترکیب شده زاج سیاه که زاج سبز باشد بعمل آید و با جوهر نمک و
با اسفر نیز ترکیب گردد و با چیزهای دیگر هم در معادن ترکیب شود و در خاکستر
نباتات نیز بهم رسد و در خون نیز یافت گردد و در طبابت بجهت غلیظ کردن
خون بکار برند که آهن را مستحکمیکه خون در بدن کم باشد و بدن ضعیف بود
او را بکار برند و نیز استعمال نمائیم او را در سیلان دم و امراض عصبانی
خصوصاً عرق النساء و وجع عصبانی که در جبهه پیدا کند [illegible] بعضی
از املاح حدیدیه که بسیار لطیف التحلیل بود مانند زعفران آهن [illegible]
آهن که در [illegible] تحلیل رود باید اجتناب نمود از استعمال آهن
در امراض حادّه و اورام حادّه و در کثرت هیجان خون و در نزف الدم
هنگام سیلان و در حمی و در امتلاء معده که ممنوع است استعمال
آهن در امراض مذکوره و در امتلاء معده باید پس از تخلیه اگر لازم باشد

[illegible] شده باشد

او را

او را بکار برند **براده آهن** که اول از اقسام آهن است که قوه او زیاد و تحلیل او بعد است
صحت و لهذا در استعمال او باید براده آهن سحق بلیغ نمایند تا همچون سرمه شود آنگاه بکار دارند
قدر شربت از یک نخود است تا دو نخود و اگر از این مقدار زیادتر دهیم [illegible]
تحلیل نرود **نسخه** بگیرند براده آهن و ریوند چینی از هر یک یک مثقال شصت حب ساخته و روزی سه حب
در اطفال که بمرض خنازیر مبتلا شوند بکار بردارند **نسخه** بگیرند براده آهن یک مثقال دارچینی دو مثقال
طباشیر نیم مثقال شصت حب نموده در اطفال روزی سه حب بدهند **اکسید دو فر** که آهن سوخته
باشد آنها که حدادان آهن را سرخ کنند و چکش بر او زنند پوستهائیکه از او ریزند اکسید دو فر باشد
و آهن زودتر از همه مذکور تحلیل رود و در قوام بجهت ارزانی او را استعمال نمائیم **قدر شربت**
[illegible] است **کربنات دو فر** و این زودتر تحلیل رود و بعد نافع است صنعت او این
[illegible] بگیرند زاج سیاه [illegible] هر دو را در آب حل نمایند و بعد از آن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] کربنات دو فر باشد [illegible] زاج سیاه [illegible] جذب نموده [illegible]
جوهر گوگرد را جذب نموده محلول [illegible] و آن محلول [illegible] بدانکه همه مذکور قدری [illegible]
[illegible] باید [illegible] استعمال کنند زیرا که چون [illegible] زاج سیاه
و [illegible] هنوز [illegible] او را [illegible] مذکور [illegible] و در خنازیر و در امراض عصبانی
و [illegible] عصبانی استعمال کنیم **قدر شربت** چهار نخود است **لکتات دو فر**

که یکی از املاح آهن است صنعت او آنست که بگیرند گلشکر را در آب بپزند و پس از آن صاف کنند
چنانچه دردی در او نبود بلکه مایعی صافی باشد و بعد از آن آن را در ظرف زجاجی کنند و براده آهن در او کنند و چند روز
بگذارند تا خوب حل شود آنگاه آب روی آن را بریزند که این ملح تجزیه نموده ملکات جوهر فر باشد و این
ملح باشد خوش طعم و زود تر از سایر املاح حدیدی تحلیل رود قدر شربت از نیم نخود تا سه
نخود است سیترات دو فر که در آب لیمو براده آهن را حل نمایند و مانند ملح مربوط بوده و دوم
قدر شربت بعد آن نیم است و بیشتر در خنازیر اطفال بکار می برند پمات دو فر که یکی از املاح حدیدی
بود صنعت او آنست که بگیرند براده آهن یک جزو آب سیب ترش چهار جزو مخلوط هم نموده و در روی آتش بگذارند
تا خوب حل شود و بعد از آن بهمان طریق در روی آتش داشته باشند تا مانند عصاره شود و این ملح است بسیار خوش
طعم و سریع التحلیل قدر شربت تا شش نخود است و طریق دیگر که سهل است بگیرند سیب ترش را و بجای
آهن در او فرو کنند و چند روز بگذارند آنگاه میخها را بیرون آورده و آن سیب را بکوبند و این ملح را در امراض
در امراض مذکوره خصوصا در خنازیر اطفال استعمال می نمایند شراب آهن بگیرند براده آهن خالص
سینه کوفته شراب قرمز بیست و چهار جزو چند روز بگذارند و بعد صاف کردن ضرور ندارد و روزی یک قاشق تا سه
قاشق بزرگ استعمال نمایند سولفات دو فر که آهن است مرکب با جوهر گوگرد که بهمین زاج
زاج سبز باشد و آن ملح در معدن چون زیاد است لهذا مصنوعی او را بعمل نیاورند و تا زاجی که سبز باشد
بهتر است و قوه قبض در این بسیار است لهذا در استرخاء الات تناسل استعمال کنیم و هم در نزف الدم

از رحم پس از آنکه از استعمال قابضات ممنوع شوند و بجهت آن نزف الدم در بدن کم شده بخواهند یکی از املاح حدیدی
استعمال نمایند ملح مذکور را بکار برند قدر شربت از سه تا شش نخود است کلرور دو فر
او از زاج سبز بیشتر است صنعت او آن بود که جوهر نمک را در روی براده آهن ریخته چند روز
بگذارند تا حل شود و باید براده آهن در او بیشتر باشد که پس از حل شدن قدری نامحلول باقی بماند زیرا که جوهر نمک
سیر است پس از آن روی آتش گذارند تا ملح حاصل شود و او را اگر خواهند نگاه دارند و بجهت نگاه داشتن بهتر آن
بود که در مقابل گلاب در روی او ریخته نگاه دارند زیرا که این ملح بسهولت جذب رطوبت از هوا نماید
و این ملح هم مدر هم قابض و مقوی است و از جمیع املاح حدیدی از برای اسهال مزمن اطفال نیکوتر است
و او را هم بجهت حیض و هم کار جالب بکار بریم و از خارج در نزف الدم رحم در آن نوع حقنه کنند قدر شربت
انگشت سکه گلاب در او باشد از یازده تا بیست قطره است که در آب اثر ترشی ریخته بکار بریم تعفین
او که او را ترشی اخراج نموده لهذا باسم موسوم نموده اند بگیرند کلرور و جوهر فرانه گلاب در او باشد یک جزو
اتر سولفوریک دو جزو بالای او ریخته ربع ساعت گذارند بعد از آن هر جزو عرق شراب در او ریزند که همین
تعفین مذکور باشد و این تعفین را تنتور دو بستوشب نامند موسوم باسم آن طبیب
و استعمال نمایند او را در استسقاء رحم که همراه بود حبس حیض را که زیاد با منفعت بود و هم در استرخاء کلیه
از نقاهات امراض پدید آمده باشد قدر شربت شش قطره است در سه دفعه در روز که هر دفعه ده قطره در روز
باشد و او را نیز بعوض سنبل الطیب بکار بریم ماء معدنی آهن که در حرکت مند استعمال نمائیم

در مقویات

و چند چشمه است در فرنگستان که آهن دارند و مشهور است یکی پیرمن دیگری اسپا که از این میاه
استحمام نمایند در امراضی که مذکور شد **کلوله آهن** که بجهة استحمام بکار برند صنعت او که می‌کنند
براده آهن دو جزو خاک طین قدری با آب خمیر کنند و در حمام‌ها در [illegible] تا آنکه مانند مرکب زرد شود و بعد کلوله‌ها سازند
که هر یک نیم سیر باشد که در وقت استحمام یکی از این کلوله‌ها را در آب حل کنند بدن را بدان استحمام نمایند در
امراض مذکوره و استرخا و بجهة تقویت بکار برند **امانیاک دو فر** که ترکیب آهن است با جوهر
نوشادر صنعت او که می‌کنند نوشادر [illegible] جزو [illegible] در فرکه [illegible] در او باشد شش جزو مخلوط هم کنند بعد کلاب
در او ریخته تا حل کنند آنگاه در روی آتش نهاده تا ملحی بر آید که امانیاک دو فر باشد و این ملح هم محلل و هم مقوی
و لهذا در صلابت رحم که بدان سبب طمث مسدود شود استعمال کنیم و هم در مرض نوبه ربع که بدان جهة ورم
طحال پیدا آمده باشد بکار بریم **قدر شربت** سه نخود باشد کمتر است و این محلل ربع الحلیل است
فرسیانور دو پتاس صنعت او که می‌کنند سم یا شاخ یا مو یا هرچه اجزاء زیادی که در حیوان
باشد پنج جزو قلیاب مصفی پنج جزو داخل کنند در دیگ آهنی کنند در زیر او آتش کنند و با سیخ آهنی متصل بهم
زنند تا مانند گل شود و بوی متعفن از او خارج شود آنقدر در روی آتش بهم زنند تا دیگر رایحه عفنی از او
باقی نماند آنگاه بردارند و قالب ریزند و چون بخواهند استعمال کنند یکی از این قالب‌ها را در آب حل کنند
و صاف کنند در زیر او آتش ملایمی نمایند تا ملحی همچون نبات منجمد شود در حرارت آفتاب تابستان
هم توان منجمد آورد و در هنگام استعمال این ملح را بکار برند و نیز می‌توان این آب را که هنوز ملح او منجمد نشده

باشد

در منعشات

باشد بکار برند بجهة آنکه این ملح را هم که خواهیم استعمال کنیم باید او را در آب حل کنیم و این ملح را بجهة خوشبوئی
مانند نبات کنیم و این ملح مذکور سم نیست و اما اگر قطره جوهر گوگرد در او بریزند سم شدید شود و چون برین جهة
سم شدید گردد و لهذا در این ملح احتیاط زیاد است و در صنعت زیاد بکار بریم زاج سیاه جزو زاج سفید
و جزو داخل هم کنند و در این است که قالب این ملح را در آن درست کنند اند ریخته در روی آب گذارند که این در درد
نیلی فرنگی است که از فرنگستان می‌آورند که او را بلو دو پروسی نامند و این نیل را در طبابت بکار بریم و اگر چه
از او جوهر گرفته باشد اما در مثقال او را بالک داده اند گذشته است **باب سابع** در منعشات و محرکات
این ادویه محرک قوای اند و جمیع عصبیات از آنها تخفیف یابد و ممنوع است استعمال آنها در هیجان دم و امراض حاده
و امراض قلبی و سکته و این ادویه از این چند نعناع ده جنس است **اول** [illegible] میوه فریمن نعناع و قطره [illegible] شش مثقال
او را دم کنند بخورند **دویم** عرق نعناع **سیم** عطر نعناع و او را بعض اطبا دوا و مجرب دانند و در [illegible] بسیار زنند
چهارم روغن نعناع **پنجم** طلا شیر **ششم** دارچینی و این سه تا بالا در نفخ معده استعمال کنیم **هفتم**
پودنه **هشتم** روزماری **نهم** سعد **دهم** بابونه است که این ادویه مذکوره از جنس نعناع است و اکثر
این ادویه را در صلابت بکار برند **اکلیل الملک** که از منعشات است و هم محلل [illegible]
اکلیل الملک می‌کنند موم [illegible] جزو سقز روغن زیتون پیه قلقونیا از هر یک سه جزو برگ اکلیل الملک بیست جزو
افسنتین کبیر بابونه حب الغار از هر یک نیم جزو در روی آتش مشمع کنند تحلیل درد [illegible] بکار برند و از این جنس است
هیریکنا که بهان یونانی است و در [illegible] می‌کنند و می‌خورند **بادرنجبویه** که هم از آن جنس است و عطر [illegible]

که هم از آن جنس می‌باشند **و سداب** که در اختناق رحم بکار می‌برند و هم مدرّ طمث بود و قابض و معطّرات

و زوفا و سلیخه معطّره که ... **گل نارنج** که معطّر است و عرق از او کشند در اختناق رحم بکار برند

گل بابونه که در امتلاء معاء بکار برند و هم بجهت تعریق او را دم کنند و استعمال نمایند **انتیمس** که بابونه قرمز است و تند

او قدری از بابونه بزرگتر است و خاصیّتی دارد که اگر از او در رختخواب بپاشند کیک و کنه را بکشد و در مملکت ...

پرتردن که هم از آن جنس است و در کنار آب سبز شود و همچون بابونه است و بوته او قدری از او بزرگتر است و شاخ و برگ

ده و مجنح براق بود بر علاوه ... که او نیز از منقّثات است **اسطوخودوس** که او نیز از این

جنس است به اینکه هر نباتی که شاخ او مربع و برگ او صنوبری که هر از یک طرف و هم از طرف مقابل دیگر او در ب

داشته باشد یکی بالا و دیگری پائین و چهار ردیف که هر کدام دو هر بند بود و در اندرون او چهار تخم بود پس هر نباتیکه ... بود

از این جنس خواهد بود **میخک** که از جنس منقّثات است نسخه می‌کنند شراب را به او میزنند و در اشتهای کاذب قدری دارچینی

و میخک در او داخل کنند و هم قدری قند بدو اضافه نمایند و این را ... با زرده تخم مرغ بر زنند و بخورند که بسیار

مقوی و منعش است و بجهت خستگی در راه بردن کار زیاد نافع است **بدانکه** چون گلهای ادویه مذکور را بکوبند و با روغن مخلوط

نمایند و بر روی شکم اطفال ضماد نمایند نفخ بطن را نافع بود **بادیان** که نیز از جنس ادویه مذکور باشد و از برای

نفخ بطن زیاد استعمال کنیم **انیسون** که از جنس بادیان است و ضد نفخ بطن بود و از قبیل ادویه مذکور باشد و

تخم شبت و زیره کرمانی و زیره کوهی و غار که این همه را اطبّا در حیوانات زیاد

استعمال کنیم بجهت نفخ بطن اطفال **نسخه** می‌گیرند روغن سبز جزو موم و عطر غار ... جزو روغن ... و باهم مخلوط

نمایند

نمایند و در هنگام سرد شدن قدری روغن افیون بدو اضافه نمایند و نفخ ... و شکم ... و اسطوخودوس از آن جنس ...

جزو مخلوط نمایند و در نفخ بطن اطفال نمایند **بابونه** که هم از ادویه مذکور باشد که عرق و روغن از او ترتیب دهند

... ریشه وج بکوبند ... و سلیخه و بسباسه از هر یک نیم جزو عرق ... چهار جزو هشت روز

در جای گرمی نهند بعد صاف نموده استعمال نمایند **سلیخه و دارچینی** که مانند ادویه مذکور باشند بر علاوه

از برای حبس طمث با منفعت و هم مسدد دم باشد **پوست لیمو و پوست نارنج** از این جهت نیز

منعش اند و چون از ادویه مرّه اند لهذا بجهت تقویت قوه هاضمه بسیار نیکو است و عطری هم از این جنس عمل آرند

وج که اکثر آنرا از همین ادویه است و بجهت دفع دیدان و خنازیر و قولنج استعمال نمائیم **سنبل الطیب**

که از منقّثات است و استعمال نمائیم در اختناق رحم و قولنج و استرخاء و غشی و امراض عصبانی و هم مدر ادویه ... دیدان

باشد و او دو جنس است یکی رومی و دیگری هندی و بوته او شبیه ... است که در ... ادویه لیف بود و بدون

رایحه و ریشه آن ... عطره بود یا حبّ و یا دم کرده او را بکار برند **قدر شربت** در حب از نیم مثقال تا یک مثقال است

و از دم کرده او یک مثقال تا ده مثقال است **آنژلیک** که از جنس منقّثات است ریشه نباتی است که برگ او

شبیه با چتر است و ... دارد و در اثر همچون وج است **...** از منقّثات است و ... عفونت

که در ... می‌دهند هنگامیکه نبض سریع باشد **خولنجان و زنجبیل** از برای تقویت معده با فلفل هم

نیز بکار برند در هنگام ... ادویه را ... بکار برد **ارنیکا** که گیاهی است شبیه بگل کاسنی و نبات او

شبیه با بونه نیز از آن است استعمال نماید او را در استسقاء ورمی و در سکته و محرقه و هر موضعیکه ... استعمال نمائیم

کنی

سنکا که اورا نیز از مطبقه محرقه که بغض ضعیف شما باشد که قوه دفع منوم از برای مریض بود بلکه بر ضد و جهت [illegible]
حادث است افیمون لا ادمانند [illegible] که محرک [illegible] است اهلیل محرک ادرار [illegible] است و محرک [illegible]
ترباشین و حسن لبه و حسن لبان و استراک و مصطکی و سقز
که از منعش شده و قبل ذکر آنها کردید صمغ لای و اشق و انقوزه و بارزد و مقل کهربا
که مقوی [illegible] و در پیش ذکر آنها شده و کهربا در قدیم صمغ درختی بوده حالا حجر شده و [illegible] رود و [illegible]
که قوت او قریب بمشک است قدر شربت او یک قطره تا سه قطره است در یک روز روی قند
ریخته بخورند و استعمال نمایند در قولنج و [illegible] نفط که از جنس [illegible] است و در معدن زفت [illegible] پیدا آید
که او روغن زفت سنگ است و در بادکوبه موضعی است که از آنجا نفط بر آرند [illegible] زمین آنجا را بکنند آتش گیرد
لهذا کبران آنجا را آتشکده [illegible] پرستند و در بیت المقدس که شهر قدیم [illegible] و [illegible] آب دریا [illegible]
شده است [illegible] معدن در آنجا زیاد [illegible] و [illegible] زیاد استعمال نمایند خصوصا دافع [illegible]
که از او [illegible] و بعضی از اطبا از چهار تا ده قطره اورا بخورند و دافع مرض وبا [illegible] کافور که از جنس [illegible]
صمغ درختی است که در چین [illegible] کافور نامند و بهترین همه در چین است و از آن مملکت [illegible] و آنچه
دیده شده [illegible] چوب اوست و بهترین اقسام او [illegible] که [illegible] درخت [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] و سفید [illegible] و [illegible] با صمغ عربی [illegible] روی [illegible]
عفص است و چون در دهان گیرند اول گرم و بعد سرد نماید و رایحه عطره ازو در هوا منتشر شود علی الاتصال

رایحه او متصاعد گردیده تا اینکه با اتمام آن کافور تمام شود و در حرارت زیاده از درجه جوش [illegible]
و [illegible] کهه و وزنی مخصوص [illegible] در [illegible] از آبست و در آب و [illegible] حل نشود جز [illegible] صمغ عربی
و یا عرق [illegible] مخلوط نمایند و در الکل زود تر محلول گردد و بعض طبیعت او را بارد دانسته ولی در حرارت
هیچ شکی نیست زیرا که در اواخر مطبقه محرقه که قوت ضعیف شده باشد استعمال نمایند نافع است و محرک
[illegible] و [illegible] است [illegible] و دافع [illegible] و شهوت باشد [illegible] امراض [illegible] بجهت پدید آمدن [illegible] اورا
استعمال نمایند [illegible] مزاج [illegible] و چون زیاده خورند علامات سمی ازو ظاهر شود بدن سرد و [illegible]
[illegible] گردند و تشنج و [illegible] و [illegible] پدید آمده [illegible] بهلاکت [illegible] و بعضی [illegible] او
مورث علامات مذکوره شده بهلاکت رسد و چند نفر از اطبا دیده اند که از خوردن کافور [illegible]
[illegible] نبض [illegible] و عرق پدید آرد و [illegible] در مزاج بهم رسد و در بعضی [illegible] قوه باه را
زیاد کند ولی در اغلب قوه باه را ببرد پس معلوم است که [illegible] مزاج بود و در هر مزاج یک نوع اثر نماید
و ممنوع بود استعمال او [illegible] دم و [illegible] که [illegible] دم پدید آمده باشد و هم
در امراض [illegible] و در [illegible] و [illegible] مزاج استعمال [illegible] و استعمال نمائیم در امراض
عفونیه چون محرقه و در بعضی از [illegible] مانند نوبه [illegible] و نوبه غشی و در [illegible] بجهه [illegible]
با افیون منضم [illegible] و در [illegible] اوقات در امراض عصبیه مانند مانیا و [illegible] که [illegible]
و صرع که از [illegible] پدید شده باشد و در مرض [illegible] با افیون [illegible] منضم [illegible] زند

وحقنه از او کنند بجهة دفع حرارت دماغ و در وجع مفاصل با عرق محلول نموده طلا نمایند و غانقرایا که در امراض
عفونی بواسطه زیادی مدصق بهمان باشد پدید آمده باشد و هم در جراحتهای ناپاک که به بدن سبب کرم در او
افتاده باشد استعمال او زیاده نافع است نسخه بگیرند کافور را در عرق حل نمایند و در مرض غانقرایا
و خون مرده که در جلد بواسطه ضربه پدید آمده باشد و در تبهیج که بیرا درم باشد بکار برند و اگر زعفران
بدو اضافه کنند قوه او افزوده گردد نسخه بگیرند صابون هشت جزء کافور سه جزء عرق هفتاد
صد و شصت جزء اجزا را در عرق ریزند و در روی آتش ملایم دارند تا حل شود و بعد آن بعضی از عطریات
بدو اضافه کنند خصوصاً عطر حاشا نیم جزء روغن بادرنجبویه یک جزء جوهر نوشادر سه جزء داخل او کنند که
دهنی شود و این نسخه را بلسان اپدلدک و در وجع مفاصل بکار برند از مجربات غیر کلی
کافور بگیرند روغن شش زده جزء کافور یک جزء روغن حشیش هشت جزء جوهر نوشادر هشت جزء داخل هم کنند
و در اورام صلبه بکار برند قدر شربت کافور یک گندم تا پنج گندم است نسخه بگیرند
کافور یک گندم با قدری عرق حل کنند افیون نیم گندم نوره ده گندم بدو اضافه نمایند و بجهة آمدن
بحران عرق بکار برند نسخه کافور دو گندم حب پنبه شش گندم در ذات الجنب که مریض قوه اخراج
بلغم نداشته باشد بجهة سهولت او بکار برند نسخه بگیرند کافور یک گندم انتیمون یک ربع گندم
رب سوس بقدر یکه دو حب نمایند و بجهة اخراج بلغم بخورند نسخه کافور ده گندم [illegible] یکدرم و نیم
نوره سفید [illegible] پنج قسمت نمایند و هر قسمت او را در هر دو [illegible] بجهة زیادی سیلان [illegible] او بکار برند

نسخه بگیرند کافور شش جزء مشک یک جزء افیون دو گندم شش حب نموده در مدت سه روز در مرض غانقرایا بخورند نسخه
بگیرند کافور و در اثیر حل نمایند و بجوش بخشکانند بجهة تقویت موکه از استرخا عصب سو بود نسخه کافور یکدرم
صمغ عربی دو درم با قدری آب با هم بسایند تا چون مرهم شود بر آن پنبه را بیالایند در غانقرایا که بواسطه
مرض در یک موضع از زیادی مدصق شدن با تبر پدید شده باشد بگذارند نسخه کافور را در عرق حل نمایند
در اطراف او نار که عضوی [illegible] زیاد مانده او تمار او ستره خرخره و هم در [illegible] طلا نمایند مشک واو
فضله ایست قریب بذکر حیوانات که از جنس آهو است که در تبت بود و این مشک مانند خون خشکیده که باد شده
و هم نشنه و هم مفرح است و استعمال نمایم در مرض مطبقه و محرقه منقاعیکه پیش از ضعف شده باشد
و قوه او زود از بدن برود که در وقت استعمال باید هر نیم ساعت بکار بریم و هم در مرض ذات الجنب شوخ
بجهة اخراج بلغم و هم در تشنج حلقوم عصبانی اطفال بعضی اوقات منفعت دیده شده است قدر شربت
هر نیم ساعت ربع گندم است و تا نیم گندم هم دهیم جندبیدستر که بفرانسه کاستوروم نامند و او از
حیواناتی است که مانند موش دندانهای تیز دارد و هم شبیه موش بود و چون دندانش برود باز دندان بدر آورد و در
سکن دارد و در دریا شمال زیاد بود و در کنار رودخانه های بزرگ هم سکن دارد و محرک و منعش است
و ضد اختناق رحم و خود یک سبب و بدل افیون است و در تشنج اطفال و غیره نیز بکار برند قدر
شربت در اختناق رحم یک گندم تا ده گندم است تعفین او که قوه او زیاد تر است بگیرند جندبیدستر
دو جزء عرق حرارت انه هر پانزده جزء مخلوط هم سازند در موضع گرمی بگذارند تا حل شود از ده تا شصت قطره بمریض دهند

آبهای

وقوّه او زیاده‌تر گردد اگر بدین طریق درست نمایند **صفت او** هرگاه چند پیه تر گوزن از سر جوی معمول نخیه از یا نرده تا ی قطره او را ممزوج با جوهر شاخ گوزن نخیه بکار برند **عرق شراب** که بعربی آبی رحو رون مانند گرفته نخیه از جمیع اشیائیکه حدوث دارد آنها دارند و وزن مخصوص او سبکتر است از آب و هر قدر سبکتر باشد بهتر است و از خوردن او اولد حس حرارت در بدن و پس از آن عرق در بدن رخ نخیه انعکاس آورده جز خون نخیه چنانچه ریخته او از خون استشمام کنند و زیاد خوردن او مورث سکر است تا فساد معده دیده است **استعمال او** در طبابت بجهة تقویت معده هنگامیکه بقدر کم او را استعمال نمایند و در عروق بجهة زیاد شدن قوه بکار برند **و بخارج** بجهة تکلیل صدمات و بجهة صدمه خوردن پا و بسط نقرس بکار می‌دارند و هم بجهة حل بسیاری از ادویه و چون زیاد از او خورند که بکه زیاد مست شوند باید بخشیش منع استعمال نخیه و آب سرد بر سر ریزند و جوهر نوشادر بیاشامند و هم ببویند و چندین قسم است **برندی** که آب جو باشد و بفرانسه **اُدوی** مانند و دیگر از انگور درست نمایند که خوشگوار و قابض است **و دیگر** از عرق و برندی ترتیب دهند که هر ده یک آب دارچینی از هر یک چه ریزنده بکار و عدد قند چهار مثقال جوهر دارچین چند قطره مخلوط نمایند و استعمال کنند بجهة تقویت دل و شخصیکه بآتش سوخته باشد و یا کسیکه گلوله خورده باشد و یا پس از عمل جراحی شده او را بکار برند زخم که نیز از انواع عرق است دار نیشکر ترتیب دهند پس از گرفتن چند از قند او درست نمایند و دیگر عرق رنگهان است که در بعضی امراض مانند خناق استعمال کنند که همچون بوده سقوی باشد

ودیگر

و دیگر عرق چین و انگلیس و روس است که از گندم کشند و پس از آن حب الغار در او ریزند و او معروف آلات از ارست و هم عرق بادیان هر عرقیکه از برنج در بعضی جاها درست می‌نمایند **و دیگر عرقی** که از نشاسته تراب و یا برنج بیماری داشته کنند **و دیگر عرقیکه** از سیب زمینی کشند و این قسم چون باید برده چربی در او بندد و از سمومات است **اتر** که از جمله منعشات است مقوی و محرک است و یک قسم او اتر سولفوریک است او را قرب صد سال است که اختراع کرده‌اند **صنعت او** هرگاه عرق در آتش سوزان ... جوهر گوگرد است قرب بیست و چهار جزء قیاقمی حکّت مصفا بگیرند در قرع و انبیق نخیه تقطیر نمایند با آتش ملایم به طریقی که او را اندک بیست و چهار جزء عرق را در قرع ریخته و عرق گوگرد را با آن که مخلوط نمایند و در حمام ماریه تقطیر کنند و باید که اطراف قابله را یخ بر نهند و پس از اتمام تقطیر بگذارند تا سرد شود و بعد از آن باقیمانده عرق را در او ریزند و باز تقطیر فراز کنند تا آنکه از جوهر گوگرد باقی مانده جذب نماید و پس از آن قلیاقمی حکّت مصفی داخل نمایند تا جوهر گوگرد او را جذب کند و بهم زنند و باز تقطیر نمایند که آنچه در قابله آید اتر سولفوریک خالص است و او مایع است شفاف و بی‌رنگ و بسیار از آب سبکتر بود و زود در هوا بپرد که اگر بر روی زمین بچکانند قطره از او بزمین نرسد و شعله آتش میل نماید لذا اگر نزدیک او شعله آتش بود جذب او نموده مشتعل کند **استعمال** او بجهة تسکین یا بقدر کم که در سن جهت معرق و محرک و مفتّح است و استعمال نمایند در حال محرقه و مطبقه و امراض عصبانی که وجع اعصاب بود مانند درد دندان و هم بجهة بیهوش کردن استعمال نمایند به طریقی که بینی را بگیرند و او را از دم و دهان نگاه دارند چنانچه از دهان نفس بکشند تا آنکه بیهوش شود و اگر از او خورند مستی آورد و خوشحالی

آورد

می آورد و بچه بد بوی که ان شتر با نعت قطرها بکار دارند نسخه چهار درخم سیر دیم اتر سولفوریک
یکدرم مخلوط نمایند ساعتی یک قاشق چای خوری بخورند نسخه بگیرند اتر سولفوریک سه درم عطر [illegible]
دو درم مخلوط نمایند روزی چند از ده قطره خورند بجهت تفتیت حصاة مرارها و بجهت حرکت کوشش که تیج شده باشد
ازین اتر نطول نمایند و بجهت وجع دیدانها و برکون سوراخ کرم خورده دیدانها مصطکی را در اتر حل نموده در
سوراخ دیدانها نمایند تا تجر شود نسخه بگیرند اتر یکجزو عرق دو آتشه دو جزو مخلوط نمایند و در اختناق رحم
بکار دارند نسخه بگیرند سنبل الطیب دو درهم اتر یا عرق دو درم مخلوط نمایند و در چهار روز در امراض
مذکوره استعمال نمایند **اتر نيتريك** اتری است که با جوهر شوره حاصل باشد صنعت او آنست که
عرق دو آتشه چهار جزو شوره یکجزو [illegible] در اتر سولفوریک مذکور شد تقطیر خواهند و بعد از آن در آلات قطر
طبا تیر ریخته بهم زنند تا جوهر شوره و اورا بمدت [illegible] تقطیر خواهند کرد این مقطر اتر نيتريك است
و او سوق و بحران آورنده است و بادام تلخ با بونه مخلوط نمایند در مرض وبا استعمال نمایند و هم در وقتیکه شخص
سرما خورده باشد بکار دارند و برخی از اطبا با بعضی از ادویه دیگر ضم نمایند در مرض استسقا دهند و فایده کند
نسخه بگیرند اتر سولفوریک شیر یک درم سرکه قیصر چهار درم سکنجبین [illegible] چهل درم مخلوط نمایند و در استسقا
بکار دارند مدت چهار روز نسخه بگیرند مطبوخ وج [illegible] درم اتر نيتريك یکدرم ربع عرق [illegible] درم چهار روز
بخورند **بدانکه** هر نوعی از اتر که باشد چوب و [illegible] **قدر شربت** از اتر نيتريك تا نیم
درم است در هر روز **اتر استیک** که اتر [illegible] و با سرکه درست نمایند صنعت او آن بود که بگیرند ظروف

دوازده جزو جوهر سرکه [illegible] ده جزو عرق دو آتشه ده جزو مخلوط نموده تقطیر نمایند و پس از آن شیر خشک قلیا صاف و طبا تیر
هم شیر جزو داخل نمایند و بعد [illegible] تا یکباره تقطیر نمایند و در امراض مذکوره استعمال نمایند **اتر موریاتیک** که از جوهر
نمک طعام ترتیب دهند و مانند اترهای سابق درست نمایند و اطبا بکار برند **فسفر** که از جنبه
حرکات قوی است و [illegible] که مشتعل اورا از ادرار سید نمایند و از استخوانها هم خارج نمایند
و کوکرد بسیم ان مشابه بود و طریق ساختن اسید فسفریک بگیرند فسفر نیم جزو زغال حیوانات یکجزو با هم خمیر نمایند
و در قرعی نموده روی آتش تصعید کنند که آن اجزا متصاعده اسید فسفریک است و چون زرد یا سفید بود و در هوا بمانند
موم می توان نرم نمود و در تاریکی روشنایی از او خارج شود و رایحه شبیه بسم الفار است و در حالتیکه سیم قریب [illegible]
و در شصت درجه حرارت مشتعل شود وزن مخصوص او یک و هفده [illegible] مثقال فسفر را در [illegible] ده مثقال [illegible] آب بکند
و در آب محلول نشود و در اتر و عرق و در دهنیات حل گردد و با هوا اگر ترکیب شود مشتعل گردد و در آب محترق باشد لهذا
چون بخواهند او نگهدارند در میان نفط نگهدارند و از جمع منفعتهای قوی تر است و مقوی اعصاب حس و حرکت بود
خصوصا اعصاب قطن را **استعمال** نمایند در نوایب شدیده که با منفعت است **قدر شربت**
یک جزو از شانزده جزو یک گندم تا هشت جزو او و بعضی اوقات چهار یک گندم است در مدت روز بدفعات
و هم از برای فلج [illegible] است مخصوص **نسخه** بگیرند فسفر دو گندم در ده درم روغن بادام حل نمایند در مدت
روز در نوایب شدیده که عسر العلاج بود در صرع و فالج بکار دارند **نسخه** بگیرند فسفر شش گندم در شش درم
روغن خشخاش حل نمایند و پس از آن جوهر [illegible] درم روغن [illegible] ده قطره در ایام نمایند و در عضو مفلوج طلا نمایند

وهم دیده شده که از استعمال قیفور رفع خارش غشی شده نسخه میگیرند قیفور پنج گندم روغن زیتونی چهار درم موم مصفی
هر درم که قرده کنند روغن تربانتین یک درم موم را در بخیه اجزا را داخل هم نمایند و در عضو مفلوج تدهین فرمایند
اگرچه این قیفور سرد و رافع حرارت باشد با عضو مفلوج را دبر و در با محرک و رافع او بود وجمیع انواع فلج را رفع کند
حضور صاحبش را بس معلوم است که در قیفور جوهرهای مختلفه باشد **امانیاک کیسید** که جوهر نوشادر باشد و از جمله
محرکات و منعشات است که تفصیل او در بحر ثالث ذکر شده و هم چنین سرکه امانیاک از منعشات است **دوده**
که نزدیک با مانیاک است زیرا که نوشادر را از دو کشند **و استعمال** نمایند بیشتر در حیوانات که یک موضع در
عاجز و یا متعدد مرض کرده مانند مطبقه و هم خوبست که در مرض غاشیه بر آن موضع از جرده ذرور نمایند زیرا که قوه
جوهر امیرزم در او باشد و رافع عفونت است **روغن استخوان** که از استخوان میگیرند که قوه امانیاک دارد و ما
دارد و محرک و منعش و ضد عفونت است لهذا استعمال کنیم در حمیات عفونیه و در بعضی امراض عصبانیه مانند فلج و امثال
او وهم بجهة دفع حب القرع نیز بکار بریم **نسخه** میگیرند چند سه ستر چاه نگره سنبل الطیب روی اشکخه روغن
استخوان هشت قطره با رب سوس حب سازند حب هر سه ساعت هم بخورند **نسخه** میگیرند قیفور یک گندم زر
چدرم روغن استخوان حب نمایند سه نوبت در روز هر نوبتی یک قطره خورند در نزول آب سیاه **وانیل**
که تخم نباتی است از فرنگستان می آورند و از جمله عطریات خوب بوده که بخورند و از جنس شعب است و در امریکا
یافت میشود و این هم نیز از منعشات است و مقوی بود آلت تناسل مردان و زنان را لهذا انتعاش ضعف
قوه باه بکار بریم که بسهولت خواهد بود و بهتر طریقی که از برای استعمال اینده است اینست که ... بسته

خوش مزه و معطر کند و بکار دارند **قدر شربت** از جو گندم تا هشت گندم است و در ضعف معده
نیز بکار دارند **نسخه** میگیرند دارچینی یک درم ذغال هشت درم کته شکلاه و قند از هر یک دوازده درم لعاب صمغ
بقدر کفایت یک قرص ساخته در روزی تا سه دانه ازین قرص ها بخورند و در ضعف معده و بدبوئی دهان بسیار نافع است
الکتریسیته که از محرکات قویست قوه ... که از جمله معدن احداث کنند و از برای استرخاء عصب
حرکت بهتر ازین دوا نباشد و لهذا بکار داریم در کسیکه در آب خفه شده باشد و در فلج و در باد مفاصل عضلات
که بوزن زیاتسم میزلو ... مانند که عضله سترخ شده باشد و در امثال اینها استعمال نمایند و طریقه
او اینست که میگیرند دو سوزن نهره را از زوج دو بیران ... باشد و یکی در وسط این دو سوزن و ...
دو سوزن را یک جانب عضو مفلوج بکار دارند و بگذارند تا چند روز در آنجا بماند و هر روز سرکه بدن بمالند و بهترین
این قوه مغناطیس چرخ الماس است ونیز فرو بردن سوزن هر روز در عضو مفلوج این اثر از خود ظهور رسد
باب ثامن در بیان ادویه مخصوصه بدماغ و نخاع و اعصاب و آنها چند نوع اند **اول** ادویه
تشنج آورنده اعصاب حرکت چون کچوله و امثال او که از خوردن این ادویه تشنج پدید گردد **دویم**
ادویه سست کننده اعصاب حرکت که عکس ادویه اول باشد مانند توتون و کافور که جوهر او باشد و زیاد
سستی دارد و امثال اینها **سیم** مخدرات که حس کننده اعصاب حس باشد مانند افیون که مخصوص
بدو عصب حس را و اکونیت که زیاد سستی دارد و امثال اینها **چهارم** ادویه که چون بیاشامند
حالتی همچون صرع پدید آورد که هوش و حواس را زایل کند و تشنج آورد مانند جوهر ستیانید که ...

واجزاء زاید چون از تنگ شکند و اسپید اید رسیاه نیک و جوهر بادام تلخ و سیاه نور هم پیش سیاه و
در رنگ و هم از این قبیل بود عطر بادام تلخ و عصارهٔ برگ آهو و کوکنار از بس که درخت او شبیه به بادام تلخ است
و نیز از ادویهٔ مذکوره باشد اسپید کردن که از شراب و کلس سفید و از کارهای آتش پدید آید و هم قریب به سپید گرده
بود هوا آنکه از زکام خارج بود و هوا آنکه در چاه عمیق باشد و امثال اینها و علامت آنکه بخواهند بفهمند
که در ته چاه از این هوا است آنست که چراغی برافروزند اگر خاموش شد معلوم است که از این هوا در آنجا
پدید بود **پنجم** ادویه‌ای است که از خوردن آنها حالتی مانند سکته پدید کند که حس و هوش و حرکت
عضله را تمام ناید و منوم بود مانند مرفین که جوهر افیون است و عصارهٔ کاهوی جبلی که از خوردن
این جوهر احمق صدقه رحمتم خواب آورد **ششم** ادویه‌ای است که سستی پدید کند و مزیل عقل و مسترخی
اعصاب بود و اغما عارض گرداند چون عرق و شراب و اتر و کلرفورم و چرس و بنگ و شاهدانه و امثال
آنها و از خوردن شاهدانه استرخا و جمود عارض شود **هفتم** ادویه‌ای است که هذیان آورد و حدقه را وسیع
گرداند و در گلو خارش پدید آورد و دهان را خشک نماید چون بلادونا و بزرالبنج و تاتوره **هشتم**
ادویه‌ای است که حرکت قلب را ساکت کند و غشیان عارض نماید و مزیل عقل بود و مسترخی عضله باشد چون
طوطون و امثال او **نهم** ادویه مخدرات است که موثر بدماغ و نخاع و اعصاب بود مانند [illegible] و امثال
او که از خوردن او استرخا پدید گردد و عصب معده و امعا را مسترخی کند و هم قابض بود **دهم**
ادویهٔ معدی که ضد تشنج بود چون سم الفار و سموت و مس و روی و نقره و امثال اینها کوچوله

که بفارسی نوه‌ایک مانند درختی است در هندوستان که این کوچوله تخم ثمر او باشد و کمان این درخت
صاحب یک برگ بود و ثمر او بقدر نارنج بود و هم چون او بود و تخم او همچون پولک است و در وسط او
حفره مانند ناف بود و بوی او ثمری و صاحب زغب است و کوبیدن او بسیار بعسرت بود بلکه برنک
محال بود لهذا بجهت استعمال او را با سوهان براده کنند و از وی جوهر کشند یا **استرکنین**
دیگری **بروسین** است صنعت استرکنین چنین کنند براده کوچوله یکی رگ عرق جو آشنه نیم من انصف از عرق را
نخستین با کوچوله طبخ دهند پس از آن صاف کنند آنگاه نصف باقیمانده از عرق را در روی اجزاء رسوب او
ریخته نیز تنگ عت با آتش ملایم طبخ دهند و بعد از آن صاف کنند و با مصفای نخستین داخل هم نمایند و در روی
آتش بجوشانند تا همچون عصاره شود و آنگاه آب سرد بر روی او ریخته و مجددا بجوشانند تا نیز مانند عصاره شود
و بعد از آن آنقدر در او هنوز بریزند که از جوش افتاده سیر شود آنگاه تا دو روز گذارند و بعد صاف نمایند و در
رسوب او عرق در آتش ریخته تقطیر کنند آنگاه در اجزاء متقطر چند قطره جوهر گوگرد بچکانند تا ملح منعقد
شود که همان استرکنین باشد و **طریقه** دیگر چنین کنند براده کوچوله نیم من و پنج سیر تا چند مرتبه هر دفعه نیم من
آب بروی او ریزند و بجوشانند و هر نوبت صاف کنند و آبهای مصفی را جمع نموده داخل هم نموده آن قدر بجوشانند
تا همچون عصاره گردد و بعد آب آهک در او بچکانند دیگر در دو رسوب شود پس از آن اجزاء رسوب را [illegible]
و عرق در آتش آن قدر در او بریزند تا دیگر عرق تلخ نشود و آنگاه عرقها را داخل هم کنند و تقطیر نمایند و بگذارند
تا سرد شود و ملح در او منعقد شود که استرکنین است و عصارهٔ کوچوله نیز قوت کوچوله را دارد و صنعت او چنین کنند که کوچوله

در نزدیک حرارت آتش گذارده تا قدری خشک شود و در آسیا چنانکه قهوه را خورد می کنند او را خورد نمایند
و چند توله عرق در او ریزند تا مغز او تمام شود آنگاه عرقها را جمع نمایند و در آتش ملایم بجوشانند تا
عرق او جزء هوا شود و مانند عصارهٔ [illegible] ماند که همین عصارهٔ مذکور باشد و قوت او از کوچله بیشتر باشد
تعفین او بگیرند برادهٔ کوچله یک جزء عرق در آتش [illegible] جزء مدت هفت روز در جای گرم بگذارند که
بعد از صاف کردن تعفین مذکور است و او را هم بر [illegible] استعمال کنند و هم بخارج در عضو مفلوج طلا نمایند
عمل او بدانکه کوچله و آنچه از او ترتیب دهند در هر مزاج بعد اثر بسیار از او بظهور رسد چون از قدر شربت
بیشتر دهند و خصوصاً اثر نماید در اعصاب حرکت که تشنج در او پدید آورد و تکان دهد مانند تکان برق
الماس و در زمان چند اثر مختلف کند اول آنست که بمقدار کم خورند بر آنچه کم در بدن اثر نماید که در اینجا
اشتها کم گردد و ترشح بدن بیشتر شود خصوصاً ادرار و عرق و با نبض را تغییر روی ندهد دوم آنکه بمقدار کم
در امزجهٔ ذکی الحس بدهند بهر جای بدن او که دست نهند حس [illegible] کند و رعشه پدید شود و چون بخواهد بایستد
پای او بلرزد و بیفتد و تکانهای شدید خورد چون الکتریسته و بخواب رود چون خواهد بایستد و تشنج
در حلقوم پدید آید و هم چنین در حلق که بدان سبب نتواند تکلم نماید و چیز بخورد و بعسرت نفس کشد و تقطیر
البول و یا حبس البول رخ نماید و [illegible] که مخلوط باشد عارض گردد و در نبض اختلاف بسیار کم پدید آید
الا اینکه ضیق النفس رخ نماید بر آنچه نبض تغییر نماید و اگر کسی را در عضو فلج عارض گردد آنقدر از کوچله استعمال
نماید که این درجه پدید گردد عضو مفلوج متحرک گردد و بیشتر اثر در این عضو مفلوج کند سیم آنکه بقدر شربت

استعمال

استعمال شود نخستین گزاز و خناق عارض گردد آنگاه بهلاکت رساند **استعمال او** اطبا در استرخاء و [illegible] عصب
خواه در نصف فوقی بدن باشد و خواه در نصف تحتی خصوصاً در استرخاء عصب [illegible] که بدان سبب [illegible] پدید آید همچنین
استعمال کنند در [illegible] عضلات و بعضی اطبا هم در استرخاء عصب حس منفعت از او دیده اند و بالعکس بعضی دیگر هیچ نفعی
از او ندیده اند و مقامیکه از او منفعت دیده اند آنست که بعضی اوقات همراه استرخاء عصب حرکت استرخاء عصب حس
نیز موجود بود پدید شود لهذا در استعمال او که رفع استرخاء عصب حرکت گردد عصب حس را نیز قوتی پدید آید و در
استرخاء عصب [illegible] هم با منفعت است و هم چنین در تشنج عصبانی که استرخاء در اعصاب امعا عارض شود و بدانکه حرکت
دوری امعا تمام شود استعمال او با منفعت خواهد بود و بعضی از اطبا در استرخاء مستقیم که بدان جهة خروج مقعده
پدید گردد او را استعمال نمایند و نیز در استرخاء اعصاب آلات تناسل خصوصاً [illegible] که زیاد با منفعت
بود زیرا که در هنگام نعوظ باید عضو تحت قضیب متشنج گردد تا نعوظ پدید آید و چون این عضو مسترخی
شود دیگر نعوظ روی ندهد و لهذا استعمال کوچله با منفعت زیاد بود **تریاق او** اول [illegible]
چای و قهوه و مطبوخ مازو بکار برند و تریاق مخصوص ندارد **قدر شربت** از برادهٔ کوچله یک گندم
تا چهار گندم است در شبانروز و چون شخص عادت کند تا پنجاه گندم هم دیده شد که خورده اند و قدر شربت
از تعفین او پنج قطره و یا ده قطره است و از عصارهٔ او ابتدا کنند نخستین از نیم گندم و کم کم زیاد کنند
تا دو گندم رسانند و زیاده با اثر است هنگامیکه از این عصاره در تحت جلد کنند و خوب است که در استرخاء
نخستین در آن موضع [illegible] اندازند آنگاه نیم گندم از این عصاره در آن موضع بکار دارند و قدر شربت

از

از آنسیرکینن یک قسمت از قسمت یک گندم است تا یک قسمت از برف قسمت و بتدریج زیاد شده که تا ربع
گندم هم داده اند و ضرر نرسانده **نسخه** میگیرند بسوت پانزده گندم عصاره کوچونه چهار گندم جوهر
نعناع ده قطره با یکی از صوفات پانزده حب کنند یا صبح و یا شام در ضعف معده بخورند **نسخه** عصاره
کوچونه یک گندم در یک مثقال آب حل نموده روزی سه چهار قطره در اطفال و ده دوازده قطره در بزرگان بجهة
خروج مقعده استعمال دارند **فودس دمپیاس** که در اثر قریب بکوچونه است حکمت
و چون ماهی از او خورد مست گشته و او را بجهة گرفتن ماهی بکار میبرند که این تخم را ماهی خورده و مست گردیده
بروی آب آمده او را میگیرند و در اثر نزدیک بکوچونه است لهذا در مواضعیکه کوچونه را بکار دارند
این را بجای آن استعمال کنند **شوکران** که بفرانسه کاینوم مانند از طایفه نباتیکه گل او مانند
چتر است و بسیار شباهت بگشنیز دارد ولهذا بعض اوقات اشتباه کرده عوض گشنیز خورند و مهلک گردد
و نبات او تخمیناً بقدر یک ذرع شود و ساقی دارد مجوف و در این ساق لکه هاییست که مانند حصبه و برگ
او برگ است و شعبه شعبه شود و در ابتدا این را خیال شبیه است بگشنیز خصوصاً برگ او که در حجم و برنگ همچون
گشنیز است و چون بزرگ شود باز شباهت او باقی است اما بزرگتر است و ثمر او نیز همچون گشنیز است
کیفیت او محلل صلابات و مفتح و مخدر است لهذا بجهة [illegible] بکار دارند در اوجاع
و تشنج بکار دارند و چون بمقدار بسیار از او خورند نخستین خشکی در گلو و حرارتی در آن پدید آورد و غثیان
و تهوع و اسهال رخ نماید آنگاه استسقای طبیعی عارض کند و ضرر خواب که همچون مردگان بود و تشنج

در عضلات و نفس و ثقل زبان پدید شود که گویا او را سکته عارض شده است و عاقبت بمرگ منتهی گردد **تریاق**
او نخستین مقی است و بعد از آن آب سرد بر سر زدن است و قدری نوشادر بدهند بخورد و [illegible] که خفه کنند
استعمال او در خنازیر که همراه او درد چشم باشد که این قسم درد چشم را خوف از روشنائی او
بود از این شوکران بکار دارند و بسیاری از اطبا در سیلان کبد و سرطان استعمال نمایند و هم در درد چشم که بجهة آبله
در ادویه دیگر بکار دارند **و نجارج** بجهة تحلیل صلابات خصوصاً صلابت پستان که بعد از زائیدن پدید شود
که اگر تحلیل نبرند خوف از مجرد بودن و ورم زیاد باشد و هم در صلابت دیگر بکار میبرند **مشمع** شوکران میگیرند
موم یکجزء را با یک جزء روغن کنجد از هر یک نیم جزء در روی آتش گذاخته بعد از آن یکجزء شوکران بدو اضافه کنند
و در صلابات میبندازند **قدر شربت** از گرد برگ او و از تخم گندم الی ده گندم است و گفته اند [illegible] کم است
لهذا هر چه ماندن فساد در او دست دهد که از اثر افتد پس بجهة نگاه داشتن تمیز آنکه میگیرند شوکران برگ
خورده باشد بجوش شنده و طبوخ او را نگاه دارند و هم ترتیب دهند از برگ عصاره و چون عصاره او در مهر دقت
بیک قوه نیست لهذا اطبا در قدر شربت او دقت لازم است **نسخه** میگیرند عصاره شوکران چهار ده
گندم با آب آلو سیاه انزده حب سازند یا صبح و یا شام بخورند **نسخه** گرد برگ شوکران یکدرم عصاره [illegible]
[illegible] گلی را بجه ریوند چینی نیم درم شصت حب سازند ده عدد صبح و ده عدد شام در سلک کبد و سرز
بدهند **آکونیت** که بعربی خانق النمر گویند نباتیست که برگ او بسیار شباهت دارد برگ [illegible] و در
جاهای سرد و در کوهستانات مرتفع میروید و گل بنفشرنگ است و برگ گل او همچون کلاه خود بر سر است و چون

این گاوه و غیره را بردارند هر خط که بین آنها قریب بهم و هرچه بالا آید از هم جدا کردند دیدا نمود و درحت
این هر خط خطهای متعدد دیده شود **کیفیت او** از جمله سموماتست و مُنزّه وجع خصوصا از برای
وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس و نیز در اوجاع عصبانیه که سبب نقرس باشد و نیز در وجع چشم که از زیاد
خوردن پدید شده باشد و این هم از برعلاجها موفق است و در مرض نقرس ترکیب نمایند با لورکان مصری
قدر شربت از برگ او یک نخود تا دو نخود است در هر سه نوبت در روز بدهند **تعفین او**
میزنند که برگ او یک نخود در آب شیره کشیده بعد هر از زده جزء عرق داخل ادغم روز پیت قطرها بنوشند
در امراض مذکوره **بلادانه** که بعضی گویند که تا جوز سیاه است و تا جوز سیاه باشد این بلادن
سیراث قوی و نبات او اغلب در جنگلهای آبی و در زیر درختهای بزرگ و زمین رطوبت روینده شود نباتات
او همچون بادنجان است و گل او مانند گل او است و قدری کوچکتر و تیره تر از روست و میوهٔ او در شکل
بادنجان و هم مانند او بن ثمر او در میان غلافیست پنج شعبه و ثمر او قدری بزرگتر از انگور با لوو گیلاس است
و چون شبیه به گیلاس است لهذا گیلاس ستمرز نامند بدانکه یک ملح از نباتات او مرآرند که بفرانسه اتروپیا نامند
و بسیار سم قوی باشد و در طبابت تونلی او را استعمال نمود و این بلادونه از مخدرات و خصوصا پیشتر
موثر بود در رویه که از خوردن این سرفه تمام شود و چون بچشم کشند حدقه را وسیع و منتشر نماید و چون
مقدار شرب او زیاد بود علامات سمیه پدید نماید و پیش چشم شعله آتش [illegible] ها کند و اشیاء را دو بیند
و صوت طنین در گوش و درد اوردسر پدید آید و تشنج در گلو رخ نمود که بدان سبب شوند جز بلع نماید و میل
ادرونا .

جز زنبها بهم رسانید همچون سکسما و چون از این مقدار زیادتر خورده شود علامات مذکوره اشد از آنچه گفته شد ظاهر شده
و قبض شکم پدید آمده هلاک کند **بدانکه** علامات کیفیت خوردن او مستی و خارش گلو و امتناع حدقه است
و اشتها بعدم استعمال او است در سکته و امراض ورمی دماغ **و استعمال** نمایند در سیاه سرفه همکی سیکه مرکب
نمایند با گلب و یا با کبریت و یا با ابکه و یا با میوه های بنفش فرنگانه مانند با جوز راست که قرمز خوشه تاب و برگهای برند
از ملدوغ مار و در تشنج خصوصا تشنج عصبانیه معدها که در این حال مرکب کنند با آهن و یا بسموث و نیز استعمال نمایند در
مرض نقرس و هم در ورم حنیه که بجوشانند و در چشم کشند و نیز استعمال کنند ریشه او را زیرا که قوت مقابل آن دارد و بعضی
زنند از این بلادونه در چشم کشند بواسطه معقول کردن چشم و زیاد تا روشنی او زیرا که حدقه را وسیع میکند
و درست نمایند از این بلادونه عصارهٔ **قدر شربت** در عصاره از ریشه او نیم گندم است تا یک گندم دهند در روزی
دارد عصارهٔ او ثلث گندم تا نیم گندم است استعمال نمایند در وجع وقیح و تشنج رحم همچنانکه بدان سبب جنین صحیح میکرد
که در این امراض مذکوره از نبات مذکور حقنه نمایند **نسخه** بگیرند بلادونه دو گندم ایضا یک گندم و نیم برت [illegible] نیم درم
بکوبند [illegible] نمایند روزی دو قسمت او را در مرض سیاه سرفه استعمال نمایند **نسخه** ریشه بلادونه [illegible] نیم گندم پسوت
نیم درم ریوند چهار درم خوب نرم بسایند و مخلوط هم نمایند و شصت حب بکنم هر حب صبح و سه حب شام در تشنج معدها
بنوشند **نسخه** عصارهٔ بلادونه ده گندم روغن خوره خاکستری سه درم مخلوط نموده بابدها یک نخود در دور چشم بمالند
در ورم حنیه همکی سیکه چشم خوف از روشنی داشته باشد و بعضی از اطبا در وجع چشم قطور نمایند و چون قوه
او زیاد بود بهتر آنست که بدور چشم بمالند و بعض [illegible] استعمال دارند که با منفعت و نیکو بود **بدر آنج**

و او در اثر شباهت خیلی نزدیک به هم است و در هر موضع که او را بکار برند این را بیرنگی بکار برند و
قوت بذرالبنج در مقابل کمتر از قوای بذر هم نه باشد و برگ او زرد و صاحب زغب است و با رایحه‌ای دوکش تیره
و بیخ کوشه و ثمر او خشک و در وی تخم مانند پرونی است که چون او را بردارند چند تخم در وسط او پیدا شود که ریزه
و با سپیدی و مخدرات که حس اعصاب را کم کند و دم را کمتر از بذر داند سیر دماغ می‌دهد و بمقدار
شده حواس ظاهری و باطنی مختل نماید و اغما پدید آرد پس از آنکه به علت اکثر اخلاط تشنج عارض کند
و علامت کیفیت او همچون بذر است و موثر است در غش می ظهر در... **و استعمال** نمایند او را
امراض بطنی که همراه او نزله بود و هم در مرض سینه سرفه **و بخارج** در ورم عنبیه و بجهت اتساع حدقه و هم چنین
ضماد او را بجهت اوجاع مفاصل و ترتیب عصاها او را و هم چنین دهن از تخم او کشند که روغن سکین نامند و استعمال
نمایند برگ و عصاها او را **قدر شربت** از گرد برگ او تا ... است و از عصاها او از نیم گندم
تا دو گندم است **نسخه** عصا با بذرالبنج است گندم افیمون ... گندم با قند است قرص نموده روزی
دو قرص در تشنج و بجهت اخراج بلغم بخورند نسخه مرکب عصا با بذرالبنج و صبر زرد از هر کدام یک گندم ... تر
... گندم مخلوط نموده روزی سه مقابل از این نسخه در سه وقت بخورند در تشنج سعال اطفال **نسخه** عصاها
بذرالبنج نیم درم گرد ... و گرد ... از هر یک پنج گندم افیون ده گندم حب نموده هر سه
ساعت یکی بدهند در مرض سینه سرفه و نزله تشنج و بجهت نمایدن بدور چشم ... گندم بذرالبنج را
در سه درم روغن میوه خاکستری مخلوط نموده بر دور چشم مالند در خوف از روشنایی و هم چنین روغن تخم او را

در چشم پاشیدنی بمالند بجهت درد چشم و ترس از روشنایی بمالند **تاتوره** که هم از جنس بذرالبنج است و بذرالبنج ...
و گلش مانند قیف و چون سفید و پنج گوشه دارد و با رایحه بد و ثمرش مانند سیب و با خارهای زیاد بود
و چون برسد از طول چند شکاف در او پیدا شود و مخدر و با سمیت است و این تاتوره را اثر آن است که
اختلال در حواس ظاهری و باطنی پدید آید و از زیادتی او سستی عارض گردد و چون بمقدار زیاد خورده شود هذیان
و زحمت پاشیدنی را زایل نموده اتساع حدقه پدید آرد و گاهی جهد و فزایز و تشنج و علامات گزیدن سگ هار
پدید آید **استعمال** نمایند در مفاصل مزمنه که از وضاع کنند که بسیار مجرب است و همچنین بکار برند
در مرض قطاب که یونانی خوریا نامند و نیز در اوجاع عصبانی استعمال نمایند و ... در وجع مفاصل بادی
و تشنج مجاری بول استعمال نمایند برگ و عصاها و تیغش او را **قدر شربت** از برگ او روزی
نیم گندم تا چهار گندم است و از تخم او تا چهار گندم است و بهترین قسم در گرفتن عصاها او آن است که برگ او را
بکوبند و عرق در آتشه بر روی او ریخته بجوشانند تا خشک شود و یا آنکه در آفتاب عمل عرق او گرفته عصا تیغ مانند
و او از عصاها با آب قوی‌تر است قدر شربت از عصاها او شش یک گندم تا یک گندم است **نسخه** مرکب
عصاهای تاتوره یک گندم تا دو گندم با قند سفوف نموده قسمت نمایند یا صبح و یا شام بخورند در اوجاع
عصبانی زیرا که از قدر شربت زیادتر است نسخه تخم تاتوره ده گندم ما رب السوس شصت حب نموده در شش یا ده
روز موافق سن و مزاج مریض بنوشانند در مرض قطاب **نسخه** مرکب از تخم تاتوره ده گندم کافور یک درم
گرد ایلیا یک درم و نیم شصت حب نموده روزی شش حب بخورند در وجع مفاصل مزمن **نسخه** برگ تاتوره خشک ...

روی آتش مرهم ساخته بر روی کنه کشیده و او جاع عصبانی و تشنج را علاج نمایند **ایدر سیانیک**
که هم اسید پر سینک نامند یعنی جوهر بادام تلخ و آنچه از جنس اوست و از جمیع سموم قوی تر است و در
نباتاتیکه از جنس بادام تلخ باشند چون هلو و آلوبالو و آلو زرد و اشباه اینها که در مغز هسته آنها
این جوهر یافت گردد و هر نباتیکه گل او پنج برگ دارد و از جنس هلو باشد این جوهر در او یافت شود و هم
از گل اخذ نمایند که بدو انه **خراسیا کالینم** مانند **صنعت** آب برگ مذکور تلخ جوز الکه
ده سیر عرق مقطر آنچه هفت سیر در دیگ او ریخته با آتش ملایم تقطیر نمایند تا اجزا مقطر شده و آتش سیر باشد
و اگر کمتر باشد باز عرق در او ریزند که این مقطر ها مذکور است و سم بسیار قوی باشد اما کیفیت اسید
پر سینک رطوبتی است همچون آب و در دو سی مصاعد گردد و تا بتاثیر هوا در روشنایی زرد رنگ شده و قوه
او در این هنگام ضعیفتر گردد و بخار او بحرارت شعله آتش مشتعل گردد و با حدت رایحه است و بوی او
همچون بوی بادام تلخ است و از رایحه او عطسه و خارش در گلو پدید آید و با قلیا [illegible] ترکیب شده املاحی
بوجود آید که برخی سم و برخی دیگر سم باشد و به تجربه او را اسید پر سینک نامند و این سم را اشتعال و حیات
نباتات که پدید آمد اما کیفیت طبی او سستی جمیع اعصاب دماغ و نخاع است و یک قطره او
مهلک حیوان باشد و در او رایحه پدید شده و چون در مغز حیوان ریزند او را کشته لهذا در مغز او نیز
رایحه او پدید شده و چون این دوا حس را الم کند و نبض را باطل نماید لهذا در مرض سل و سرفه که افیون
سودمند باشد بعوض او این دوا را استعمال کنیم و در ضیق النفس عصبانی از و طلب کنند و نیز در جراحات [illegible]

از و طلب کنند و همچنین در نباتات [illegible] **قدر شربت** از نیم قطره تا یک قطره خالص او را باید با [illegible]
که بدین طریق بکار برند اسید ایدر سیانیک ده قطره عرق مقطر آنچه عرق [illegible] از هر یک یک درم و بیرون او را از [illegible]
سیاه کرده روزی سه نوبت هر نوبتی یا هشت قطره استعمال نمایند **اکولا سرازی** که شجر تر از جنس بادام
تلخ و در [illegible] زیاد یافت شود و طاقت [illegible] بسیار زیاد دارد و آلو با او خیلی نزدیک است و درخت او مانند درخت
نارنج است و برگ او مانند گل سرخ پنج برگ دارد و با تجویفات زیاد گل و ثمر او همچون هلو و در [illegible] بود و سخت است
و چون برگ او را خراش دهند بوی بادام تلخ می دهد و از این جهت اسید ایدر سیانیک در برگ او یافت شده و آب
اکولاسرازی با چنین درست نمایند برگ تازه او ده پند عرق مقطر آنچه هجده مثقال آب شیرین پند مخلوط نموده
تا مدت سه روز گذارده بعد صاف نموده که مصفای او بقدر ده پند باشد اگر کمتر بود آب بدو اضافه نمایند **قدر شربت**
از این آب روزی سه نوبت هر نوبتی پانزده قطره باشد در سرفه با وجع که تریاک خواهند استعمال نمیکنند خارش
و التهاب را از گلو کمتر گرداند و نیز در التهاب [illegible] نفث الدم که با او وجع زیاد بود و در مرض سل و التهاب
غشاء مخاطی ریه و در تشنج خصوصاً تشنج معده بکار دارند و از خارج بجهت خارش و نیز در [illegible] که مرض جلدیست
و آن دانه های باشند که در جلد در آید بقدر ته سنجاق اما خارش زیاد بود از و طلب نمایند همچنین بجهت خوف از روشنایی
باطراف چشم بمالند و بدین جهت از [illegible] بکار برند و در [illegible] جراحت که وجع کم بود و هم در خارش
[illegible] از برگ او [illegible] بدان موضع اندازند و هم چنین در بواسیر درد ناک و در سرطان نیز استعمال نمایند
نسخه اکولاسرازی ده درم شراب افیمون یک درم مخلوط نموده هر ساعت پانزده قطره باشد در مرض مذکور

وهم دیرینه با وجع **نسخه** عصاره بذر البنج درهم اکو لدر بزر چهار درم حل نموده سه نوبت در روز بر نوتی
سی قطره در وجع عصبانی خصوصاً وجع عصبانی دندان بسیار مفید **نسخه** عصاره بذر البنج دو درم عرق اکو لدر بزری
شانزده درم حل نموده اتر سولفوریک دو درم داخل نموده بجهت اسکات وجع از خارج بمالند و همچنین بجهت
درد وجع بمالند و در هر موضع که تعفین افیون استعمال نماییم آب او جوهر بری جوهر سربزرا نیز استعمال نماییم
و با درد چند آن و در مرض چشم و در تشنج معدی نیز زیاد مفید است **بادام تلخ** استعمال نماییم اول
قبل از نوبه که سه چهار روز دانه بادام تلخ پیش از نوبه دهیم تا مریض بخورد و نیز همانقدر یکه ورم در بدن باشد
که بدان سبب وجع و تشنج و مالیخولیا پدید شده سه دانه بادام تلخ صبح و سه دانه شب بخورند تعفین او
بگیرند بادام تلخ جو هر بند آب ده پند عرق جو آتشه چهار اثر نام مخلوط نموده در موضع گرم دوازده ساعت بنهند
و باید روی این ظرف بسته باشد آنگاه صاف کنند و باید مصفی او جوهر بند باشد سی تا چهل قطره در روز
در سه نوبت بنوشند صنعت روغن او بگیرند بادام تلخ یک جزو کوبیده آب بقطر هشت جزو بر روی
او ریزند و تقطیر نمایند تا آنکه روغن او در قابله مقطر شود و این روغن بادام تلخ را کمتر استعمال
کنند و اکثر بکار برند از خارج بکار بمالند تا او را این مستحق نماید **نسخه** بوره ارمنی یکدرم
عرق بادرنجبویه چهار اثر او را حل نموده عرق بادام تلخ یکدرم هر ساعت یک قاشق بخورند در وجع قطن
که قبل از حیض باشد بسیار نیکوست **نسخه** قلیاب مصفی یکدرم آب نیو بقدری که در او ریزند تا آنکه
از جوش باز ایستد بعد از آن کلد جیب چهار اثر عرق بادام تلخ یکدرم پوست نارنج چهار درم هر ساعت یک قاشق

در اطفال که بسبب خروج دندان یا بودن کرم حرارت عارض گردد بنوشانند و هم چنین ضماد درم بود و هم مدر باشد و در اطفال که
نتوانیم افیون بکار بریم او را استعمال نماییم **نسخه** بادام تلخ چهار درم با هشت اثر آب شیره کشیده در
موضعیکه حکه زیاد دارند طلاء نمایند **افیون** که بفرانسه اپیون نامند و او عصاره پوست خشخاش است
و در فرنگستان پوست خشخاش شیراز را سفید نداند زیرا که در بلاد سرد سیر چندان قوت ندارد پس هر
چند زیادتر که مرفین که جوهر او باشد زیادتر داشته باشد قوت او اکثر خواهد بود و افیون عربستان بهتر از جاهای
دیگر است و نیکوترین افیون آنست که از صد مثقال او پانزده مثقال مرفین اخذ نمایند **کیفیت**
پس او خیلی دیر و کم در آب محلول شود و در عرق بزودی محلول گردد و طعم او بغایت مر و با حدت تلخ است
و بوی قهوه بود چند قسم جوهر از او کشند **اول** مرفین که بوی سفید و پاک بزودی است و در اطباء
زیاد بکار برند **دویم** کودین است **سیم** نوکوتین بود **کیفیت طبی** او حس الم و تشنج را
زایل کند و منوم بود و حرکت خون را سریع نماید خصوصاً هیجان شدیدی در دماغ پدید آرد و بارجی
هم فاینید که حرکت خون را بطی نماید و ترشح صفرا و عرق را زیاد کند و سایر ترشحات را غلیظ سازد
و بیشتر اثر او در دماغ است که حواس ظاهری و باطنی را مختل سازد و علامت کفایت او آنست که
صداع و سیاهی پیش چشم و دوران در سر و اختلاف حواس ظاهری بروز نماید و چرت ها بیند که وجهه خارجی
ندارد و نیز استماع اصوات نماید که در خارج نبود و خوابیکه قریب با غما باشد پس چون این علامات
پدید گردد معلوم است که دیگر نباید استعمال نمود و ثابت ها بخلاف بود در ابتدای دم و درم هر دو مورد و بنفش

وصلابت او و چون بخواهیم ترشحات بدن را اغراض [illegible] و عرق زیاد نمائیم و همچنین در یبوست دماغ و در اطفال که مستعد بمرض
ام الصبیان باشند و نیز در جراحات چون اضطراب شدید بود و نیز در اطفال رضیع که در این امراض مذکوره افیون را استعمال
ننمائیم و استعمال نمائیم افیون را بجهة تسکین وجع و از برای خواب آوردن و نیز در حمای اضطرابیه و در [illegible] اسهال
و در [illegible] که در این مرض [illegible] بکار [illegible] برند و هم چنین استعمال کنیم در نزله ریه و در مفاصل و نقرس
و قولنج [illegible] که در این قولنج [illegible] نتوانیم [illegible] با انضمام افیون که [illegible] و با مسهل دهیم و نیز بکار بریم
افیون را در مرض جنون و در رعشه که از زیاد خوردن شراب و یا عرق پدید آید افیون را بمقدار زیاد استعمال
کنیم و نیز در [illegible] و مرض [illegible] و هم مخلوط نمائیم با دوای [illegible] از برای آنکه اسهال عارض نگردد **و بخارج تعفین**
او را بجهة وجع چشم و هم در [illegible] قرنیه او را بکار بریم **صنعت** تعفین او بگیرند [illegible] چهار جزء عرق [illegible]
از هر یک نوزده جزء در موضع گرمی بمدت هشت روز بگذارند آنگاه صاف کنند که در هر دوازده قطره از این
یک گندم افیون صنعت تعفین افیون با زعفران بگیرند افیون سی و چهار درم زعفران دوازده درم [illegible]
از هر یک [illegible] درم شراب کهنه [illegible] در موضع گرمی بمدت چند شبانه روز بگذارند و بعد صاف کنند و نیز
با افیون [illegible] درست نمایند [illegible] که موسوم است **صنعت او** افیون بگیرند [illegible]
یک جزء قند هشت جزء مخلوط هم نمایند و در مرض [illegible] افیون را با [illegible] ترکیب نموده بکار دارند و [illegible]
دماغ با [illegible] استعمال نمایند و بجهة [illegible] اسهال و بجهة [illegible] با اینکه می دهند [illegible] تنفس و اضطراب [illegible]
بادزهر [illegible] می دهند و با کافور و [illegible] بجهة [illegible] مخلوط نمایند و با [illegible] ترکیب نموده در [illegible] می دهند

[illegible]

نسخه افیون ایپکا کافور از هر یک یک گندم بجهة رفع اضطراب و آوردن بحران قبل از خواب بخورند
نسخه بگیرند افیون دو گندم [illegible] شش گندم چهار قسمت نموده هر دو ساعت یک قسمت خورند در [illegible]
نسخه افیون نیم گندم [illegible] شش گندم شش قسمت نموده در ده روز بنوشند در تشنج و سیاه سرفه اطفال نسخه [illegible] شش گندم
در ده درم آب حل نموده و چون در آب بصعوبت حل شود لهذا چند قطره عرق بر او داخل کنند و در تشنج و در وجع دندان
روزی پنج قطره استعمال نمایند در [illegible] شش قطره این یک گندم افیون بود **نسخه** [illegible] سه گندم [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] افیون یک درم مخلوط نموده در [illegible] حقنه نمایند در [illegible] **نسخه** [illegible] یک گندم
باشد دوازده قسمت نموده یک قسمت او را بجهة خواب بخورند **لک دکالیوم** [illegible]
[illegible] و [illegible] تا [illegible] کیفیت او [illegible]
تشنج و وجع مانند افیون [illegible] افیون [illegible] پدید [illegible] و او را در امراض ریه مانند [illegible] بجهة [illegible] سرفه
و در سیاه سرفه بسیار بکار برند [illegible] گندم [illegible] در هر دفعه [illegible] بنوشند اگر [illegible] حاصل نشد
تا ده گندم بدهند و با [illegible] و بسیار [illegible] ترکیب نموده [illegible] هم [illegible] باشد و هم [illegible] روا دارند
و با [illegible] هم ترکیب نمایند نسخه [illegible] نیم گندم [illegible] گندم [illegible] همچنین نسخه [illegible]
که نسخه [illegible] پانزده [illegible] سه درم [illegible] نمایند [illegible] در سیاه سرفه مفید است
سرب [illegible] و [illegible] معدنی و [illegible] در معدن [illegible] و [illegible] مخلوط با [illegible] دیگر
بود که [illegible] در بازار [illegible] در صد مثقال او [illegible]

[illegible]

در ادویه مخصوصی دماغ

محرق کردیده مردارسنگ کردد و تفاوت میان قصر و ذهبی نباشد و مرکب شود ایضاً با کبریت و چون
مردارسنگ را خرب کنند و هوا بسیار جذب برنج کند و تیز ترکیب کند با و همین رنگ زرد خوش
رنگ است که نقاشها بکار برند و یک جزو سرب و شش جزو قلعی با هم ترکیب کنند از برای سفیدکاری بسیار
خوبست و چون یک سیر سرب را با یک سیر قلع و یک سیر سیماب داخل کنند و با حرارت کمی خمیر
نمایند از برای سوراخ کردن دندان بسیار خوبست و با جوهر کوکرد بسیار نسبت دارند کیفیت طبی او
سد جمیع ترشحات بدن است و نیز بسته دمسامات بدن باشد و زیاد موثر باشد در نخاع که حرکت عصبانی را
کم کند در آخر سن نماید و نیز موثر شود بعصب که تغلون که از اکل سرب قولنج نقاشی پدید آید و نیز آب شدن
او بعضی را بطری و اطراف را مرتعش و قبوضت در شکم و وجع در او وکثرت این عارض نماید و استعمال نمایند
شکر سرب را که بفرانسه استات [illegible] پلم نامند صنعت او براده سرب و با تقطیر سرکه خمیر کنند
و مدتی گذارند آنگاه در آب حل نمایند و در آفتاب گذارند تا شکر سرب پدید شود و نیز مکرر بند
برنج را و در آب و سرکه حل کنند و صاف نمایند و در آفتاب گذارند تا شکر سرب بسته شود و بطعم
حلو است دلهذا او را شکر سرب نامیده اند **تریاق** او نمک فرنگ است استعمال
نمایند شکر سرب را زیاد در مرض سل بجهت سد عرق و بلغم و زیاد استعمال نمایند در نفث الدم
و قتیکه از ملح طعام و با اپکا خون شود و نیز در جائیکه جواهم است در مرض استعمال نمایم
و مانع از استعمال باشد محلول شکر سرب را در آب نیم گرم بکار داریم و نیز استعمال او در سوزاک زنان مفید است

در ادویه مخصوصه دماغ

و چون شکر سرب از سایر ادویه موضوعه کم خطرتر است لهذا هنگامیکه در استعمال ادویه موضوعه شبهه باشد به منام
ادویه موضوعی مضر یا نافع است از شکر سرب مداوا کنند **قدر شربت** او یک گندم تا دو گندم است بجهت خوردن
و بخارج تا یک مثقال در یک سیر آب حل نموده طلا کنند **بدانکه** این شکر سرب را هیچ بعد از معده سبات
ترک نشود و با نباتات مرکب شود **نسخه** شکر سرب شش گندم افیون سه گندم حب از ده قسمت نمایند
یا صبح یا شام در مرض سل بخورند **نسخه** شکر سرب دو گندم افیون نیم گندم نمک و سرکه نظر دل یک گندم
روزی سه دفعه هر دفعه این نسخه دهند در اسهال که سبب از معده یا امعا غیر باشد **نسخه** گلاب
شکر سرب [illegible] صمغ عربی سه نخود تعفیس افیون پانزده قطره عطر اکولدسرزی یک مثقال در سوزاک حقنه
کنند سرکه **سرب** دارو جسی است مایع و بر خلاف شکر سرب صنعت او بکرند
شکر سرب شش جزو مردارسنگ سائیده سه جزو مخلوط هم نموده در شیشه کنند آب مقطر بیست
قطره روی آن ریزند و در او را ببندند و در موضعی گذارند و گاه گاهی شیشه را تکان دهند تا آنکه
حرکت مردارسنگ تمام شود آنگاه از کاغذ صاف نمایند و آبی بسیار صاف از و بیرون آید
که اگر در آب سرد ریزند مانند شیر سفید شود دارو جسی است که از آب سنگین تر باشد دارد عمل
و در عمل همچون شکر سرب است **استعمال** نمایند در جراحتها و در بادسرخ و سوختگی چون
ماده زیاد از او پاید و در جراحت جلد که از ناخن و یا چوب و خراشی پدید شود در آن بکار دارند
و در سوزاک استعمال نمایند آنکه موسوم به پولادست **صنعت** او بکرند شکر سرب چهار درم

وصله پیش پنجم

عرق در آتش نشاسته درم مخلوط هم نمایند در تورنگ و با سیرنج که از جراحت او تار [illegible] اعلا باشد استعمال

نمایند دهن او و میگیرند برگ سبز یک جزو روغن و موم یک و نیم جزو مخلوط نمایند و در زخمها و جوشها و شقاقها

و در خروج مقعده و بواسیر زهین نمایند **نسخه** میگیرند روغن تخم کتان هشت اونز سفیده تخم مرغ شش اونز

سرکه سرب بیست اونز مخلوط هم نمایند و در بواسیر استعمال نمایند **نسخه** آب بولدش چهار اونز افیون

یک درم مخلوط نموده در سر یا بر دماغ [illegible] دارند **سیرنج** که بنوانه مرزم نمایند صنعت او میگیرند مردار سنگ [illegible]

در موضعیکه عبور هوا باشد بگذارند تا خوب هوای اکسیژن جذب کند تا آنکه سرخ شود و سیرنج گفته اند

کیفیت طبیعی او جسمی است احمر اللون و بدون طعم و در آب خالص غیر محلول است و در مراهم و شمعها

داخل کنند و بعد از استعمال مرهم نمایند صنعت شمع سیرنج میگیرند سیرنج هشت جزو روغن زیتون شانزده

جزو در روی آتش خوب بهم زنند تا خوب حل شود آنگاه چهار جزو موم زرد بعد و داخل کنند و در

قرص [illegible] شدن یک قسمت از چهار قسمت گلندم [illegible] فور بعد و اضافه نمایند و خوب بهم زنند و در

نوشته لیتارژ گویند

جراحات و شقاقهای پا و دست استعمال کنند **مردار سنگ** که او را نیز از سرب درست

نمایند و بجهت خالص نمودن طلا و سرب با او در قال گدازند تا سوخته شده مردار سنگ گفته و چون

هوای اکسیژن کمتر جذب نماید زرد رنگ شود و چون زیادتر جذب نماید قرمز گفته و نیز این را [illegible]

کم استعمال نمایم ولی در مراهم زیاد بکار رود اینم **مرهم مردار سنگ** میگیرند مردار سنگ پنج جزو

روغن نه جزو با قدری آب داخل نموده و در او مردار سنگ [illegible] و بزنند تا مرهم شود چسبندگی این [illegible] است

و بعض

و بعضی اوقات بجهت چسبندگی اتی نیز داخل کنند **سرو و ما پلم کرمینک** که اوکسید سفیدت که نقاشها

زیاد استعمال نمایند و از سرب سازند صنعت او میگیرند شکر سرب و او را مخلوط با آهک نمایند تا عکس شود

و با قلیاب **قمر** [illegible] شود تا آنکه آن آهک و یا قلیاب سرکه شکر سرب با نجه جذب نماید و کربن جوهر را

بسرب داده در دسفیدی [illegible] را سب گفته که همان در دم مذکور است و در مرهمها هم بکار نمایند و این

در آب نامحلول است و چون سرکه در او ریزند بجوشد و در روغن کتان و شقوق و جراحات چون بروز [illegible] کنند

لون [illegible] پیدا نماید و در جوب در قدیم استعمال می نمودند و حال ممنوع است زیرا که زیاد طول کشد

تا آن کرم را [illegible] شد و از این جهت امراض دیگر پدید می شد پس بهتر آنست که طریق دیگر درست نمایند و چند روزی

بعد اضافه کنند تا مرهم خوب بشود **صنعت** او میگیرند روغن سه جزو از نبات [illegible] نیم جزو با یکدیگر بپزند

تا خوب سفید شود و بعد از آن روی پنبه بمالند و در جراحات بنهند تا آن جراحات خشک شود و چون مرکب فوراً [illegible]

و آتش زیاد برسد **شمع او** مردار سنگ یک پند روغن زیتون چهار پند و نیم جوب [illegible] بپزند

از نبات [illegible] هفت پند بعد و اضافه کنند تا خوب با یکدیگر مخلوط و ممزوج شود و در جراحات که خواهند خشک

شود استعمال نمایند **بیسموت** که یکی از معدنیات است و در قدیم با قلع و سرب مشتبه می نمودند بعض

او در معدن [illegible] یافت شود و مختلط با [illegible] و سرب باشد و در طبابت کم بکار برند و در صنایع زیاد استعمال

نمایند و در طبابت زیاد بجهت [illegible] تقویه دندانها جاری نمایند و مؤثر است در اعصاب که ضد تشنج بود

و در اسهال نیز بکار برند خصوصاً در اسهال و تشنج معده با افیون و با [illegible] و با [illegible] منضم سازند

و از

واین هم سپوت که استعمال نمایند مرکب است از جوهر شوره و سپوت و جهة سفید کردن صورت در
آرایش استعمال نمایند **قدر شربت** از نیم گندم تا یک نخود است در شش دفعه در روز در هر دو ساعت بعد
مذکور را بخورند **نسخه** بگیرند هم سپوت یک نخود شکر چهار نخود سنبل الطیب یک نخود قبل از خواب در تشنج
عصبی معدی بخورند **نسخه** سپوت یک نخود عصاره بذرالبنج دو گندم قند با دارچین ده گندم روغن بادام ده گندم
نیز در تشنج عصبی معدی بعد از خواب بخورند **نسخه** سپوت یک درم عصاره کوچوله که بعرق کشیده باشند
پنج نخود شش حب نمایند یا صبح و یا شام در قولنج عصبی معدی و امعا بخورانند و در دهر بار بیست شده
بدین واسطه تشنج معدی عارض گشته استعمال سپوت نافعست **نسخه** سپوت حرارت زده گندم جوهر تریاک
نیم گندم شکر قرص کنند و با قرص منقالی تشنج بخورند **نسخه** سپوت نیم مثقال عصاره بذرالبنج شش گندم
راوند چینی دو مثقال حب سازند که هر یک دو گندم روزی سه نوبت هر نوبتی یک حب از این بخورند در تشنج معدی
روح که بفرانسه زنک نامند و در معدن مرکب است با اسید کربنیک و مخلوط کنند او را با مواد
و در کوره ها حرارت دهند تا هوای کربن او خارج شود تا آنکه خالص گردد و از روح جسم آمده تر گشته درست نمایند
زیرا که دارای قوه فاعله است و در سرما منقبض و چون با هوای اکسیژن مرکب شود سفید گردد **پنبه روح**
که بفرانسه اکسید دو زنک نامند و مرکب است با هوای اکسیژن و او را بر دو طریق درست نمایند یا براه
خشک و یا براه رطوبت است **اول** بگیرند روح را بگدازند تا پنبه روی از او متصاعد شود **دویم** بگیرند سولفات
دو زنک نه جزو آهن را در بوته کنند و آتش کنند تا خوب سرخ شود و چون سرد شود ده جزو آب سرد اضافه نمایند

و بعد از آن محلول قلیاب صاف در او بریزند تا در دو از ترد راسب شود که این دو تیر پنبه روی بود
و استعمال نمایند در تشنج معدی و در ترش شدن غذا و در تشنج صدری خصوصا در سیاه سرفه که مخصوص است
او را و هم مخفف قروحات و نیز در آنکه قرنیه و در آخر جا و عقیمه مفتوح گشته و در جرب چشم مانند **دمن او**
بگیرند پنبه روی یک جزو گره نه جزو مخلوط هم نمایند و جهة تخفیف قروحات شده مهین فرمایند و این پنبه روی
در آب حل نشود تر گشته با قهوه و مشک و امثال اینها **نسخه** پنبه روی یک گندم عصاره بذرالبنج
ربع گندم در اطفال که قبل از زور آمدن تشنج گیرند استعمال نمایند **نسخه** پنبه روی شش گندم عین السرطان
یک درم هر از ده قسمت کنند یا صبح و یا شام در تشنج بخورند **نسخه** پنبه روی چهار گندم عصاره بذرالبنج یک گندم
برگ نارنج زیره سنبل الطیب از هر یک هشت گندم این نسخه را صبح و عصر میل نمایند در مرض صرع
سولفات دو زنک که روح است مرکب با جوهر گوگرد صنعت او بگیرند براده روح را در جوهر گوگرد
ممزوج با آب بحرارت ملایم حل نمایند و بعد صاف کنند و جدا کنند تا منعقد شود که همین سولفات دو زنک است
و استعمال نمایند در حرقة البول که او را در آب حل نمایند و حقنه نمایند و هم محلول او را در رمد چشم
و کدورت قرنیه قطره فرمایند و بعضی معتقد است **مریات دو زنک** که روح است با جوهر ملح
طعام و او را نیز بدستور سولفات دو زنک می سازند و بعوض جوهر گوگرد جوهر ملح طعام بکار می دارند و او
از جمله اکالات است و بعضی استعمال نمایند و بعلت اکال در خارج زیاد استعمال شود زیرا که حرقت
او از سایر اکالات کمتر است و لهذا استعمال نمایند در سرطان که هم اکال است و هم مزیل رایحه عفونه و نیز

در ظلمت زاید بکار داریم و بجهت الکاینت خوبست بطریق استعمال نماییم **نسخه** بربت [illegible] اندر جزو

خمیر نموده در مواضع مذکوره استعمال نمایند **مس** که بفرانسه کیوور نامند و خاصیت او در معدن کم [illegible] مخلوط

با گوگرد و با آهن و قلع و یا سم الفار است **اما کیفیت طبیعی او** قرمز است که در روشنایی [illegible]

و در هوا اخضر اللون گشته روی او زیرا که جذب [illegible] از هوا نموده زنگار [illegible] و هم اکسیژن از هوا جذب نماید

و چون او را با سم الفار حرارت نمایند قرمز پدید آید که در اول شبیه بطلا بوده و بعد از آن سفید [illegible]

او را با قلع مرکب سازند قرمز بوجود آید که از برای رنگ خوبست زیرا که جوش [illegible] و با روح ترش شده

بریخ گشته و چون مرکب نمایند با [illegible] و روح و جوهر [illegible] که قوه قرمز [illegible] و در زنگار ورق [illegible]

بر روی [illegible] گذارده و بواسطه [illegible] با یکدیگر منجذب ساخته متفقص شده و این یکنوع تقطیر باشد و این مس با جمیع

چیزها ترکیب شده لهذا او را قحبه نامیده اند و اکثر از ترکیبات مس مقی و مسهل است و لهذا اکثر با قلع سفید کنند

تا در عمل طباخی سمیت پیدا ننماید **اما کیفیت طبی** او مقی و مسهل و ضد تشنج است و بر خراج [illegible]

او را قاطع و مسدد عرق میدانند و لهذا او را در مرض [illegible] استعمال نمایند و در ظرف مس سفید کرده [illegible]

یا صمغ گذارند و چند روز بماند دیده شود که چند [illegible] در ظرف مس پدید آید که [illegible] و لهذا اخذ

سمیت از او نماید و اطباء مس را در مرض صرع و تشنج بکار داشته اند و [illegible] در چشم و در [illegible] استعمال نماییم

استات کیوور که مس است محلول در سرکه و [illegible] زنگار نامند و این [illegible] بمقدار کم منضج

و بمقدار کثیر سم است و اسهال عارض نماید و این [illegible] از داخل [illegible] و [illegible] در جراحات بکار داریم

و در هر جا که سنگ چشم استعمال کنیم او را نیز بکار خواهیم داشت و در چشم نیز استعمال نماییم صفت [illegible] که از زنگار دهند

بگیرند زنگار رسانیده سرکه [illegible] با هم بجوشانند تا نصف سرکه بماند آنگاه صاف کنند [illegible] داخل او نمایند

و بجوشانند تا [illegible] بماند و در جراحات [illegible] از او بمالند و او را سمیت کمتر از زنگار بود زیرا که [illegible]

و چون مس را به [illegible] خورند سمیت ندارد زیرا که محلول گشته و [illegible] دفع شده و اگر در [illegible] از او [illegible]

[illegible] باشد و محلول شده سمیت پذیرد و ما او را [illegible] کنیم او نیز سمیت ندارد **غیر وطبی** بگیرند [illegible]

ده انس موم یک انس روغن آتش [illegible] نمایند زنگار یک انس داخل نموده در امراض مذکوره بمالند **نسخه**

زنگار رسانیده کنیم در [illegible] آب حل نموده تقطیر افیون با زعفران نیم درم مخلوط هم نموده در [illegible] چشم که از [illegible]

[illegible] باشد بچکانند **نسخه** گلاب [illegible] مثقال زنگار [illegible] داخل هم نموده در [illegible]

غرغره نمایند **سولفات کیوور** که کات کبود باشد مس است محلول در جوهر گوگرد [illegible]

در مقیئات ذکر شده [illegible] که سنگ جدا باشد **صنعت** او زنگار [illegible] قدر [illegible] سفید از [illegible]

[illegible] در روی آتش [illegible] با هم مخلوط نمایند آنگاه از روی آتش بردارند تا بسته نشده است [illegible] داخل او نمایند

و بهم زنند و بعد از روی صفحه [illegible] بریزند تا منجمد شود و او را از هوا بر [illegible] جذب رطوبت ننماید لهذا باید

او را از هوا حفظ نمایند و در [illegible] چشم [illegible] بکار دارند بدین طریق که در یک [illegible] آب [illegible]

تا نیم گندم او را حل نموده قطور فرمایند **سولفات دو کیوور داماینیاک** که [illegible]

مس است [illegible] او بگیرند کات کبود [illegible] در جوهر نوشادر بریزند تا حل شود و عرق [illegible] و بعد

سه روز در جای گرم گذارند و در این مدت مجرا از رطوبت شود بعد عرق روی او را برداشته ملح او را
ضبط نمایند و این ملح که به خوشه نبات مانند نمی معدنی و در ریه همچون جوهرش در آب و بر عرق از هوا
جذب رطوبت کند و این مجرا اطبا در مرض صرع زیاد استعمال نمایند که از ابتدا روزی نیم گندم و کم کم زیاد نمایند
تا روزی سه گندم **نسخه** بوفانت صیر کنور ها ناک یک مثقال ریشه جدوار نیک یک مثقال با قند سفید قرص ساخته
نمایند هر دو ساعت یک قرص از او را در مرض صرع خورند نسخه بوفانت صیر کنور دامانیک نیم درم دارشیشان دو
درم گلاب حل نموده سه نوبت در روز هر نوبتی ده قطره از او در مرض صرع و قطرب بنوشند **سم الفار**
که بفارسی ارسنیک نامند و او جسمی است معدنی که در خراسان و جاهای دیگر یافت شود و در معادن پدید گشته
یا زرد و یا یاقوتی زرد او زرنیخ است که مرکب باشد از سم الفار و کبریت و یاقوتی او نیز مرکب است با گوگرد
و با فرق آنست که در یاقوتی او گوگرد بیشتر از زرد او … و در معادن اغلب مرکب باشد با گوگرد و آهن و سم الفار یکه
سفید است در طبابت بکار بریم در معادن بدین طریق نبود بلکه سم الفار سفید را … و در … تصعید
کنند و اخواد مقصوده مثل سم الفار خالص است و این سم الفار مستعمل هیچ خبر ندارد چون سم الفار را بر آتش
کیفیت طبعی او نیز سم الفار مستعمل سفید چون شکسته مانند چینی بود و بطعم حلو و چون روی آتش
نهند رایحه سیر از او استشمام شود و رنگ مخصوص او سفید … و یک جزء او در دوازده جزء آب گرم حل شود
و در سفید و یک جزء آب سرد و … خفیف او بهتر آنست که زغال را … و در وسط او را گود کنند و این
سم الفار را در او گذارند و با … اگر در آن فلزی مانند آهن باشد معلوم است که سم الفار بود

وچون

و چون سم الفار را با هوا رسیده روشن دهند زرد شود و بخش جوهر گوگرد در او … چون تخم آید و چون آب گوگرد
بجو ریزند زرد شود و چون آب آهک در آن ریزند در سفیدی راسب شود و چون یک جزء سم الفار با دو جزء هوا
مرکب شود سمیت بیشتر است تا آنکه علاجی او **اما تریاق او** اول باید … بکار برند و بیشتر از جمله …
اوست و بیشتر … محکمیس بیشتر از تریاقها اوست و تریاق مخصوص او یا از املاح … معلوم **بهمیلات دو پر**
اکسید دو فر که اگر با این دو را شخصی سم الفار خورد هیچ اثر نکند اما کیفیت عملی او از جمله سموم است قوی و چون بمقدار
کم بیاشامند حس گرمی در معده مانند کسیکه عرق خورده باشد پدید آید و بر اشتها بیفزاید و ادرار آورد و نفس بازشود
و … را فربه نماید پس چون … دهند … لاغر … کند و … هم شود که از دادن او بعد از چندی اسب بمیرد پس آن
… سم الفار را … تا آنکه بر خوردن فربه شود و موی آنها نرم … کند و آنگاه …
و چون بمقدار زیاد سم الفار را با نشا دهند نخستین اضطرابی در آلت غذا پدید آید و میل بغذا و … هضم و …
معده و غثیان و قولنج و پیچ و زور و اسهال رخ نماید و در بعض … نماید از خشکی دهان و گلو و عطش مفرط و حرارت
شدید و نبض غیر منظم گشته و آنگاه تشنج پدید آید و قریب بموت و شبیه بوبائی شود تا اینکه … بسته
در کار … نماییکه سم الفار زیاد بکار برند بتدریج جلد بدن خشن و خشک و قهوه اللون گشته … بسا که در عضو خودش
پدید آید موی آن … ریزند و تشنج در اطراف حادث شده با تب دق … کردند و اسهال … کنند و قولنج
و استرخا در اطراف سافله و قریب بمرگ … شود مانند آنکه در آن ها پدید آید **اما استعمال او**
در امراض نخستین استعمال او زیاد مفید است در حالی که … خصوصا … که باستعمال … شده و اثر او نیست

…

سه روز در جای گرم گذارند و در این مدت مخ ارزو رسب شود بعد عرق روی او را بردارند و ملح او را
ضبط نمایند و این ملح که به خواص [illegible] مانند [illegible] معده و در ریحه همچون جوهرش در است و بسرعت از هوا
جذب رطوبت کند و این ملح اطبا در مرض صرع زیاد استعمال نمایند که از ابتدا روزی نیم گندم و کم کم زیاد نمایند
تا روزی سه گندم **نسخه** بو [illegible] کیور [illegible] یک مثقال ریشه جدوار [illegible] یک مثقال با قند [illegible] قسمت
نمایند هر دو ساعت یک قسمت او را در مرض صرع خورند **نسخه** [illegible] کیور [illegible] سه درم [illegible]
درم گلاب حل نموده سه نوبت در روز هر نوبت ده قطره از او در مرض صرع و قطرب بنوشند **سم الفار**
که [illegible] از سنگ مانند و او جسمی است معدنی که در خراسان و جاهای دیگر پیدا شود و در معدن پدید شود
یا زرد و یا به قوت زرد او زرنیخ است که مرکب باشد از سم الفار و کبریت و یا قوت او نیز مرکب باشد با گوگرد
و ما فرق آنست که در یاقوت او گوگرد هر چند [illegible] و در معدن [illegible] مرکب باشد با گوگرد و آهن و سم الفار یکه
سفید است در طبابت بکار بریم در معدن [illegible] بلکه سم الفار سفید را بگیرند و در [illegible] تصعید
کنند و [illegible] مقصد [illegible] سم الفار [illegible] و این سم الفار [illegible] سم الفار [illegible]
کیفیت طبعی او [illegible] سم الفار مصعد سفید چون بشکنند مانند چینی بود [illegible] و چون روی آتش
نهند رایحه سیر از او استشمام شود [illegible] و یک جزو او در دوازده جزو آب گرم حل شود
و در [illegible] و یک جزو آب سرد [illegible] او بهتر آنست که [illegible] را بگیرند و [illegible] و این
سم الفار [illegible] گذارند و [illegible] مانند آهن [illegible] معلوم است که سم الفار بعد

و چون سم الفار را هوای سفید روشن دهند زرد شود و [illegible] جوهر گوگرد در او [illegible] بوی سیر آید و چون آن گوگرد
جدا ریزند زرد شود و چون آب آهک در آن ریزند [illegible] سفیدی را سبز شود و چون یک جزو سم الفار با [illegible] جزو هوا
مرکب شود سمیت شدیدتر است تا آنکه [illegible] او **اما تریاق او** و اول باید [illegible] ریزند و [illegible] از جمله [illegible]
است و [illegible] از [illegible] است و [illegible] مخصوص او [illegible] از املاح [illegible] مسموم [illegible] **عملیات قی و پر**
اکسید دو فر که اگر بالای [illegible] شخص سم الفار خورده [illegible] اثر کند اما کیفیت عملی او از جمله سمیات قوی و حوادث بمقدار
کم [illegible] در معده مانند [illegible] عرق خورده باشد پدید آید [illegible] و ادرار آورد و [illegible]
واف [illegible] [illegible]
[illegible] سم الفار را [illegible]
و چون بمقدار زیاد سم الفار را [illegible]
معده و غثیان و قولنج و پیچ [illegible]
شدید و نبض غیر منظم [illegible]
در کار [illegible] سم الفار زیاد [illegible]
پدید آید [illegible] و تشنج در اطراف [illegible] و اسهال [illegible] و قولنج
و [illegible] در اطراف [illegible] مانند آبله در آنها پدید آید **اما استعمال او**
در [illegible] نخستین استعمال او زیاد مفید است در [illegible] که باستعمال [illegible] و اثر او [illegible]

طلع سرب روپ
۲ ۲
مرحب سوره [illegible]
۱ ۴
[illegible]
۲
[illegible]

سه روز در جای گرم گذارند و در این مدت ملح از او رسوب شود بعد عرق روی او را برداشته ملح او را

ضبط نمایند و این ملح که بخوشه ... است مانند نمک معدنی و در ریخته همچون جوهر است و سرعت از هوا

جذب رطوبت کند و این ملح را اطبا در مرض صرع زیاد استعمال نمایند که از ابتدا روزی نیم گندم و کم کم زیاد نمایند

تا روزی سه گندم **نسخه** برومفات جرکنور ... یک مثقال ریشه ... جدوار ... یک مثقال با قدری قند

نمایند هر دو ساعت یک قسمت او را در مرض صرع خورند نسخه برومفات جرکنور ... ماناک سه درم در شانزده

درم گلاب حل نموده سه نوبت در روز هر نوبتی ده قطره از او در مرض صرع و قطرب بنوشند **سم الفار**

که خوانند ارسنیک مانند و او جسمی است معدنی که در خراسان و جاهای دیگر یافت شود و در معدن پدید شود

یا زرد و یا سرخ زرد او زرنیخ است که مرکب باشد از سم الفار و کبریت و سرخ او نیز مرکب باشد با کبریت

و ما فرق آنست که در یاقوتی او گرد ... در معدن اغلب مرکب باشد با گوگرد و آهن و سم الفار ...

سفید است و در طبابت ... بریم در معدن ... بلکه سم الفار سفید را پاک کنند و در ... تصعید

کنند و اخواه مقصد ... سم الفار رفع ... است و این سم الفار ... جز ... الفار ... کشتن

کیفیت طبعی او نیز سم الفار ... سفید چون ... مانند ... و بطعم ... روی آتش

نهند رایحه سیر از او استشمام شود و رنگ ... او سفید ... و یک جزو او در دوازده جزو آب گرم حل شود

و در ... و یک جزو آب سرد ... او بهتر آنست که ... را پاکیزه ... و در ... و ... کنند و این

سم الفار را ... گذارند و با ... اگر در ... مانند آهن ... معلوم است که سم الفار بعد

وچون سم الفار را بهوای رسیده روشن ... زرد شود ... جوهر گوگرد در او باشد چون ... آید وچون آن گوگرد

بدو ریزند زرد شود وچون آب آهک در آن ریزند در ... سفید رسوب شود وچون یک جزو سم الفار با دو جزو هوا

مرکب شود ... است تا آنکه ... او **اما تریاق او** اول باید ... بریزند و ... از جمله ...

است و ... از ... است و ... **ماهیات دو پر**

اکسید و فر که اگر با این ... سم الفار خورده هیچ اثر نکند اما کیفیت ... او از جمله سموم ... قوی و چون بمقدار

کم پاشند ... در معده ... مانند کسیکه عرق خورده باشد پدید آید ... بیفزاید و ادرار آورد و نفس ...

واف ... ... پس آ

و ... سم الفار ... ... و ... شند

وچون بمقدار ... سم الفار را ... ... بغدا ... و ...

معده و غثیان و قولنج و پیچ ... ... و عطش مفرط و حرارت

شدید و نبض غیر منتظم ... ... که ... بستند

در کار ... سم الفار ... ...

کاسه ... رستان
۱
کلمبو ... حب ... قدری ...
۱
... ...
... ...
... ...

پدید آید موی ... بریزند و ... در اطراف ... شب ... و ... کنند و ...

و ... در اطراف ... و قریب ... مانند آبله در آنها پدید آید **اما استعمال او**

در ... نخستین استعمال او زیاد مفید است در ... که ... و ... او ...

در ادویهٔ مخصوصهٔ دماغ

بولدیات مختلف است که در برخی از ولدیات اثر او بهتر و بیشتر باشد و نیز استعمال او بغایت مفید است در وجع عصب

صورت که بغراغه تیک تعورا نمایند و نیز در علاج مار زیاد بکار برند که هم بخورند و هم طلیه نمایند و نیز در بسوریاسیس

که یکی از امراض جلدی است و هم در داء الثعلب مرض خصوص و نیز در سرطان زیاد بکار برند که در این مرض بهتر از این جزء

نمایم و در رفع مرض مذکور نباید آنقدر دهند که تا از جهت سم الفار مریض بهلاکت برسد و نیز در مرض کوفت عرق النسا

مفید است و این سم الفار از جمله ادویه اسیدیه است زیرا که ضد قیباب است و با او ترکیب شدها علی بوجه واید و شرعی

از این سم الفار ترتیب دهند صفت او بگیرند سم الفار و قیب مصفی از هر یک یک درم کلاب شش اثر مخلوط هم نمایند در

حمام ماریه گذارند تا حل شود آنگاه عرق اسطوخودوس یک اثر داخل او کنند و بر جمله قدری آب در او ریزند تا آنکه جمیع

یک پند شود و در نود قطره این شربت یک گندم سم الفار بود **قدر شربت** از این ده قطره تا چهارده قطره

در یک روز و چون سم الفار را با قیب محلول کنند و زنگی را جدا در آب حل نمایند و این دو آب را مخلوط هم نمایند

رنگ سبز خوبی پیدا شود که نقاشها استعمال نمایند و این رنگ را اگر کسی بخورد و لهذا اجرام او زیاد شد و سم الفار را

در کارها از بلورسازی و غیره بکار برند **قدر شربت** از سم الفار از نصف یک گندم الی ده یک گندم است

که در روز غشی تا ده یک گندم استعمال نمایم نشود سم الفار چهارده گندم خاکستر چوب کهنه نه گندم دم الاخوین چهارده گندم

شنجرف چهار درم خوب مخلوط هم نمایند و در رضیکه شبیه سرطان است این دوا را با آب دهان خمیر کرده و بنا کوشتها

سفید نمایند او را در روی سرطان و هر جا ایکه شبیه بروش بگذارند تا چند ساعت سوزش نماید و باید بگذارند

تا خود بخود بیفتد و مدت دوام این تا ... هم است که برای افتادن ... که کوشت فاسد خورده شده ...

رونده شده است و بمن او که جدام ترا زک تب مذکور باشد بمان یا مفیه سازند و حصارها کوتر ان

از هر یک یک درم شکر سرب شش نخود تعفیص افیون یا زعفران چهار نخود موم سفید یک اثر مخلوط هم نمایند و در

وقت استعمال ده گندم نسخه مذکوره قبل را داخل این نخم بکار بردارند و در توبها بهتر آنست که یک خوردن از

سم الفار با یک خوراک کنه که مخلوط نخم بکار بردارند تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

بید اقل العباد عبد الحمید ابن عبد المحسن

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳ هزار و سیصد و ... اللهم وصل علی محمد و آله الاطهار

در تریاقات سموم معدنی

۱۶۶۰

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله اجمعین اما بعد این رساله ایست در بیان
سمومات و تریاقات آنها و مشتمل است بر سه باب باب اول در سمومات معدنی باب دوم در سمومات
نباتی باب سیم در سمومات حیوانی باب اول در سمومات معدنی و از برای انها تریاقات مخصوص نوشته اند
بهتر از بیر سمومات و اول از انها است مس که با حموضات مرکب شد سمیت پیدا می کند مانند آنکه مس را
سفید کنند و در ترشی در او ریزند سمیت پیدا کند زنگار که مس است مرکب باشد که علامات سمیت او غثیان
و صورت مایل بزردی شود که گاهی همچون یرقان گردد و در نفس [illegible] باشد از طعم دهان حس که طعم مس در او است
و آب از دهان خارج شود و عطش مفرط پدید آید و غثیان و قی [illegible] پدید آید و قولنج شدید در معده
و امعا پدیدار گردد و اسهال الدم عارض شود و علامات عصبانی از قبیل صداع و تشنج در پا و سستی دستها در
او پدید گردد و ضیق النفس و عسر در نفس کشیدن رخ نماید و عاقبت مرگ و جمیع اقسام ترکیبات که از مس
ساخته شده همین علامات سمیه کم و بیش را دارد و پدید آرد و علاج در جمیع یکسان است علاج [illegible] باید داد
در اینجا [illegible] آید لهذا از آب گرم [illegible] باید و قداح با سفیده تخم مرغ نیکو باشد و [illegible]

تریاقات سموم معدنی

چنانچه در سمیات نباتیه باید که بلکه در این حصه از جهت نیکو بود و تشخیص که در کارخانهای مس کار کنند
و سیم‌زری در آنها اثر کند باید آب معدنی کو کمونه جوهر گوگرد بخورند **دار اشکنه** که از جمله سموم
معدنی است علامات اسهال ادم [illegible] و صداع و حرارت عین و جلد او و ضیق صدر و تسود برافروختن و دهان [illegible]
و حاسی حکه و سوزش در گلو و عطش مفرط و علامات التهاب در معده مانند قولنج و قی و اضطراب [illegible]
در معده مریض را درد بی نهایت روی دهد و غشی عارض شود و در آخر قی الدم و اسهال الدم پدید آید و حبس البول
و تشنج و قبض چنانکه نوشته شد دهد و نبض صغیر و مرتعش و اختلاج در عضلات صورت رخ نماید **علاج**
چون خود بخود قی نماید لهذا احتیاج بدوائی قی‌آور نیست [illegible] و سفیده تخم مرغ است که در آب حل نموده علی الاتصال
بکار دارند تا [illegible] و شیر خوردن هم مفید است و چون التهاب معده پدید آید علاج کنند و زالو در
معده و فصد نمایند و ملینات و مغلفات بکار دارند **سنگ جهنم** که نیز از سموم معدنیات است
و مرکب است از نقره و جوهر شوره که گاهی اتفاق می‌شود که طبیب بسبب مرضی در گلو خواهد سنگ جهنم بکار برد و از دست
او رها شده فرو رود علامات سوزش بی نهایت در معده و از هر جانب که سنگ جهنم عبور نماید [illegible]
معده را سوراخ نماید و ورم صفاق پدید آرد و دوائی که بکار نداریم زیرا که فائده در او نباشد و بزودی
معده را سوراخ نماید تریاق او شیر نمک طعام که چون بر عقب پس از خوردن سنگ جهنم نمک طعام دهند
هیچ اذیتی نرساند و مریض از و برهد **سرب** که هم از سموم معدنیات است چون از سرب رنگ زیاد در
نماید لهذا در نقاشان زیاد اثر نماید و یا آنکه بر لفظ زیاد بخورانند و یا آنکه سهواً مقدار زیاد از او نوشیده شود

علامات

در تریاقات سموم معدنی

علامات سموم کشیدن و تیره رنگ گردد و ضیق صدر عارض و خشکی در دهان و گلو بهم رسد و عطش مفرط عارض
و تهوع و قی مکرر پدید آید و قولنج سربی عارض گردد که با وجع صعب بود و بطن فرو رود و یبوست شدید عارض شود
که هیچ مسهلی تفتیح نپذیرد و اگر چیزی مندفع شود مانند سرگین گوسفند باشد و تشنج در پا رخ نماید و نبض بطی و منفصل شده
و اختلال حواس و اغما و [illegible] بر کسی بود و این علامات که در سرب مذکور نمودیم نه از سرب خالص است بلکه
لذا علاج سرب بود **علاج** چون تازه خورده باشند نخست دوای قی دهند تا آنچه در معده است تمامی بیرون آید
و ادویه [illegible] سولفات [illegible] زنک بکار دارند زیرا که [illegible] جوهر گوگرد که در او است با سرب ترکیب شده
بی ضرر بوجود آید و اگر دوای قی پیدا نبود نمک [illegible] بکار دارند و اگر نیز [illegible] سفیده استعمال کنند و اگر
هیچ کدام حاضر نباشد سفیده تخم مرغ و آب صابون با شیر بکار [illegible] باید داشت و بجهت رفع یبوست که از سرب
پدید آید [illegible] تریاک را دهند که یبوست او از تشنج و تریاک او را باز دارد و [illegible]
فرنگیا بسیار خوب است و چون نسبت [illegible] از سرب در بدن اثر کم باشد مانند نقاشان استحمام [illegible]
از مخرج [illegible] قولنج [illegible] روغن چراغ و روغن قرقون و نمک فرنگ [illegible] است **سولفات**
دو زنک که زاج سفید باشد با جوهر گوگرد **علامات** سم او [illegible] عفونت دهان و [illegible]
در گلو و عطش مفرط و قی و اسهال و ضیق النفس و ضعف نبض بود **علاج** نخست آب نیم گرم دهند تا قی
بیاورد اگر چه خود او دوای قی است ولی چون دوای قی را بی افراط خورند اندک اندک عارض نماید و تریاق
او است جوهر مازو و مطبوخ خود مازو زیرا که سولفات دو زنک ترکیب شده [illegible] غیر سمی پدید آرد [illegible]

که ایشون نه باشد و مرکب [illegible] از هر طرح طرح ایشون **علامات** اوست با خستگی و کشیدگی صورت
و تیرگی او تهوع و علامات التهاب و تورم معده پدید آید و اسهال الدم و قلق و اضطراب و ریختن موی
و اضمحلال جوهر رخساید و چون معده را متقرح و سوراخ کند بمیراند **علاج** نخست آب نیم گرم بگیرند
انگاه مطبوخ مازو و پوست کنه کنه استعمال نمایند و بجهت تهوع دوا بر حوشیر و تقنین نبات و تقنین افیون
بکار دارند که ده قطره از تقنین قلب مخلوط با آب گرم بخورند بر خفات بنوشند که مفید خواهد بود
سم الفار که از جمله سمومات معدنی است علامات چون در صورت و طعم شباهت بقند
دارد و لهذا مشتبه شود و گاهی عوض او بخورند نخست صورت چشم کشیده شود و برون آمیختن و التهاب چشم با
هاله کبودی در اطراف جفن پدید آید و لب کبود و عطش مفرط که هیچ چیز تسکین نیابد و غثیان و شورش حس
اختناق در گلو و قی متصل که برنگ زرد و یا سبز است با اسهال خون و چون بسیار بریختن رود
لهذا چون قی نماید ملاحظه شود در او اجزاء سم الفار و پنج روز از زمان مریض رخ نماید و براز مدوخه
بغایت متعفن و درد در امعاء و حس شکنندگی پدید آید و غلبه ادرار زیاد عارض شود و گاهی اقلاث
تقطیر البول و نعوظ دست دهد و نبض صغیر و با تشنج شود برودت اندام و اطراف بدن سرد و مریض
شکایت نماید از حرارت و گاهی سموم بسم الفار مشتبه شود بوبا و از علامات دیگر اوست فواق
و سقوط قوة بدنی و هذیان و در پیش چشم خیالات چند و صوت همچون و با نیان کند و غش و تشنج
در عضلات پا عارض گردد و عاقبت منتهی بهلاکت گردد و چون علاج کشنده بخوردن او است بر عرض در آنها

پدید آید و این علامات آنها را عارض گردد مانند استرخاء نصف بدن و بعد یک شورزاری
موضع جلد عارض شود و گلهم متقرح شود مانند کوفت **علاج** نخست آب دهند تا قی پدید آرد و تریاق
مخصوص او **هیدرات دو پراکسید دو فر است** که بهتر از این هیچ تریاقی از برای سبحک از
سموم نیست صنعت او بگیرند زاج سبز را و جوهر شوره داخل او کنند و بعد جوهر نوشادر را داخل او بریزند
تا درد رسد از که همین درد [illegible] مذکورات و چون این دوا نباشد شیر و طباشیر مفید خواهد بود و آب صابون
و سفیده تخم مرغ نیز با منفعت است و تا معده کوگرد نیز نیکو بود و ارد دهیات نیز خشه نمایند **فسفر**
که در استخوان پدید بود و در معدنی نیز توجه آید و بجهت آتش بازی زیاد استعمال نمایند چنانچه در این کبریتهای فرنگ
فسفر بود که باعث استعمال آنهاست که بجهت تقویت باه و استرخا او را می خورند و از جمله سمومات **علامات**
حرقت در معده و روده و قی و ذخیره و اجزاء مدفوعه بقصه و ادرار در تاریکی روشنی دهد و قلق و اضطراب و تشنج و نعوظ
و حبس البول و عاقبت مرگ است **علاج** نخست آبی گرم دهند تا قی آرد و دهیات بخورند دو هم حقنه کنند
و از صوغات نیز زیاد پاشند و چون فسفر در معده مبدل بترشی فسفر شود لهذا استعمال منیزی مکلس نافع
خواهد بود که با و ترکیب شده ملح غیر سمی پدید آرد و نیز ضد آنها باشد بکار دارند **ید خالص**
که از جمله سمومات جالیه است گلهم از معدنی نگیرند بلکه خاکستر نبات است و چون از جلالت است
در اینجا ذکر می شود **علامات** احساس [illegible] جوهر یاطه و وسته در عضلات و حتن آن و ندال بدن
و سیلان دمعه و چون حالت دق و طیش قلب زیاده و نفث الدم و نزف الدم از رحم در زنان

در تریاقات سموم معدنی

وتحلیلیت ثنایا و بیضه و تمام غدد بدن و بروز نزلی **علاج** بهترین تریاق از برای او نشاسته پخته است و چند
التهاب معده نیز نگاه باید داشت **کلرور دو باریوم** این ترکیب را کم استعمال میکنند و اگر زیاد
دهند علامتهای سختی بروز نماید **علامات** التهاب امعا و علامت عصبی مانند غشی اختلال حواس
و اضطراب و تشنج **علاج** معلوم است که بهترین تریاق کبریت باریوم با جوهر گوگرد است و از سولفاتها بس
بهتر است که یکی از سولفاتها مثلا استعمال نمایم مانند گچ و با استعمال سولفات دو ناطرون که قسمی از نمک
فرنگی است اصلح است زیرا که از خوردن او نمک طعام و سولفات دو باریت حاصل شود که سمیت ندارد
آهک از علامات او است التهاب امعا و غثیان و اضطراب و تشنج و غیره **علاج** ترشی لیمو و پس از آن
دهنیات و بعد ادویه ضد التهاب بکار دارند **سمومات قلیایی** طعم دهن عفص
و سوزنده و بوی بول دهد مانند آنکه کسی بول خورده باشد و بعد از خوردن گلو می سوزد و در حفظ قدری بع
و قی دموی و غثیان و وجع بطن و غشی و اضطراب و اسهال دموی روی دهد **علاج** باید ترشی
داد سرکه نیز خوب است و همچنین دهنیات دیگر کشتن سموم از حامضات زیاد یافت شوند مانند ترشی
گوگرد و شوره ها وغیره و چون جوهر گوگرد خورند دهان و حلق بسوزد و سیاه شود و تهوع و اقلاعها کند
و بواسطه سوختن گلو تنفس عسیر شود و ثانیا والتهاب معده عارض شود اما اکثر از شدت غش میرند
زیرا که چون بحلق رسید حلق متشنج شود که چیزی بمعده نرود و از نخوردن غذا هلاک گردند علاج
طباشیر فرنگی و آب صابون دیگر سفید و جهة التهاب امعا دهنیات و غیره استعمال نمایند

در تریاقات سموم نباتی

اسید کسالیک ترشی باتیت شبیه بشبدر که چهار برگ دارد و نیز در توی سنگ و در بولس
یافت شود و چون در بدن انسان بهم رسد اسباب تولید سنگ مثانه کند و این نوع سنگ مانند توت سیاه
و این ترشی را در صنایع زیاد استعمال نمایند خصوصا جهة زوال رنگ مرکب فرنگی **علامات** سوزش
گلو و معدا و قی الدم متصل و ضعف نبض و تشنج و هلاکت **علاج** اول آب گرم جهة قی کردن و بعد آهک و آب
صابون **اسید کربنیک و اسید دو کربن** هوای ذغال در هوای غیر جاری سمیت
دارد و این هوا یافت شود در موضع عمیق و چند غار مخصوص و در دره که رطوبت می باشد و در چاهها و اطاقهای
مسدود المنافذ که ذغال آتش کنند و این سنگین تر از هوای متعارف است **علامات** صداع و گیجی
و سستی و ضربان شریان شقیقه و دوار و اختلال حواس ظاهری که عقبش می رسد که در و پنجره را باز نماید و نیز
سیاهی چشم طنین در گوش و طپش قلب و سستی بی نهایت بدن در اول تواتر نفس و بعد عسر نفس آمیز و میل بخواب
بهم رسد که خواب بسیر قصیر گویند و صورت منتفخ و کبود و در اطراف لب و دهان کف بهم رسد و خون سیل
و سیاه در شریان ملاحظه کنند و چون سمیت اثر کند علاج ندارد **علاج** اول آنکه در هوای جاری
برده صبح باره نمایند و چون علامات بهبودی یابند فصد نمایند و بدن را با سرکه بشویند و نیز
نیکو است دمیدن هوا بدهن زیرا که اسباب ازدیاد قوه تنفس است **کلوروفورم** و اتر
که نیز از جمله سمومات است علامات چون این دو را بجهة بیهوشی استعمال نمایند علامت کفایت او
آنست که اختلاج در چشم و اطراف بی حس مانند مردگان و چون از این حد تجاوز نماید صورت کبود با کثیر

و نبض در حین استسقاء صغیر و سریع گردد و چون ازین اندازه تجاوز نماید بر صعوبت نفس افزوده و نفس تنگ
کم شود **علاج** چون از برای بیهوشی استسقاء نمایند و از اندازه تجاوز نشود او را بر زمین در هوای جاری برافکنند و
ماء بارد در صورت او نمایند و ازین تدبیر اغلب آنست که بهوش آید و گاهی چون بهوش آید قی نماید و او
بسیار خوبست زیرا که بیهوشی کوکنار را در علاج بدل گردانند و پس از علاج یا شکم خالی باشد چون بهوش آید مانند
مستان باشد و خود شان را نشناسند و بهوش آید نیز مانند مستان باشد و خود شان را نشناسند و بیهوشی شان
با اختلاف بود و بعضی زود و برخی دیر بیهوش کنند **اسید ایدرسولفوریک**
که هوای گوگرد یافت شد و مبتلا شدن بدین سم اغلب مقنیان اند بسبب کندن چاههای عمیق و پاک نمودن
مبرزها زیرا که در آنها این هوا بوجود آید و همچون هوای بود که از دوغاب پدید آید و ما او بدتر است **علاج**
همچون دوغاب است و بر علاج آن استشمام بکلوروفورم و اتر و جوهر نوشادر با منفعت خواهد شد **باب** (هوای)
دویم در سمیات نباتی مانند مخدرات که چون مخدرات در بدن اثر نماید اعصاب
حس و حرکت را خدر نماید و چون زیاد اثر کرده باشد آلات و اعضا را از حرکت باز دارند و سموم
اغلب از نباتات اند و بعضی ازین نباتات اکال نیز هستند و تریاق سموم را بعمل کیمیا یافته اند
که سم را با تریاق او ترکیب نموده و بدون ضرر یافته اند مانند جوهر گوگرد که تریاق او است
گل سفید و شیر و مانند اینها زیرا که با اینها ترکیب نموده نمک فرنگی و گچ بوجود آورد مانند دارا
که با سفیده تخم مرغ ترکیبش با جسم غیر سمی پدید آید و از برای سموم معدنی تریاق مخصوص یافت نشده بر خلاف

سموم نباتی که هنوز برای آنها تریاق مخصوص پیدا نشده **علامات** عمومی در خوردن سموم نباتی خدر
و سستی اعصاب و حاسه همچون مستان و در سر بسیار ثقیل نماید بدن را و دوار پدید آرد و خواب سنگین همچون اغما
و بسیار افروخته و ملتهب گردد و در اثر ازین سموم حدقه بسیار وسیع شود و در برخی ضیق گردد و حواس
خمسه نقصان پذیرد و در باصره گاهی آفات اشباح چند و گاهی مانند ابر جرس جسم ابصار نماید و تنفس
بطی گردد و لهذا سیما برافروخته و کبود شود و بسیار باشد که نبض بطی و بی نظام گردد **علامات** عمومی در
سموم اکال التهاب در معده و امعا با ... و چشم فرو رود و مجنون و بیابان گردند و در بعض
خشن و عطش مفرط و تهوع و ... عارض شود و قاعده آنست که ممزوج با خون سیاه باشد اجزا
مدفوعه بقی و در اسهال براز مخلوط بخون باشد و مریض را اضطراب شدید بود که خود را زیاد بتلاطم در آورد
و نبض صغیر و متواتر شود و اطراف بدن سرد و بی اللون و سرد گردد **افیون** که از مخدرات است
علامات تخدیر در دماغ و سستی و سنگینی در سر و خواب سنگین که عاقبت با اغما رسد و سرخی از چه
و کبودی لب و صورت و تشنج و اورده و داج ظاهر بر جسته و ممتلی گردند و چشم خیره و اغلب حدقه ضیق و گاهی
وسیع بر خلاف سایر نباتات و اختلاج در عضلات صورت و کزاز و چون اثر زیاد کرده باشد در وقت عاقبت
استرخا در عضلات پدید آرد و تنفس بطی و خارش در بینی و نبض بطی و ممتلی شود و گاهی سقوط او و چون
صاحب خود را بهلاکت رساند سبب سکته خواهد بود زیرا که افیون خون را زیاد میل به دماغ راند
و مریض که جوهر او باشد نیز همین علامات پدید آرد و با سخت تر **علاج** تخت باید فصد نماید

در تریاق سموم نباتی

از وداج ظاهر و از سایر اورده نیز نیکو باشد و بعد از آن وضع علق نمایند در جبهه و باید که طبیعت را نرم کنند و از این
که بسا دامریض در حالت اغما و بعد تدبیر اورا از اغما بیرون آورند اگرچه با دیت او باشد که موی سر اورا
بکنند و حبوب بارده در صورت و سر تابند و آب سرد در گوش و بینی کنند و در ابتدا قبل از فصد مانند
سایر سموم مسهل حرارتی بکار ندارند و باید که اثر تغیر زیاد شدید باشد زیرا که تریاک خورده بعد از قی باید
نسخه مجربه قی شکرند لوفات در رنگ نخود آب و چهار درم اسپکانیم درم مخلوط نمایند
اول ثلث اورا بخورند و آب نیم گرم مدد او سازند اگر قی کرد فبها و الا هر ساعتی یک قاشق از باقی
مانده دوا بخورند و اگر از این دوا نیز قی نکند سه گندم امتیون قی در ورید او داخل کنند بعد از آنکه تا دوازده
ساعت از سم پس از خوردن تریاک دوای قی منفعت خواهد بخشید زیرا که تریاک در این مدت تمام او
به تحلیل نرود و تریاق مخصوص از برای او نیست ولی چند دوا است که زیاد منفعت دارند مانند خوردن سرکه
و حقنه بدو و قهوه و خوردن دواهای قابض با منفعت است مانند مطبوخ مازو و شبیه او
و نیز خوردن جوهر نوشادر زیاد با منفعت خواهد بود **بلادانه** که از جمله سموم نباتیه است علامات تشنج
و تهیج صورت و برافروختگی او و کبودی لب و دور او و در چشم مانند اینکه حبیکه بغایت متسع شده و مرتبات
شریان صغیر و جستن ورید و داج و وسعت حدقه به نحوی که هیچ جزء از قرنیه محسوس نشود و قوه باصره به نهایت
ضعیف گردد و ابر در پیش چشم بیند و بعد کور شود و سنگینی زبان و اغما پدید آید و دیوانگی نماید و هرچه
بدست او آید پاره نماید و اختلاج در عضلات صورت عارض شود و از علامات مخصوص او تشنج عضله گردنی (?)

علاج

در تریاقات سموم نباتی

و علامات دیگر چون علامات بلادونه سکسکه پدید آید که آب نتوانند فرو برد و میل مهوع باشد و حبس البول
و در آخر حبس البول بود و شقاق لب ظاهر شود و بعضی که در ابتدا اسهال بود صفیر و بطلان شود و به هلاکت رسد یا از سکته
یا از سقوط قوای عصبانیه **علاج** تخلیه قی دهند و از حموضات نباتیه بخورند و دم حقنه فرمایند و هرگاه بنوشانند
چون کافور و اثر تولفوزیک و نفط سفید و لعاب نباتات دامانیک و یا هر که از شاخ گوزنی گیرند و فصد نمایند
خصوصا از ورید و داج **تاتوره** و این از جنس بلادونه است **علامات** سستی و خندیدن بلاسبب و خلل
حواس خمسه خصوصا چشم زیاد وسیع شود و اغما و جنون و اختلاج عضلات صورت و تشنج اطراف و علامات ملاحظه
سکسکه و کزاز و نقوط ذایی و درخراکات در جلد یک آبله پدید آید که زیاد خارش کند **علاج** تخلیه دوای قی
دهند و روغن پاشند و فصد کنند و حقنه با سرکه منفعت دارد و نیز خوردن شیر و حبوب بارده نیز نیکو باشد و
تریاق مخصوص از برای او نیست **بذر البنج** که نیز همچون بلادونه و تاتوره است علامات اول سردرد و خشکی
در سر و بطلان حواس خمسه و وسعت حدقه و هذیان و اغما و جنون و خارش در گلو و عسر البلع و یا آنکه بکلی قوه
تام گم شود و لکنت در زبان و شیدا و حاصل کند که هیچ وجه نتواند تکلم نماید و علامات بلادونه سکسکه و خارش
شود و اختلاج عضلات صورت گویا که تبسم مینماید و به هلاکت رسد از سکته و از تمام شدن قوای عصبانی
علاج همچون علاج سموم بلادونه است **شوکران** که بفرانسه **اسیکو** مانند که از نباتات
سمیه است و چون شبیه بجعفری است در طعم و ترکیب لهذا بعضی مشتبه گشته بجعفری او را میخورند **علامات**
تهیج و کبودی صورت و چشم آورده گشتن و حرکات مانند مستان و اختلال حواس خمسه و بطلان و تشنج و خون

ابدان

در بول و براز و آب دهان نیز مخلوط بخون است و در بو و ضیق النفس و استرخا پدید آید علاج بخورهای
قی کنند و حقنه با روغن چراغ و سرکه نمایند و چون علامات ورم امعا و معده ظاهر شود وضع [illegible] در شکم نمایند کهل
بادستیاست نمایند و چون علامات استرخا پدید شود محرکات استعمال کنند مانند جوهر نشادر و قربات
دامانیاک و کافور و مشک و شراب و امثال اینها اسید ایدروسیانیک که جوهر
بادام تلخ باشد و [illegible] که بعضی اوقات اطفال بادام تلخ زیاد خورند این علامات در آنها ظهور نماید
علامات خدر گشتن اعضا و دوار و درد سر زیاد و احساس فشار در معده با قی و اضطراب و تشنج اعضا
و اختلال حواس و چون زیاد خورده شود در فاقه و عصبیه بهلاک رسند و بعد از مرگ دیده شود که خون
در عروق رقیق شده مانند اشخاصیکه خفه شده باشند و در خون او رایحه بادام تلخ استشمام شود
علاج بهتر طریق در علاج باید بکار برند نخستین حب [illegible] بارد برای [illegible] تا آنکه از اعتیاد آید
و فصد نمایند از وداج ظاهر هم استعمال این نسخه است کلر ناب مخلوط با آب بعد از یک ساعت [illegible] جوهر
نوشادر یا زده قطره چون جوهر نشادر نباشد عوض او قرص [illegible] بکار برند و بنوشانند و هم [illegible] پنج
قطره جوهر نوشادر در ضمن آب مزبور بنوشانند و این علاج در جمیع نباتات که از طایفه بادام تلخ است
و هر چه بوی بادام تلخ دهد بکار است کوچوله و هم جوهر او که استرکنین و بروسین باشد علامات
صورت تغیر رنگ و تشنج و عرق و لکنت زبان و سقوط آواز و نبض صغیر و صلب [illegible] قبل از حرکت
باز ایستد و تشنج شدید و چون از تشنج باز ایستد استرخا پدید آید و چون بمقدار بسیار خورده باشند

علامات از این قرار است لرزان در دست و پا همچون با خرخ الماس و خار شدن در گلو و حلقوم و تهوع [illegible]
بر خلاف سایر ادویه بدو کوچوله که هرگز شخص بخوردن او عادت نشود و تواند که بدین سبب خوردن مقدار او را
زیاد کنند که بسا دیده شده که شخصی مدت چند روز بمقدار شربت خورده بعد از چندی اثر با هر روزه باهم جمع شده
تا اثر سمی پدید آید علاج نخست [illegible] از [illegible] تریاک بکار دارند زیرا که مقوی [illegible] باشد بدون سمیت
و مطبوخ [illegible] چون مازو و قهوه و امثال آنها بکار برند و هم افیون استعمال نمایند قارچ سمی
و او از جمله سموم بسیار قوی است و خاصیت بمقدار چهار خوراک دارد علامات خارش و سوزش در گلو و عطش
مفرط و تهوع و غثیان و قولنج شدید و اسهال دائم و علامات عصبیه مانند سستی و هذیان و اختلال حواس
و خواب و نبض صغیر و تند و تشنج و اختلاج در اعضا پدید آید و [illegible] عارض کند و بهلاکت رسد [illegible]
علاج نخستین علاجش از اینکه با [illegible] دغدغه با پر مرغ در گلو و در این سم استعمال کم منفعت است
و در مملکت روس قارچ های سمی زیاد است لهذا قارچ ها را [illegible] در سرکه بجوشانند و آنوقت بخورند و از
این جهت است در [illegible] او سرکه بسیار نافع است و هم حقنه از سرکه با منفعت است و خوردن آب سرد هم
نیکو است و در روی شکم وضع نمایند و باید خیلی مواظب باشند از اینکه با قوه عصبیه سقوط ننماید لهذا محرکات چون
امانیاک و اتر و مشک و کافور و قهوه و امثال اینها بکار دارند و بدن را با سرکه و عرق مالند و حقنه
از اینها مستعمل نمایند و چون شخصی از نباتات سمی خورده باشد و طبیب نداند که چه سم است همین معالجات
بکار دارند کافور که از جمله سموم است علامات [illegible] سیما و اطراف [illegible] الوان و سر [illegible] و خدر

در تریاقات سموم نباتی

در اعضا و وهن تمام بدن و استرخا عضلات و دوار و خفقان پدید آید و گاه گشنه و هذیان گوید و بدون
قلق و اضطراب و اختلال حواس ظاهره و قبض نفس رسیده و در آن حال بواسطه ضعف و وهن زیاد بهلاکت
رسد علاج تحت حرارت است و هم مسهلات و حقنه جات بکار برند و چون هیجان در دماغ و اضافه آنکه بنمائید
از ورید وداج فصد نمایند و علق نمایند از نا باره بدو پشت گردن و سایر جاذبات در پا بکار میدارند
لوطون که هم از جمله سموم است **علامات** با حکه یا دوار و سستی و غشی و ضعف زیاد و اختلاج
در جمیع عضلات شد و نبض صغیر و متواتر و با انفصال کند و خصوصا استرخا عضله سفلکیر که عضله داخله مقعد است
و هم استرخا عضله ماسکه مثانه و لهذا بول و براز بلا اراده دفع میشود و سوزش در گلو پدید آید و گاه قی
و اسهال نیز عارض شود علاج تحت حرارت است و حقنه از سرکه و دهنیات و اماله [illegible] لاحق قبض مطبوخ عارض
و پوست بوط و ریشه انجبار و شهای اینها و گاهی لازم شود فصد **سورنجان** که هم از سمومات
علامات خارش و سوزش در گلو و معده و قولنج و زحیر عارض شود و بول الدم پدید آید چنانچه گاهی که دوا از او
زیاد خورند در ادرار و نیز آنها خون پدید آید و هم از علامات او است محاورستی در اعضا و اغما و غشی و انقطاع
نفس است **علاج** از مطبوخ قابضات بنوشانند و حقنه از دهنیات و سرکه نمایند ادویه محرکه
از قبیل جوهر نوشادر و گاه فور مشک و امثال اینها بکار برند **عرق شدید القوه** مانند
کاهی عرق خوران عرق شدید القوه را زیاد خورند علامات بر عدها مستر زیاد کبدی رنگ و صورت و چهره
در آورده و قبتا غاد بهلاکت رسند علاج تحت حرارت است و چون تواند فرو برد انیمونیا اضافه شود

او نمایند

در تریاقات سموم حیوانی

او نمایند و چون خوف از سکته است لهذا فصد نمایند و ضماد بارد بر سر و صورت نمایند و استعمال
لانیاک زیاد با منفعت بود و هم سرکه نوشادر با منفعت است و علاج ضماد بارد نمایند که از افعال کار آید
و این چه است که بجهه زایل کردن مستی چند قطره لانیاک در ظرف شراب کرده بخورند **باب سیم** در سمیات
حیوانات است و اول از آنها است **شبرین** و او مرضی است که در گاو پدید آید و نیش طاعون شود و چون
این مرض در آنکه و بواسطه سلخ جلد او یا سببی دیگر بانسان سرایت نماید او را **انفراکس** و **انتراکس**
گویند علامات او حمی یا عفونتا وهن اعضا او کم قبض او و هذیان و با ریسه در زبان و قی و اضطراب
و غشیان و صفراوی و این علامات [illegible] از مقدمات است و بعد از آن در یک موضع از جلد بثور [illegible] رسد
و تدریج بزرگ شود و اطراف را بگزد و غانقرایا شود و بسیار بواسطه این مرض بهلاکت رسند یا از حال عفونت
و یا بجهه سرایت غانقرایا بیکی از اعضا شریفه **علاج** تحنیق حرارت است و آن موضعیکه بثور برون آمده است
بطور صلیب بشگافند تا آنکه تمام جسم کهنه و گرد زنگار و یا آنکه در آن موضع بپاشند و از طعام گوشت و طعام نمایند
و بعد از آن مسهلات استعمال نمایند چون نفط و اتر و امثال اینها **پنیر و گوشت دود زده** که هم از جمله
سمومات حیوانات است علامات التهاب در معده و اضطراب و غشیان و فواق و عطش مفرط
و نفخ بطن و اسهال الدم و ضیق النفس و استرخا و تشنج اطراف و [illegible] باشد **علاج** تحت بکار بردن
دوا است و بخصوص استعمال نمایند حموضات نباتیه را و بر روغن تربانتین حقنه کنند **ذراریح**
که از سمومات حیوانیه است علامات بر از خوردن حمی عارض شود نبض سریع و نفس متواتر شود و جمیع

کرده

در تریاقات سموم حیوانی

بوزنده از هر موضعیکه او عبور نموده است وسیلان بزاق وحس تشنج در گلو وعسر البلع وغثیان وقی الدم
واسهال الدم وحمی واضطراب شدید ووجع در معده بطریقیکه دست نتوانند در معده گذارند وگاهی
قوت بطنی ممنوع بود وتقطیر البول وبول الدم رخ نماید ودر این هنگام خروج ادرار دردی شدید عارض
شود وتشنج در مجاری بول وفی السوی وغشی وامثال آنها عارض گردد در موضعیکه ذراریح در آنجا باشد وحتی واضطراب
شدید واطراف مریض الوان شود وهذیان واغماء عاقبت بمرگ رسد **علاج** اول آب نیم گرم
زیاد خورند آنگاه اپکا دهند وادرد ضعف موغات زیاد پاشند از قبیل صمغ عربی وامثال او وهم استعمال
مطبوخ بذرکتان نیز از معالجات است ونباید هیچ دهنیات استعمال نمایند زیراکه قوت او را بیشتر کنند
وهم بکار داشتن کافور در اطراف بدن وحرب مثانه وکیه طلیه نمایند وبجهت عدم ادرار ادرار
استحمام باب گرم مفید خواهد بود وگاهی در اطفال از وضع مشمع ذراریح علامات سمیت عارض
گردد وباعث [illegible] **در زنبور ورطیلا وعقرب وملخ ومار** در موضع لدغ این جانوران
اغلب سم از موضع ملدوغ بیشتر سرایت نکند ودر همین نوزش ووجع در آن موضع عارض شود وبر جراحات
عروق لنفاتیک متورم گردند وقی واسهال سیاه عارض شود وتهیج در بدن رخ نماید ونبض ضعیف
شود واشخاصیکه [illegible] حار عفونت در آنها عارض ودر اغلب [illegible] که هم از احوال [illegible] شوند
علاج تخت [illegible] از جوهر نوشادر است در آن موضع که تریاق موضعی باشد مرآنها را وروغن زیتون در
اطراف بمالند وهم بدفعات جوهر نوشادر [illegible] نوشاده دهند ودر موضع ملخ علاوه براین [illegible] جوهر [illegible]

بکار روا دارند اگرچه حمای معقول باشد زیراکه بطریق نوبه آید **در سمیت مار** بدانکه
در موضع لدغ مار لکه کبودی بهمرسد ویک لکان الکن تریاک در شخص پدید آید وتهیج
ولکه سرخ ظاهر گردد برعلاوه بدن سستی وحوالی خمسه اختلال بهمرسانند ودوران [illegible]
واضطراب وضیق النفس وضعف ولرزند با نبض ودر آخر قی واسهال سیاه عارض شود
واین قی سیاه نیست مگر خون آنچه باصفرا **علاج** اول پس از لدغ باید مکید وتا [illegible]
که اول آن موضع را با کارد شکاف داده بعد بمکند وبعد با جوهر نوشادر التهاب [illegible]
واگر ممکن نشود با آهن تافته داغ نمایند وهرگاه شوکت مکید باید کشش نمایند ونیز مافوق
موضع ملدوغ را به بندند وانجا را با روغنی از قبیل روغن زیتون وغیره تدهین نمایند
وار داخل رجوع کنند باستعمال [illegible] جوهر نوشادر انیفره را باید دانست که شخص را
که یکمرتبه عقرب یا مار زده وجان بسلامت برده است استعداد سمیت کم شود
بانکه که لا اثر [illegible] لدغ نماید صدمه وخطرش کمتر خواهد بود واشخاصیکه عادی بخوردن سم الفار نمایند
چون آنها را مار یا عقرب بزند اذیتی نماید اما سم الکلب الکلب که سگ هار باشد
تفصیل آن در کتاب جراحی ذکر شده است قد تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب فی شهر ربیع المولود سنه ۱۳۰۱ بید اقل العباد عبد الحمید [illegible]

اللهم وفق لنا بمحمد واله الطاهرین تمام شد

نسخهٔ برشی که جناب صدر الاطبا سرکار میرزا جعفرخان حکیم باشی سلّمه الله تعالی [illegible] فرموده‌اند

فلفل ۲۰ تریاک ۱۰ زعفران ۱۰ فرفیون ۱ عاقرقرحا ۲ بذر البنج ۲۰

سنبل الطیب ۲ عسل مصفّا بقدر کفایه

ادویه را کوبیده مخلوط هم کنند با عسل خمیر نمایند

قدر خوراک از یک نخود تا سه نخود [illegible] فرحبخش منفعه دارد که به جهت غبار

و تاریکی چشم و روشنائی خیلی مجرّب است

قلع ۲ سرب ۲ روی ۲ مرقشیشا ۱ توره قمی ۴ آبغوره ۲

چهار قسم اولی را در کفچه آهنی ذوب نموده بعد از ذوب توره قمی اضافه کرده با آبغوره

حل نموده کم کم سحق نمایند با میل به چشم بکشند خیلی نافع است ۱۴

Vergaws

Ven gau

نسخه

برادهٔ نقره [illegible] کسه [illegible] روح کسه

ریشهٔ تربد ۲ [illegible] ۲ [illegible] ۲ [illegible]

برادهٔ [illegible] ۲ [illegible]

در بوته [illegible]

[illegible] بومند [illegible]

که اعدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

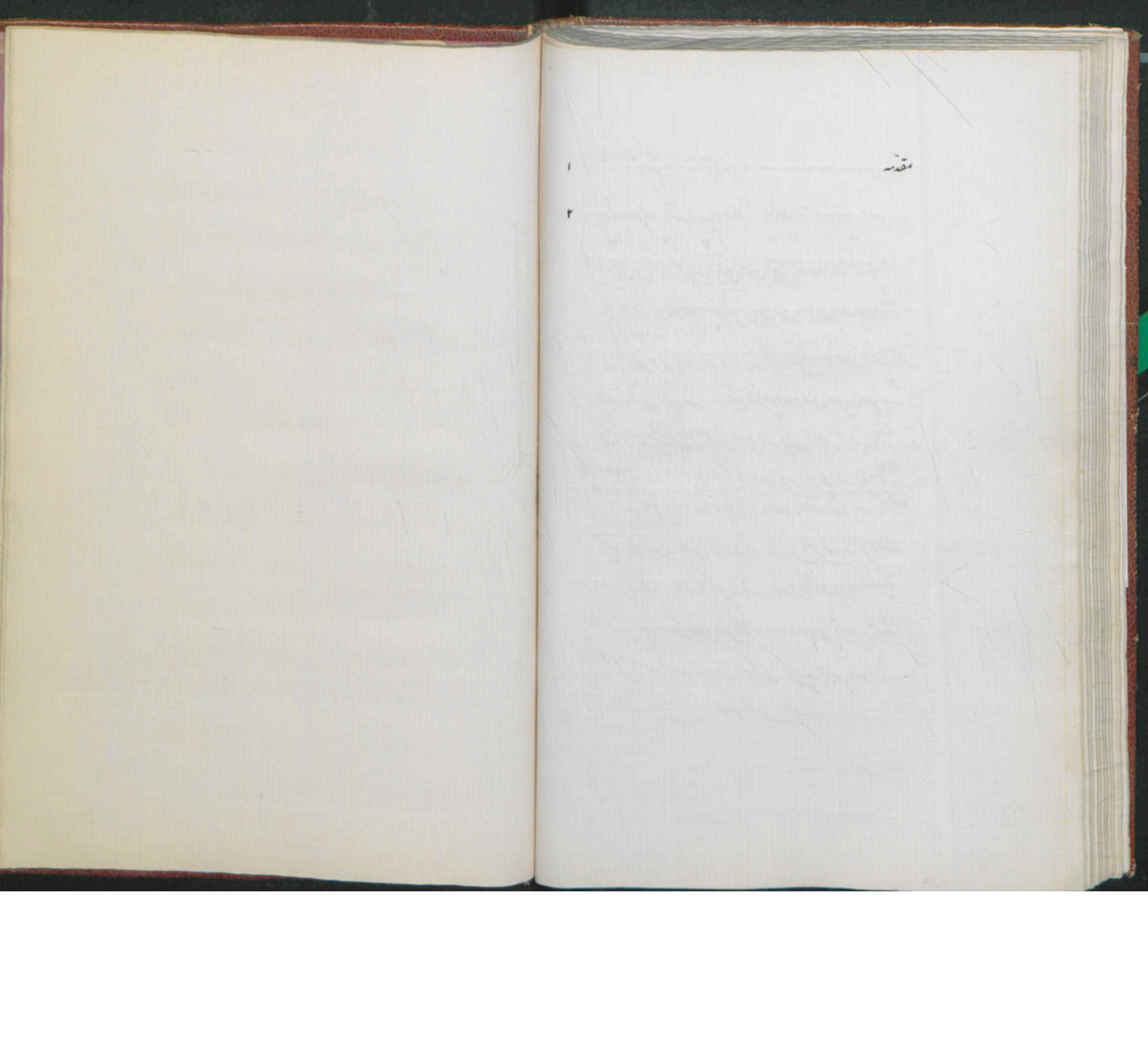
[illegible]

[illegible] قاعده [illegible]

[illegible] برادهٔ نقره را [illegible]

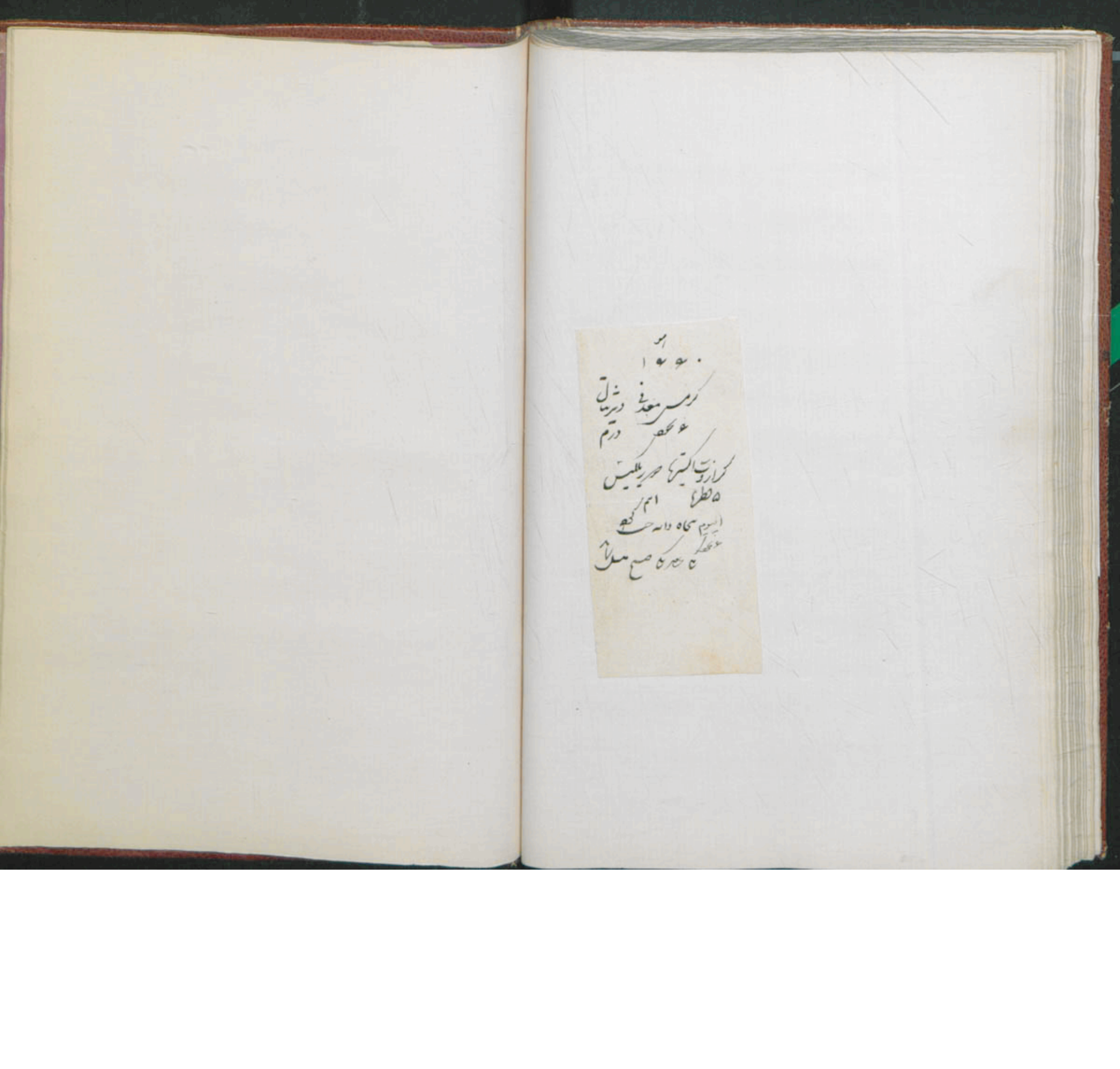
[illegible] چشم [illegible]

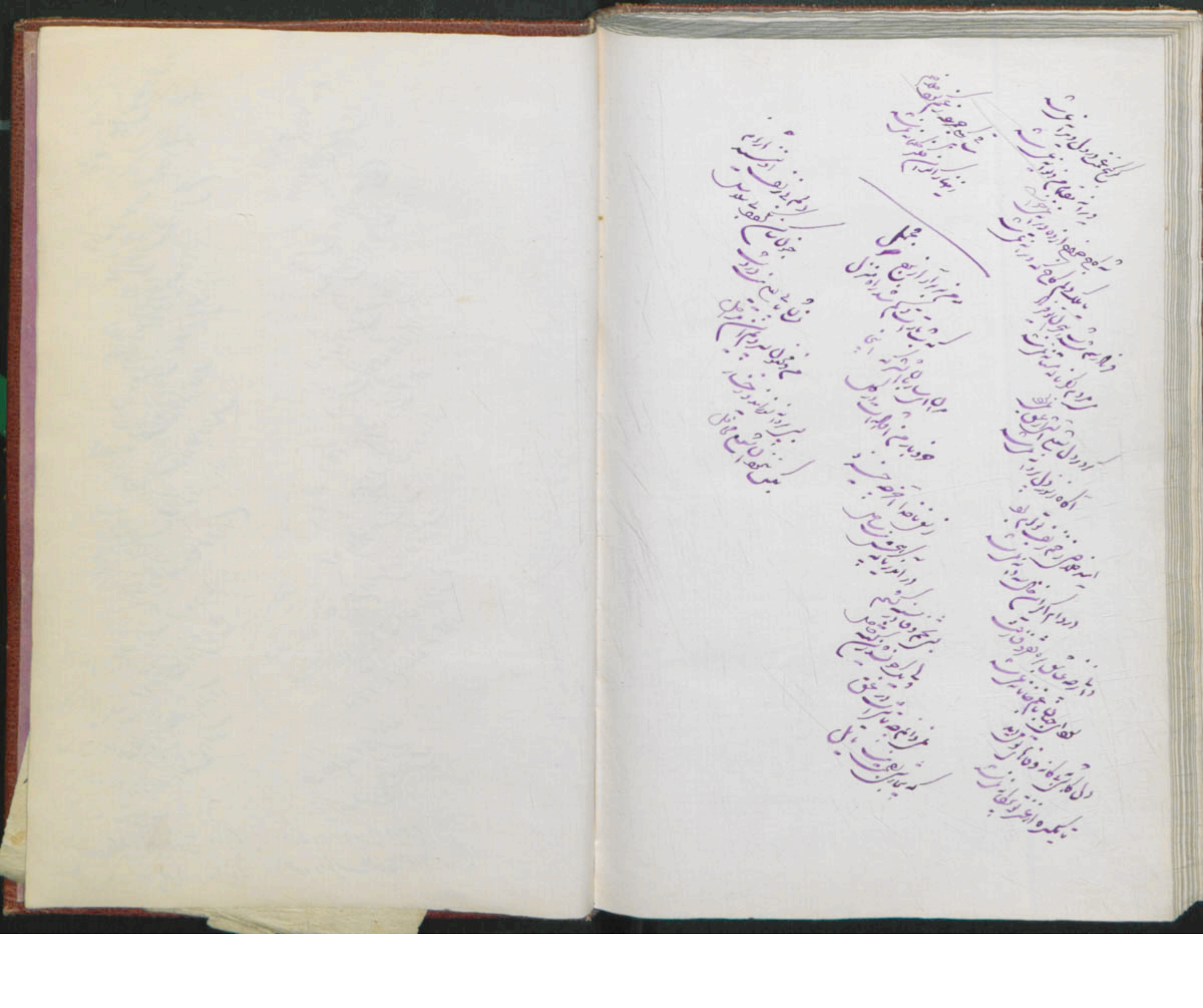
[illegible]



مقدمه ۱

۲





[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر دم آید دارات [illegible] ماه اس
ماه به پیراد و نرازه [illegible]

[illegible]

حرکه او حراب اید در کلام
طور را کرف طلب ما اس

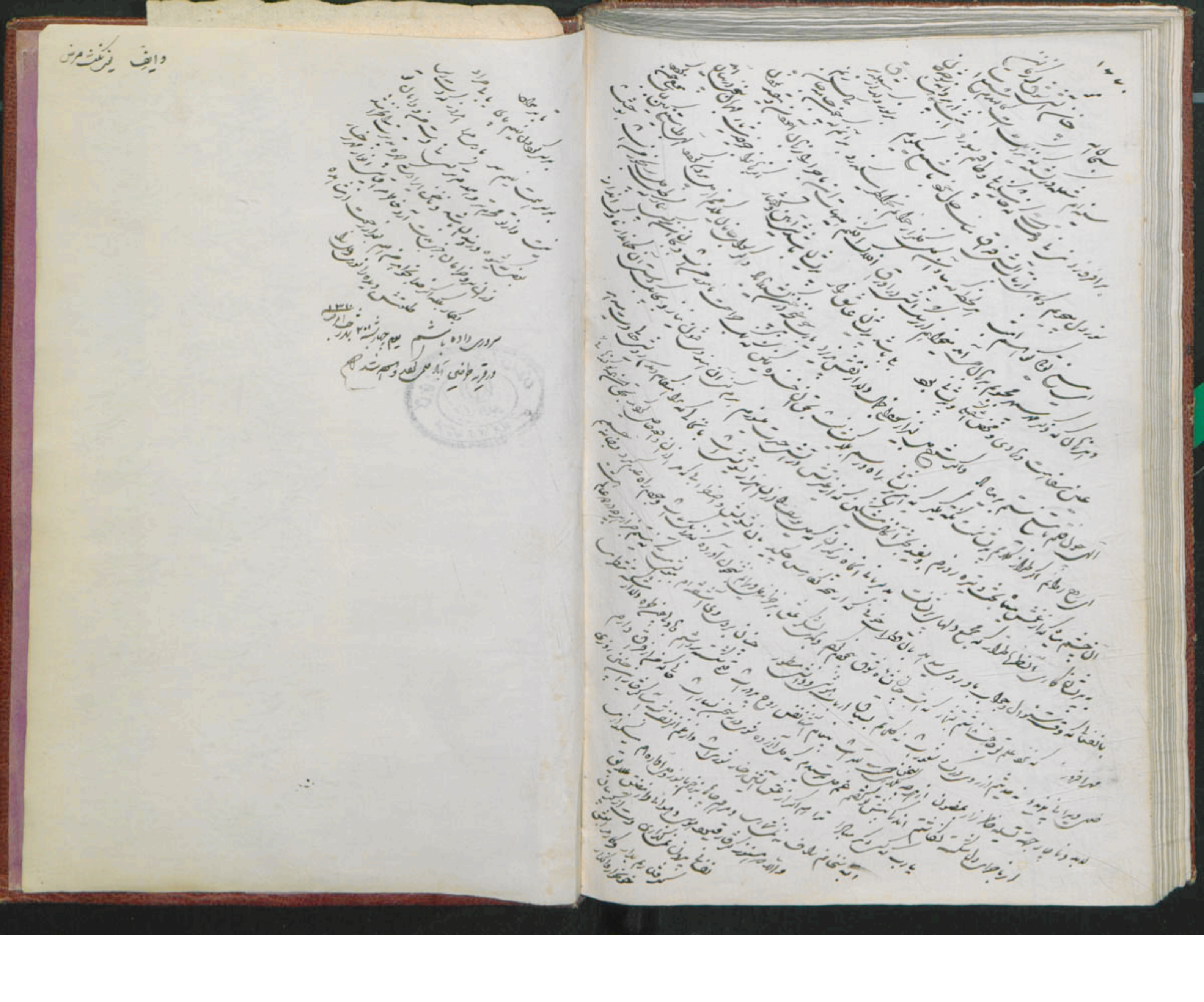
[illegible]

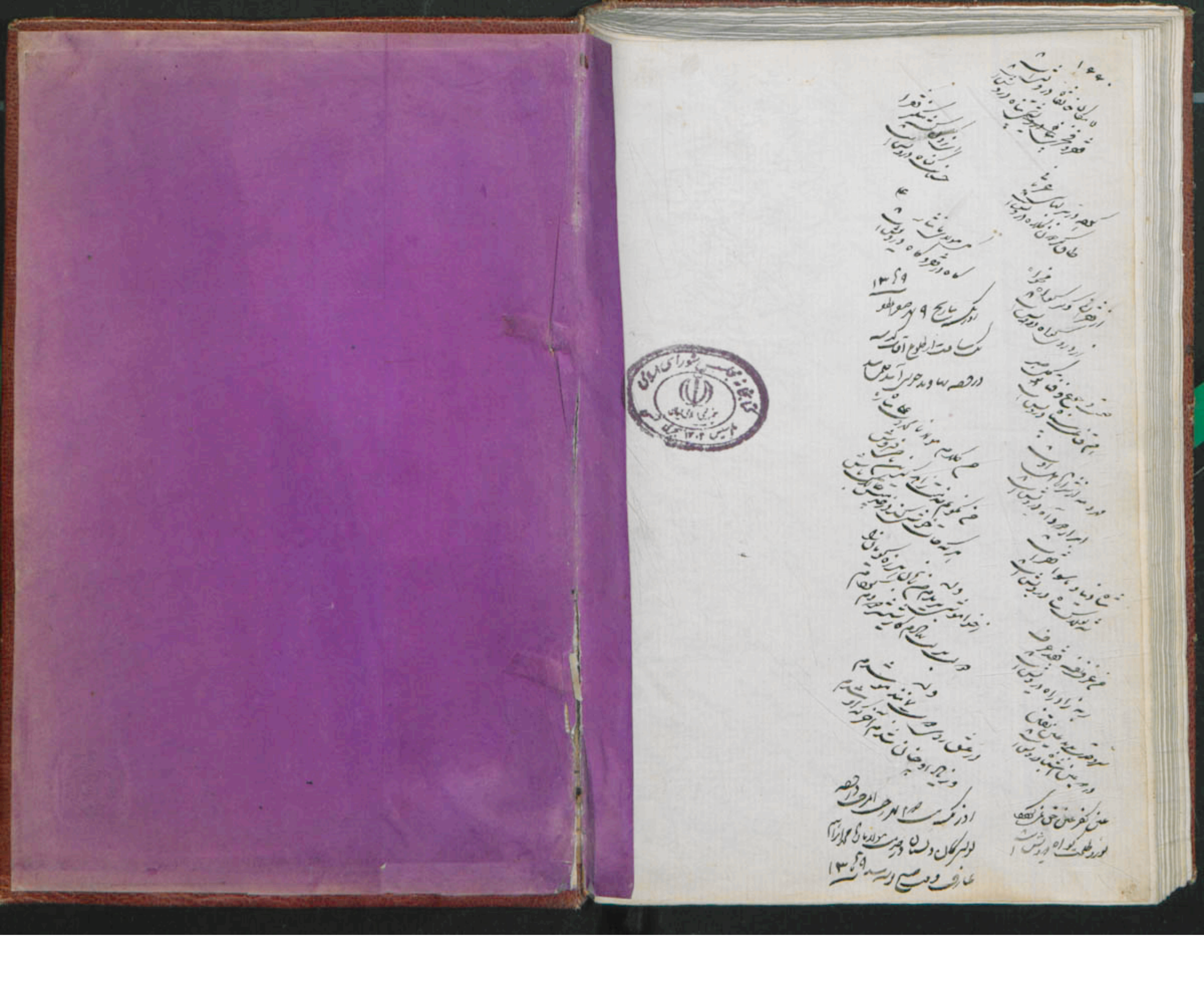
محمد باسه ار [illegible] طعس

حال [illegible]

[illegible]

در سحه [illegible]
[illegible]
ام [illegible] آمده [illegible]
م [illegible]
[illegible] ۱۳۱۱
[illegible]
[illegible]



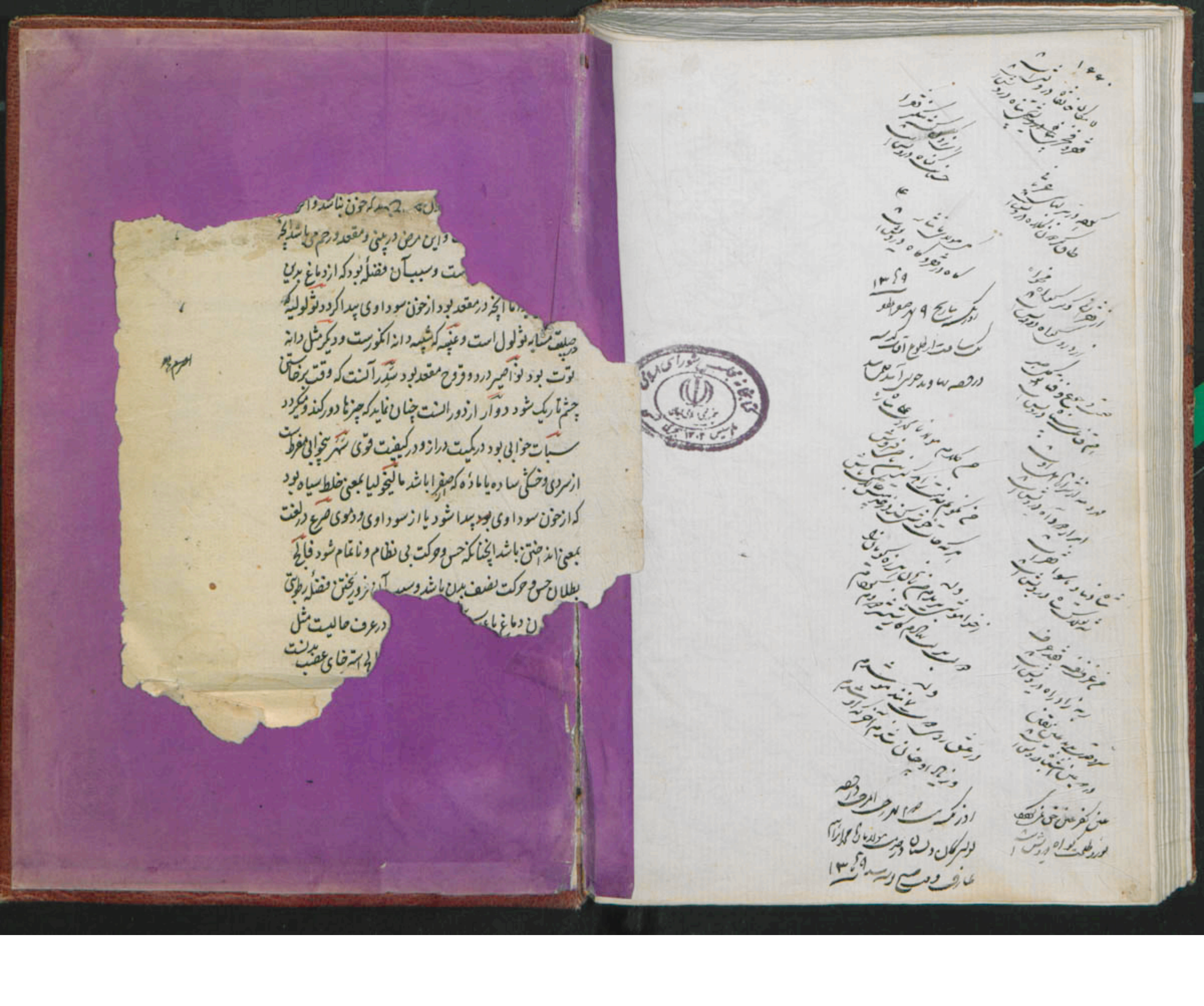




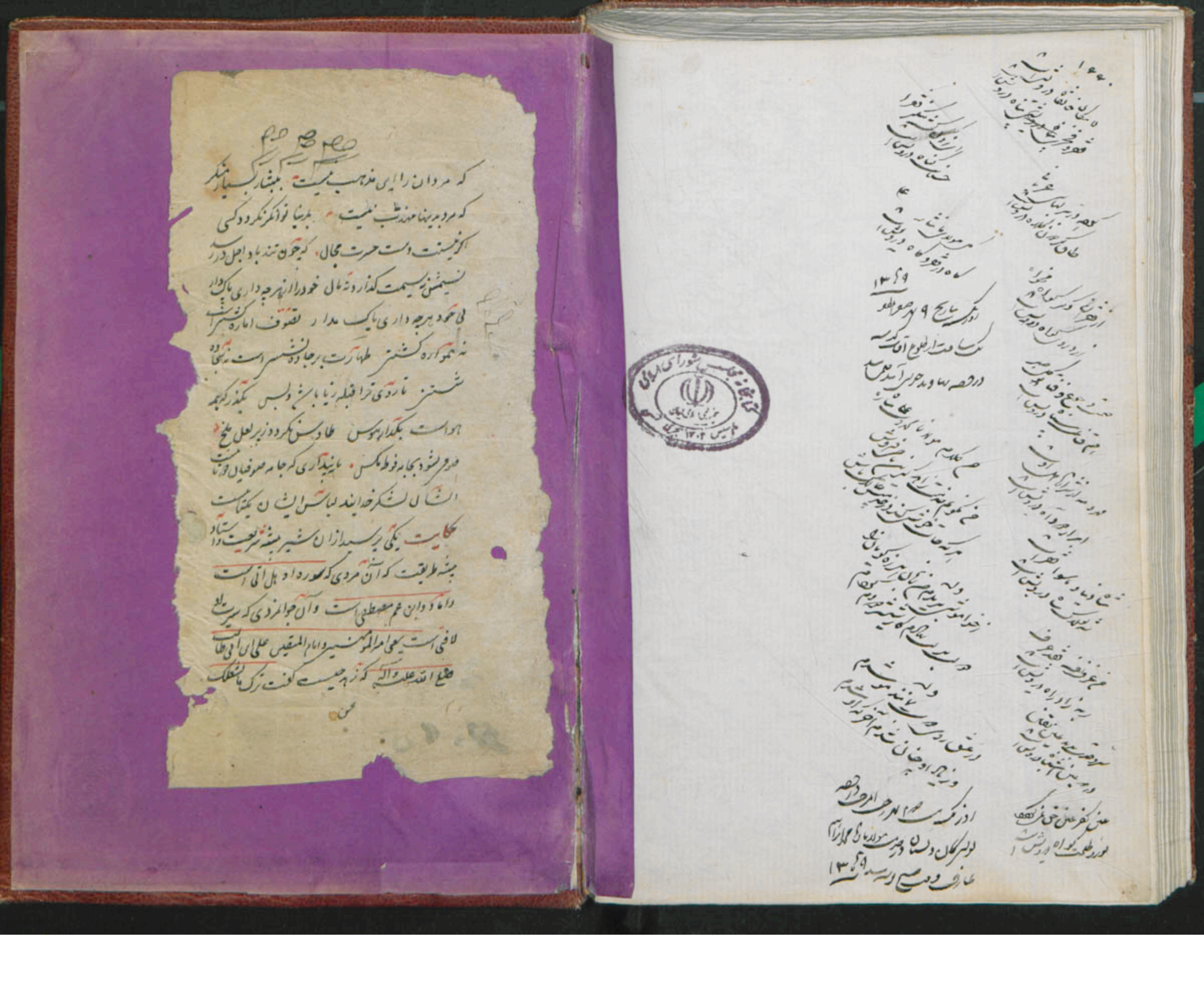
ن بپایجه ازگشادن وانبساط ع...

وصفات ازمختار سبیل ایجاز

نستعین در بیان اسمای علل و علامتها و...
آماس خونی را گویند که اندر گوسر دماغ افتد...
وصعب تا حدی بود که درزهای سر باز شود و نشکند دماغ...
شود ع استفصاد کردنست از خون بیرون کردن خاصه رگ از زیر
زبان و پیشانی و رگ قیفال قوبا و حجمه از ماده صفرا بود که بکوهر دماغ
افتد علامت او آنست که اندرون سر سوزش کند و درد قوی بود و پوست
روی سرد باشد جهة آنکه حرارت میل بدرون میکند رنگ روی و رنگ چشم
زرد باشد و ناگاه روی گرم شود و چشمها سرخ گردد ع اگر عمر و قوت
قوی بود در رگ قیفال زنند و شربتی که ماده را از سر فرود آرد بدهند و
بیداری و بیخوابی دایم از علامات ایشانست دو نوع بود یکی از گرمی و
خشکی چنانکه محسوس ... اگر افتد چشم و بینی و کام و زبان خشک بود
و دوم آنکه از سردی و تر... تر بود و در...
بود و از خواب فرو...



... که خون نباشد و ا...
... و این مرض در بینی و مقعد و رحم می باشد ...
...ست و سبب آن فضله بود که از دماغ بریز...
... اما آنچه در مقعد بود از خون سوداوی پیدا گردد ثؤلول...
در حلق مشابه ثؤلول است و عنبیه که شبیه دانه انگور است و دیگر مثل دانه
توت بود نواصیر درد و قروح مقعد بود سدر آنست که وقت برخاستن
چشم تاریک شود دوار از دوار است چنان نماید که چیزها دور کنند و بگردد
سبات خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی سهر بیخوابی مفرط ست
از سردی و خشکی ساده یا مادّه که صفرا باشد مالیخولیا بمعنی خلط سیاه بود
که از خون سوداوی بود پیدا شود یا از سوداوی و دموی صرع در لغت
بمعنی انداختن باشد اینجا که حس و حرکت بی نظام و ناتمام شود فالج
بطلان حس و حرکت بضعف بدن باشد و سبب آن ... زور یختن فضله رطوبتی
... ن دماغ ...
... در عرف حالیت مثل
... استرخای عصب ... بدن است

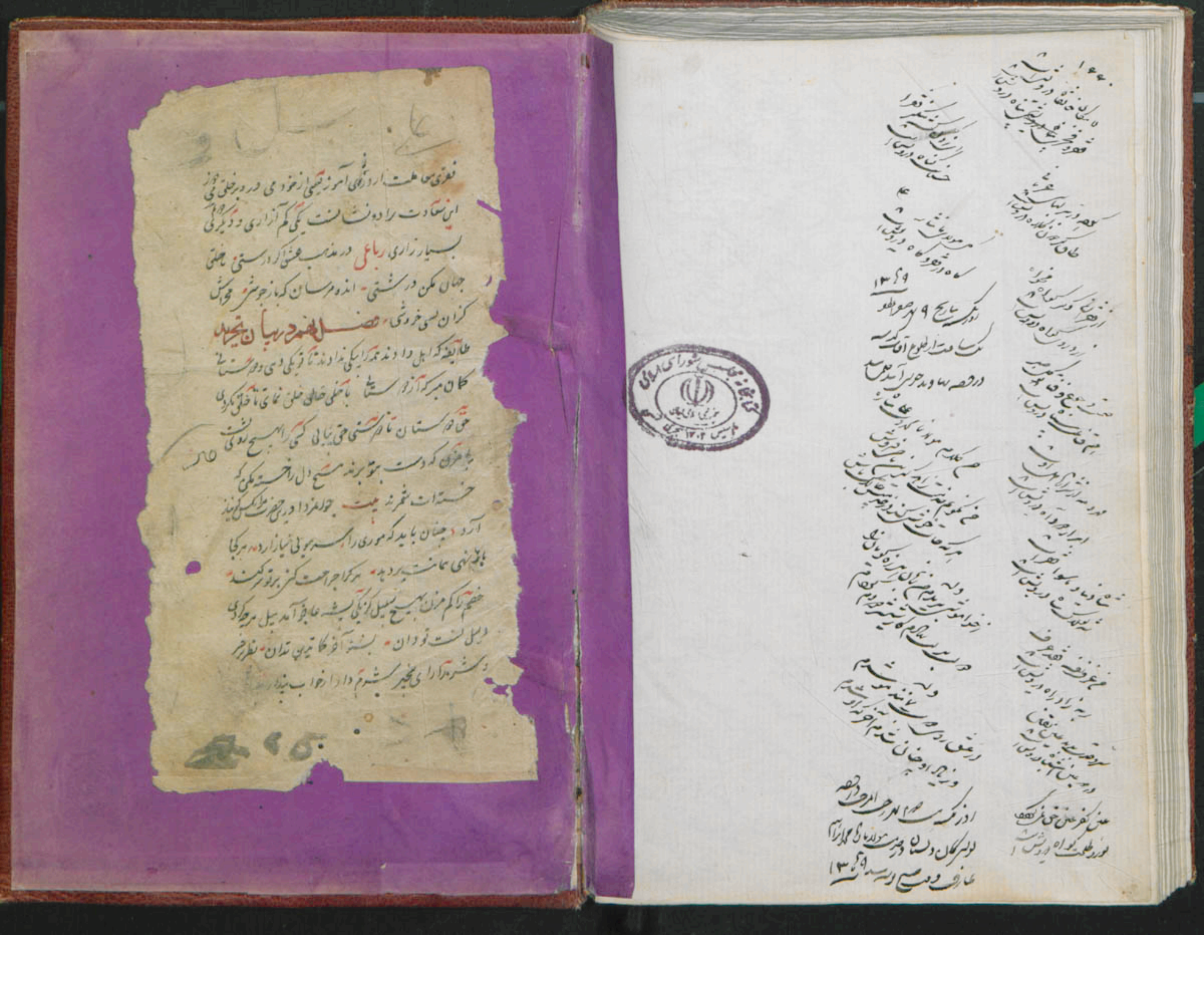


که مردان را این مذهب نیست • بگبشار کسبار منکر
که مرد بی‌بها مهذب نیست • بلرئیا توانگر نگردد کسی
اگر نیستت دست حسرت مجال • که چون تند باد اجل در رسد
نشیمن نه سیمت گذارد نه مال خود را از هر چه داری پاک دار
لی خود هر چه داری پاک مدار • تصوف اماره کشتن است
نه هموار کشتن طهارت بر جان و تن شستن است نه بجاده
شستن • تا روی ترا قبله زیبا باشد و لبس بگذر که همه
هوا است بگذار هوس • طاوس نگردد زبر لعل ملخ
هدهد نشود بجامه فوطه مگس • تا نپنداری که جامه صوفیان فوت ما
ایشان است که خدا ایند لباس ایشان بکتانست
حکایت یکی پرسید از آن شیر بیشه شریعت و استاد
بیشه طریقت که آن مردی که مورد او هل اتی است
و اما و وابن عم مصطفی است و آن جوانمردی که سیرت او
لا فتی است یعنی امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
صلی الله علیه و آله که زهد چیست گفت ترک ما شغلک

عن

۱۶۷۰

۱۳۶۹



که در دامان این دریای پرشور
دهی باشد بسان مصر معمور

فضایش سبز و خرم همچو کشمیر
سواد هند از دور بش دلگیر

عروس اصفهان بسته نگارش
شده شهر حلب آیینه دارش

سوادش چون بیاض صبح پرنور
سیاهی میزند بر شام از دور

از او تا مصر یکشب در میانست
بهشتی گر بعالم هست آنست

دهی زین سان که مثلش کس ندیده
پدر بهر مقام من خریده

دران ده داشتم عیش تمامی
بزلف شاهدانم بود دامی

ز کنج ده فضای شهر بهتر
برای عیش جایی همچو ده نیست

پی خدمت غلامان گزیده
چو مژگان پیش چشمم صف کشیده

دل مادر ز مهر من پرآشوب
پدر در عشق من هم چشم یعقوب

بجز روز گارم طاق میگفت
زدامادی پدید آمد مرا جفت

بعیشم صرف میشد زندگانی
که ناگه از قضای آسمانی

ره سیرم بدریا بار بنمود
چو ابرم احتیاج آب هم بود

غلامی همره من قد برافراشت
برای غوطه خوردن رخت برداشت

۱۲۷۰

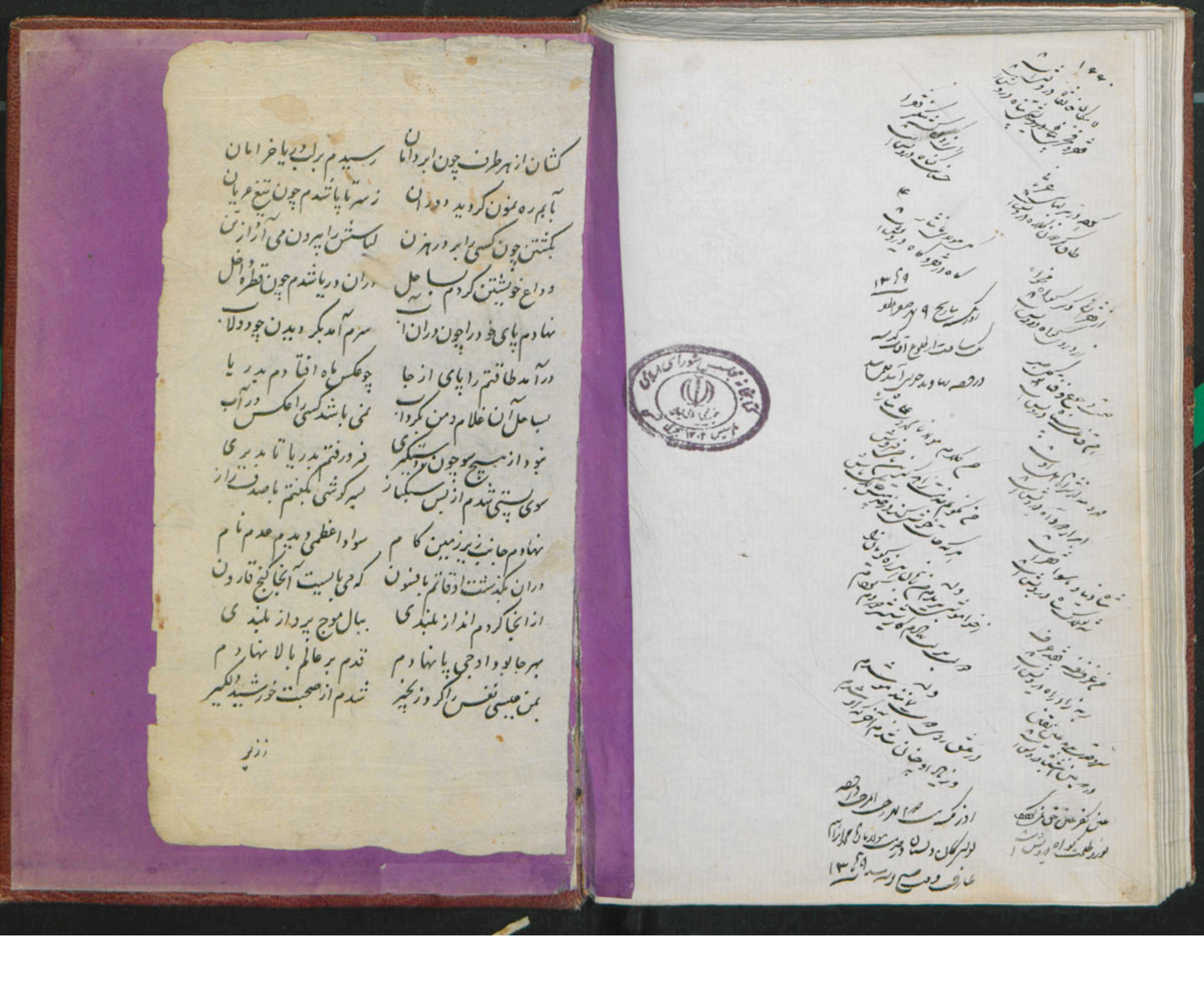
[illegible]

۱۳۴۹

[illegible]

[illegible]

۱۳۴۹ر



کشان از هر طرف چون ابر دامان رسیدم بر لب دریا خرامان
تا بهر ره بون گردید دودان ز سر تا پا شدم چون تیغ عریان
بکشتن چون کسی را بر در بهزن لکی کشتن را ببردن می آزار تن
وداع خویشتن کردم بساحل دران دریا شدم چون قطره واصل
نهادم پای خود را چون دران آب سرم آمد بگرد دیدن چو دولاب
در آمد طاقتم را پای از جا چو عکس ماه افتادم بدریا
بساحل آن غلام دمن بگرداب نمی باشد کسی را عکس در آب
نبود از هیچ سو چون بیم لنگری فرو رفتم بدریا تا بدر بری
سوی پستی شدم از بس سبکبار ز بسر گوشی بگفتم با صدف راز
نهادم جانب زیر زمین کام سواد اعظمی دیدم عدم نام
دران بگذشت اوقاتم بافسون که حی باسیت آنجا گنج قارون
از آنجا کردم انداز بلندی ببال موج پرواز بلندی
بهر جا بود ادجی پا نهادم قدم بر عالم بالا نهادم
بمن عیسی نفس را گر وز نخیز شدم از صحبت خورشید دلگیر

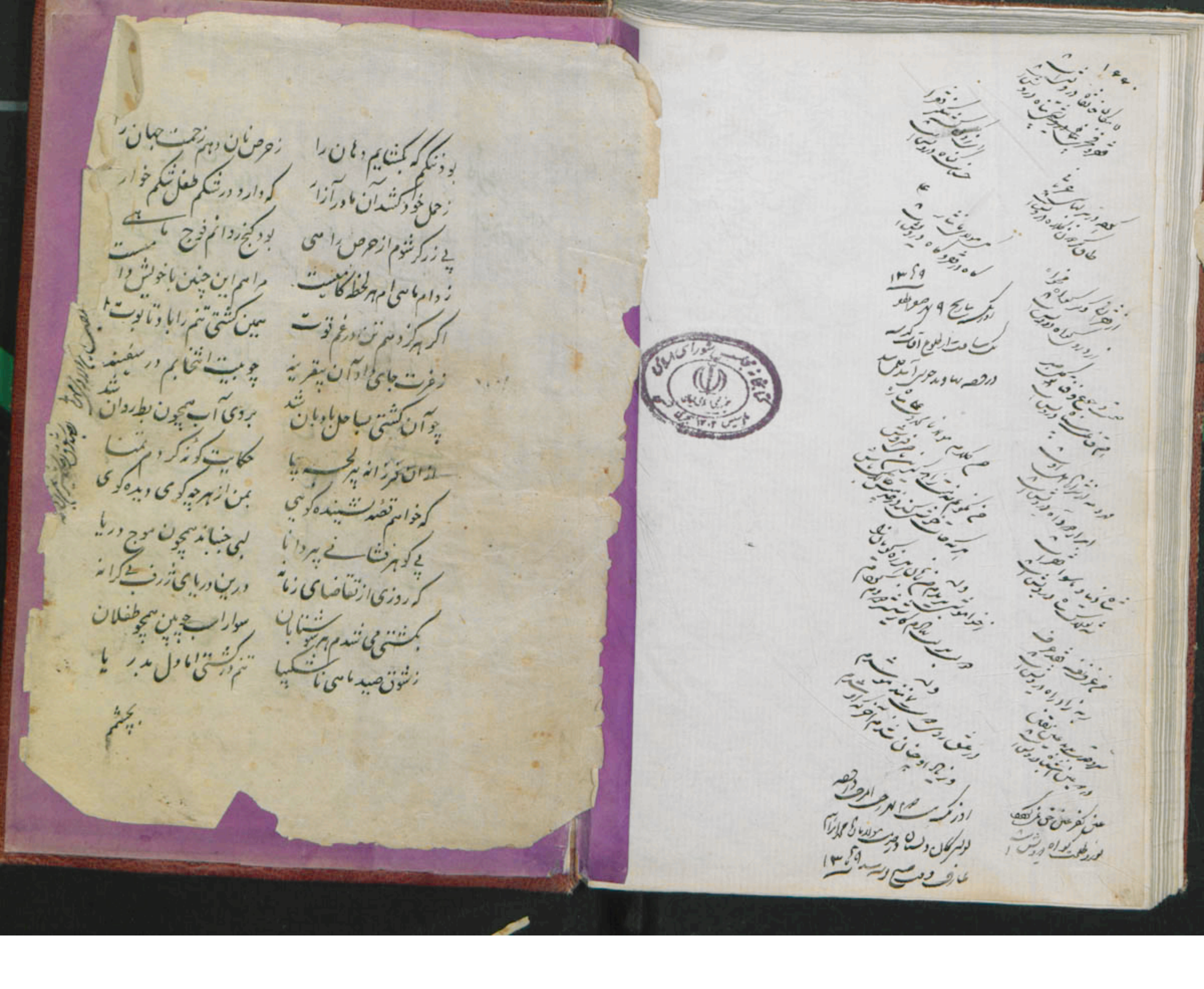
ززیر

نشانده فیض عامش دایم از اوج | زباران دانه مرغابی موج
چو گوهر راز عصمت دیده جایی | ببست ای سپرده پرده داری
زخطش آدم آبی نهانی | کند بر کله ماهی شبانی
کجا غم خاطرش آزارش دارد | که او از من غم من بیش دارد
قناعت چون مرا در کارسازیست | ز اسباب جهانم بی نیازیست
چو الوند چو ابر از نیاز سوی مضطرب حال | ز دریا میبرم آبی نعر بابل
حبابم شب بدریا خان و مانست | چراغ خانه چشمم ماهیانست
زسامان هست اینجا خرم آبی | ز موج افتاده فرشش بوریایی
نیم هرگز خجل از روی مهمان | ندارم خانخواهی غیر طوفان
ز دریا یکدم ار آبم درستو منت | سر و کارم بخر با آب رفته منت
صدف بود که می بینی بگرداب | نهادم نان خشک خویش در آب
بدین تلخی کام از حرص دندان | نگردم تیز بر حلوای سوهان
نگردم خضر راه بینوایی | طمع را چون سلام روستایی

[illegible]

[illegible] ۱۳۰۹ [illegible]

[illegible] ۱۳۰۹



بود تنگم که گفتا یم دهان را / ز حرص نان دهم زحمت جهان را

ز حمل خود کشید آن مادر آزار / که دارد در شکم طفل شکم خوار

پی زر گر شوم از حرص راهی / بود گنج روانم فوج ماهی

ز دام ماهی‌ام هر لحظه کامیست / مرا هم این چنین با خویش دامست

اگر هرگز دهم تن در غم قوت / همین کشتی تنم را باد و تابوت

ز غربت جای داد آن بی‌قرینه / چو بیت انتخابم در سفینه

چو آن کشتی به ساحل بادبان شد / بروی آب همچون بط روان شد

[illegible] / حکایت کو نه گردون تمنا

که خواهم قصه نشنیده گویی / بمن از هرچه گویی دیده گویی

پی گوهرفشانی پیر دانا / لبی جنباند همچون موج دریا

که روزی از تقاضای زمانه / درین دریای ژرف بی‌کرانه

بکشتی می‌شدم هر سو شتابان / سوار آب چین همچو طفلان

ز شوق صید ماهی ناشکیبا / تنم در کشتی اما دل به دریا

بچشم

